

نسخہ عوامی

NUSKHA-I-AWAMIR

by

Shah Zahurul Haque

Folios	:	110
Subject	:	Jurisprudence
Illustrated/Illuminated	:	-
Script	:	Nastaliq
Scribe	:	Wahiduddin
Date of transcription	:	1227 A.H.
Condition	:	Laminated
HL No.	2509 :	Cat No.

MAJMU-A
WA NUSKHAI
AWAMIR



2509

O.P.L.

H.L. NO. 2509

Prog. no. 5786

KHUDA B-KHSH C.P. LIB - BY
PATNA
Proc. No. 5806
Date 21-8-1955
Section Manuscript

۱
۹۰۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَإِنَّ لَكَ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً
نُسْقِيكُمْ مِمَّا تَطْغُونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْنِ فَوْتَ وَدَمٍ لَنَا
خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ
در آخر نصف بعد از این سجده اول بسم الله و در باره چهارم سجده
در خاتمه بندگانم پیدا شود بر روی چپ نوزده لب ندایا شریف بگویند
بی ربه عظم جلال و سما پیدا کند و زبانه بگوید یا فودع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و در این سجده اول بسم الله و در باره چهارم سجده
در خاتمه بندگانم پیدا شود بر روی چپ نوزده لب ندایا شریف بگویند
بی ربه عظم جلال و سما پیدا کند و زبانه بگوید یا فودع

2509
P. No. 5786

Handwritten signature in Arabic script, likely belonging to the author or a scribe.

2

[illegible]

بهر حق ترک فعل مبارک از مع تبرک است و در اندر هر مولای دین حق
بهر آن سید نفیسی متصفیان که در این عالم دینی حقد نظایر و حید اند که بعد از آنکه
جستگار بودند وقت حصد از برکت حق مبارک بر گران دین صوفی و عارفان
و اولاد ایشان و اولاد ایشان و اولاد ایشان

تصنيفه في

حسن الخطه
بن هفتم خانه بنجامان
بن هفتم خانه بنجامان
بن هفتم خانه بنجامان

فقطه نثار علی بن عباس
و انهم از او فواید بسیار
یافتند

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

خداوندی که همه را می‌داند
خداوندی که همه را می‌داند
خداوندی که همه را می‌داند
خداوندی که همه را می‌داند

قصیدہ فی روضۃ دارالرحیم
 فی مدح مولانا ابوالفتح
 محمد امجد علی

[illegible]

کتاب الایمان فی الایمان

فقد نزلت عليه السلام في
ليلة الاثنين من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٠

در این علم
و در این علم
و در این علم

دعای غفران و توبه

ازاد اسم علیہ السلام و در افتاد
ازاد نفسی باز از بدو انکسار

قصائد
قصید
قصید
قصید

وَقَدْ كُنْتُ أَتَى بِهَذَا الْقُرْآنِ

صدا که شنید از آواز غمناک و دلخیز
از آواز دلخیز و غمناک شنید

در این مقام که در این مقام

کلیات قوی و غیره
آواز الف ب

مجلس ۱۰۰

سید علی حسینی
سید علی حسینی
سید علی حسینی

الحمد لله الذي جعل
العلم آية من آياته
والعلماء أئمة من أئمة
الدين والفضل والفضل
والفضل والفضل

مجلس الفاضل لسماعه وسماعه

بر مندهم که اینها بر
کدام زور کوشش گذشت

و روضه بهار بهار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّ
أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ
ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُ إِنَّ الْغَايَةَ
لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
أَلَا إِنَّ اللَّهَ مِنْ فِي
السَّمَاوَاتِ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَسْتَعِزُّونَ إِلَّا الظَّنُّ وَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ

وَمَنْ

مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ مُّسْمِعُونَ
قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَهُ مِنْ سُلْطَانٍ
بَعْدَ هَذَا تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ رَبِّهِ هُوَ
وَرَبُّكُمْ يَزِيدُ مَن يَشَاءُ مِنْهُ ذِكْرًا يَخْتَارُ
وَرَبُّكُمْ يَزِيدُ مَن يَشَاءُ مِنْهُ ذِكْرًا يَخْتَارُ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 جارت رسولنا بالحق سلام على المرسلين **ميامن** مكر دكار اصل
 كه منو صفر روزگار را تقي بكار از كار اهل حق رستى شتازندست و در شتازند
 بر شيدا بر ليدى و از انان خویش چيستى استنى چون در راه و چو
 كامل العيار تر كه كه است و بر اهل اصحاب عترة واجبات از و ارج و و
 و تبعه و تحفه وى صلى الله عليه و عليه و بارك و سلم **باب** پس سكون
 تا توان بلكه عجز بطلن قصر خضر ابو سعيد ظهور الحق است ه مخد نور الحق
 عنما كه طبعها از ارباب تو ميق و اوستن مطكبت است تا قدرى بكار ان
 با كوى همفران بهارم نعى حركات دین مانی در ایکی مسم بر دارم
 قبا الله النوفیون و به النون و علیه التكلان و منه الضنون همی كاند دست له عینا
 امور دنیا و دین آنچه ضرورت اند كه است و آن رفع كرمكلى و شكلى و برنگلى و

نكره

قالبی

خبر و قری که عاری از ارباب و در غیر مکر افتتاح رفع بین کرد و پیر سید جبرائیل
 ابو اسحاق و الامام ابن طاهر خلافت حضرت یس در سید از نمایان کرد و این امام
 رحمه الله یافته شود و جلالت بخت ایشان باید کرد نه با و عاشقانه سید و اول
 و اگر در حدیثی از روایات حنفیه بنی بنی این طعن را بطاعت نیست که در بیان
 احادیث امام اعظم رحمه الله محفوظ بود و اگر آن مستند و صحیح باشد خفایا
 و قوی در پی بیشتر این امام اعظم از حضرت شیخ عبدالحی و دلی
 که در ضمن حدیث محقق معتبر بود و این صفت نیست اما این حدیث است
 حق و از بیان بر چهار حدیث و تعصب است اختلاف العلماء را
الثانی است که در علمای حنفیه میان خود با و توقع است از خیر اعتبار قضا
 و تعوی است که از ائمه اربعه امام ابو حنیفه و صاحبین او که امام محمد و امام
 بودند در علمای که در بزرگواران متفق باشند عمل بر همان باید کرد و در
 جافایا قول یک بزرگست بر بی سیر ما قول زفر و حسین این
 مرد و نیز از آن امام ابو حنیفه بودند پس با قول آن صاحبین از و
 چنانکه در روایت در اصطلاح فقهای غیر تعبیر از روایت صاحبین امام
 بابت و بی نظیر است **الثانی** از روایات زفر و حسین و رحمه الله
الثالث در اصطلاح فقهای فرض از ائمه اربعه دلیل قطعی ثابت باشد پس
 منکرش کافیست و از این فاسق و حجاب از ائمه اربعه که دلیل قطعی ثابت

در حدیث

بزرگوارند

بر مکتفی که بگوید که دیدم مجاورت و هم نشین و هم یکی کتابهای و کاف
چشمش و درویش را پس در اینک و اینک و اینک و اینک و اینک و اینک
نیک آن که ثابت از طرق جدا می شود و یکبارگفتن و جمعاً
و نیزین نهادن او برای بنیاد و بیاید و درویش را و درویش را و درویش را
که اینصفت حق است و خداست که میست نیک از روشی شمار ملک ازین
اورش که نیست گوشتان است که است احد است احد است احد است احد
ست و نه و نه است برای و مثل احد است احد است احد است احد است احد
خوش و مشتاق است نه اید و در اینک و اینک و اینک و اینک و اینک و اینک
خوابد و باز است و صفات و اینک و اینک و اینک و اینک و اینک و اینک
و علم و کلام و مع و بصر و اراده و انصاف و فکری و حکمت و معرفت و نور
و انوار و ابداع و وضع و غیر اینها از صفات فعل ازلی و ابدی است
خود و کسار خود حادث است و نشود و نه از صفاتی و نه از صفاتی
نمی بود عالم بصفه خود و علم صفتی بود و در ازل و قادر بر قدر
خود و قدر صفتی بود و در ازل و خالق و خالق و خالق و خالق و خالق و خالق
ازل و فاعل بر خویس و فعل صفتی بود و در ازل و صفا و صفا و صفا و صفا
بود و در ازل و حادث است و نه از صفاتی و نه از صفاتی و نه از صفاتی
وی مخلوق یا حادث است یا بوقت که درین مسکن است یا شیک کنیز او کار

و مت از برای او دید و وجه و نقشش ایچ دیگر فرمودش و در آن
 از دیگر وجه و دید و نقشش آنرا برای وی صفت بی کیف و نقص بود
 او قدره اوست یا نعمت است زیرا چه درین صفت اوست و ابطال
 حق که کار او نیست و نقل است کار او نیست و لیکن بوی که او صفت است
 و غضب او و رضا او هم در صفت اوست او را کیف او دید و حق
 او را شیارانه از عینی مادی او دید و بود و صفت او عالم درازن از شیار
 ازستی آنها و او را آنکس است که تغییر کرد و سایر او قضا و بود
 در دنیا و نه در آخرت و چیزی که بشود و علم او قضا و بود و شیار او
 لیکن نوشت و صفت او شعی بوصف نه حکم و قضا و قدرت و شعی صفت
 در آن بی کیف می داند حد او محدود و راد و حاکمیت او محدود
 له او چگونه خواهد بود و قی له موجود خواهد شد و میان خدا و او محدود
 در حاکمیت و موجود و بیدانه له چگونه فیض او خواهد شد و بیدانه
 قایم راد و حال تمام او و چون بشنید پس تحقیق که بیدانه او را قاعده
 خود او بدین علم تغییر یافته علم او بایم صفت او یا خدا و بود
 او علمی از قول او و احکام او است شود در محققین و او بیدانه
 حلی اسامی از غیر و ایمان سیر خط و بود و علم او را پس کا و شد
 کافرت و احکام او وجودش نسبت به آن صفت او را و اعمال او را

ایمان در بعض خیار خورش و باقرار احتیاجی خوش و تبصیر خوش
نیک سبب فیض است و او را نصرت وی سر او بیرون از دو کجایه
او را علیه السلام از پشت پس در اندر می را با عقل و موشن خط فرمود
و امر کرد و فیض پس قرار کرد و نه بر توبه او و بود این اقرار از او
پس فرموده شود پس بر این فطره و سر که کافر شد بعد از این محقق که پیش
کرد و غیره و فطره و سر که ایمان آورد و بعد از این در پیش محقق که ثابت
فطره و جبری نفر بود و کفری را از خلق خویش نه بر کفر و نه ایمان و با
مومنی ایمان بی و نه کافری را کافر و لیکن فرموده ایمان
استحاصل علی التوبه و ایمان و کفر فعل بعد کان باشد و بعد از خدا
پس را که کافر شود در حالت کفری کافر پس وقتی که ایمان آورد
آن پس محقق که نیست او را مومن در حال ایمان و دوست داشت او را
مهر که تغییر یابد علم او بجهان یا صفی اصفا او با و جمع فعل مدان است
و سکون است آن است فی الضیفه و خدا را حال ایمان است و ایمان
عمر آنها بمشیت است و علم او با است و بعد از این قدر او با
و طاعت با جمیع با امر و رضای علم مشیت و محبت و تقصیر او با جمیع
و معافی تمام با امر و قضا و قدرت و قدرت و معافی است و معافی است
او دهنه با امر او کما الله عن ذلک و ایمان و علمیم و علمیم و علمیم و علمیم

و بعد از آن که باری و صفای او از همه کفر و قیاس و محصل بود از حضرت
 شریف و تقوا و عظام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم حبیب الله است و او
 رسول الله و نبی و ذوقی او و یگانگی پرستی را و از همه در ذوق و استقامت
 طهر العینی و مرکز کتاب نفوس و کبر و اوز و صغیر و اوز و خود و افضل
 پس معجزان عظیم السلام ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنهما پس
 و اقامت و رضی الله عنهما پس عثمان بن عفان و العون رضی الله عنهما
 پس علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و این چهار بزرگواران پیش از آن
 بر حق و با حق و توحیدی که شایسته جمیع و ذکر نمی گنجی که می آید و در حق
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکرر می گوئی و کاوی گویم که مسلمانان را
 اگر کسانان ابو بکر صدیق با تادقی که حال نکوید حرام و طعی بر او را
 گویم از من و من و من نام ایمان را و می آید و اموال و محقق و یلین
 فاسق و صبح بر موزه مسرت و ما را و وچ در شبهای و صبا که
 نیز نیست و ما را و پس از نیکو کار و بدکار از مسلمانان جا نیست و
 مکره است و پس از آن کار و میگویم که مسلمانان ضرر کنند بدانان
 و از برکت اعلی و دوزخ نخواهد رفت و نیز میگویم که مومن اگر فاسق
 باشد بعد از آنکه خارج از دنیا با ایمان که همیشه حواء ماند و دوزخ
 گویم که حسانت و مقبولات و سیئات و مقفومات که من فرقه مرتبه و من

میگویم که هر کس که عمل کند باشد ایتان در کمالی باشد از عیوب چون
 زیاده و تمعنه و عجب تا آنکه با ایمان بر ویست از دنیا پیش که خداوند ضایع کند
 غسل را بلکه قبول نماید از روی قنوت و او را بر این و آنچه از سیئات
 هوای کفر و شرک و توبه کرده باشد از این صاحبان تا آنکه عمر و لیکن ایمان
 پس آن فاسق در مشیت حق است اگر خواهد که بکشد او را و اگر خواهد عفو نماید
 از او و عذرش کند بدو رخ و ریا چون واقع شد در عمل از عیوب که عقل
 میکند اجر و ثواب عمل را و همچنین آیات معجزات ثابت بر این
 انبیاء و کرامات برای لیا و آنچه باشد برای اعداء او نفس و عاقل از حق
 مثل کفر و فرعون و دجال از جنس انکه رو کرده در اخبار و احادیث
 و خواهد بود برای مبرر کان پس می بینیم آنها را آیات و لیکن می بینیم
 رافضای حاجت برای مکررین و آن نیست که حق تعالی چنانچه
 دشمنان خود را برای استیلا بر آن می کشند و کفر و عجب و عجز
 تا منور شوند بدان افروخته شوند از روی کفر و طعنان و اینها را می بیند
 عقل و بود و حکما خالقش از این خلق کند و راهش پیش از این
 و خدا را دید و شود در در آخره و بنید او در میان مسلمان
 بحکم سر غرضش و بدلیف و شد میان او و میان خلق او حق
 و ایمان اقرار است بر این و تصدیق بل ایمان که این و غیر این

و اینها را می بیند
 عقل و بود و حکما
 و خدا را دید و شود
 بحکم سر غرضش و بدلیف
 و ایمان اقرار است بر این

و میباید بی زنگی است مثلاً و اهل مومنین اندک را چقدر بسیار
می گنند که صد چهره نوح و گنج قارون و ملک کنند و قوت شد این
بسته نیست بحسب این امور دینی یا چه ضروری بود و قید بود بلکه اقل بود
علامه شیخ محمد بن سید محمد و در چند کثیر ایشان نیز خالی از غنی نیست
طلب کل قوت الکل از این نفع شد بدتر میباید و پس بدان
ارطنون و او نام خود را آن کثیر را التکرر کردند اغوا و انما میباید
اندک ضرر را تحمل خود باید است ایمان التوفیقی فینش و در
حسنه سی باید کرد و الا همان اندک برای خود چنان از چشم کافی
ماند و عاقبتی بود که لا انعام را روی نمی باید داد که گردن میباید آن
آن قدر ضرر است و علمی که جستجوی آن بر عبده ایمان فرض عین
الرجیه در حین است علم است اول سی بکلام و این نام توحید
صفات خداست و هر آنچه گردید در این واجب بود و در
بعضی است این را نیز یکی بخود و دیگر و طریق و درین روح از
خصایص را به معنایه سیوم مستتر فقهی است و این او را الله که
عباد مکلفین کرده از عباد او معاف و طوق نمود و عیضه این
ست طریق حنفی و ملک طبع و کافی و بحال فرات دینیه درین
درین و این است او را مظهر بر همان خدا و نام او این است

از اکثر

علم کلام را در بن گرفته و اقرا نمیشد تصوف را بر سر نهاده و امور بواقعی
 فقه را بقدر ضرورت در دست دارد **مقدمه** **کتاب** باید دانست که اصل حکم
 شرحیه چهارست اول کتاب یعنی آن شرحیه دوم سنه سول البیعی
 صحیح سیوم اجماع یعنی در مسائل در کتاب سنه سول باقیته و محمد
 زمان صحابه بشنید یا تابعین یا غیر ایشان بر یک حکم در آن مسأله اتفاق کردند چهارم
 قیاس یعنی مسأله که از قول و حدیث و اجماع بر سر بیرون است پس ضرورت
 که در آن مسأله بروی محمد کنیم بلکه در جمیع مسائل اتباع محمدی که از تفاسیر
 و تالیفات محکمات و متشابهات و شیون بر دل نواسخ و منسوخات ابا
 و حدیثات آگاه است و در صحیح را از ضعیفه تمیز کند ضرورت است حالا
 مسأله این امر است که از آنکه کما حقہ نفیست لهذا بر اعتبار محمد
 اربع حصه اول امام ابو حنیفه بن شامت کوفی دوم امام مالک بن
 انس که بمقران ابو سیوم محمد فقهی که بعد از آن بر دو بود چهارم
 احمد حنبل که پیش از محمد بود محمد بن علی بن امام ابو حنیفه امام
 است که در حق او خبر ابو حنیفه سراج امتی آمده و در روایات حنیفیه
 سنی که از تابعین علم ابو حنیفه و در کعبه یافتند او را با ابو حنیفه
 خدمتی و خدمت معرفتی فقه غفرت ملک و من تبعک الی قیام الی
 و همچنین فضایل و حمایه از آن است که شمرده شود امام

این کتاب از تصوف است
 و در آنجا که از علم
 و فقه است و در آنجا
 که از تصوف است و در آنجا
 که از علم و فقه است

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و در این رخ بر در و مخلوق نه وجود ندارد و در فانی خوانند تا ابد و غیره جوهری
و بعضی شوی و بعضی است و نه توانی تا بر مد و حد است که بدست که از خود ازین
خوش و بدست رساند که از خود بعد از خویش و اصل او به بعضی از این است
حدال اینست که نه تو بین در سنده را بران عمل که او را راضی شد بدان
از وی بجای و همچنین گویند که در وی که محذول بر معصیت است که گویند
سلب میکنند ایمان را از سنده بقر و جبر و یکن میگویند که سنده ترک میدهد ایمان را
و محذول سکر و کبر است شونده در قبر و عاده روح نبوی در قفسه
محذول سنده محبت و شونده برای کلی قرآن حکیم و جمع و برای بعضی که
تیر و خیر که ذکر کرده اند از اعلام و زبان فارسی صفات خدا را میگویند
آن موی به یقین سینه جایز است که گفته شود وی خداست و جل و شایسته
کیف نیست وی خداست و در وی سجای از راه مافوق و توانایی و کن
مکرم شدن نزد خدا و محبت این در او بجای و مطیع نیست از خدا بلیغ
و عاصی نیست از خدا بلیغ و نزد وی و دور و در حال که در شایسته
لغنه نه بر خضر حقا و همچنین او در شایسته و
باشد که کیف و قرآن بازل ده شد بر سوره
در بعضی نوشته است و همه اینها قیامی از معنی کلام بعد بود را برابر اند
و بر و جلای آیات این خود را برابر اند که بعضی از این فضیلت است

اما نه لایه الکیمی بر لایه نیکو درین آینه جلال و عظمی و دیگر صفات او که پس
 بهر جهت در آن دو فضیلتی فضیلتی که در دو فضیلت مذکور که در صفات او است
 و برای بعضی از این نقطه فضیلتی که در آن نقطه کافیه است که در آن
 فضیلتی و آن نهار از دو مجسمه است و صفات او که در آن دو فضیلتی و صفات او
 از برای والدین است و صفات او که در آن نقطه کافیه است که در آن
 یافت کافیه است و صفات او که در آن نقطه کافیه است که در آن
 فایده و رفیقه و امثالهم در این چهار مورد و در آن سول الله صلی الله علیه
 و سلم و دیگر کافیه است که در آن نقطه کافیه است که در آن
 از برای اوفی الحال نیست که اعتقاد کند که در آن صواب است که در آن
 بیاید عالمی را که در آن شکل او و در آن شکل او و در آن شکل او
 و در آن کافیه است که در آن نقطه کافیه است که در آن
 در قیامت است که در آن توقف در آن صورت است که در آن کافیه است که در آن
 توقف در آن صورت است که در آن توقف در آن صورت است که در آن
 و گاه بعضی از آن است که در آن سول الله صلی الله علیه و سلم که در آن
 بودم در مسجد حرام در حجر نزدیکانه تعبیه بسیار خفته بود از ناگاه بیدار
 مرا جبرئیل بابر اقیانوس چار بایست سفید و از بالا از خرویدن و از
 میبند و من و نزدیک مقتدای بصر او پس سوار شدم از ناگاه آمدم در

او بطور نامیرا و بقدر مرضی او اگر درین بخود بخت و بدارش
 در حال و همیشه بودن در جوار او و کمتر بندگی هر بنده نیست که اگر
 خود خدمت افزون مولای خویش را آوردن تواند باری از امور که پیش
 بیان هر مبرم فرموده شمرنده بنماید بلکه کسی که با کسی عقد نیاز می
 کرد در زمانی پسندیده او را نمی پسندد و از او امر الهیه بختی بخارج است
 در ابواب لایقه اش که در وقت خوابی سر مود چه عباد است
 بعد و چه عبادت نامن فیا بینم و آنچه از آن سعلی بخت این مریض است
 اعتقاد و گردیدن بود در ضمن ترجمه ساله فقیر اگر گشت و در یک
 اربعیل اصلا حسنه در مقام مذکور میشود لیکن چون که گاه جهانی است
 معطوفت بطریق جمال امور ضروریه ملتمس شده **مبادی اول**
 و توکل است یعنی خدا را در همه ذرات عالم مستغرق بنظر و اعتقاد
 تا آن حد که بگذره بی اذن و صنع و نمی تواند که بجنبه و خواج و عباد
 خوشتر و جمیع و الدمشق له اگر فکند که تواند که بدید و اگر او بد
 که تواند تا بد **موم** تعویض است خود را و امور خود را بکمال ایم
 مطلق و کوتاه کردن منصوبه ای عین زندگانی دوروزه و یاد کردن
 مرگ که بادم لذات و مفرق الجماع است و اندیشه نشی و در اندیشه
 فحش و بی **موم** بسیار یاد کردن و در کار تعالی است با صفات

و جلالت او سبحانه تا بهر وقتی محبتش را میگردانند و میباشند و میباشند نفسش
را شامل **چهارم** خوف و طاعت یعنی مداوم از عذاب الهی بترسند و بفرمان
و بفضل و محبت او از چشم امید و آرزوی غمشند **پنجم** تقوی یعنی از لغزش
در گناه بپرهیزند و چه کسیر بدل امکان بغور و گریبان باندن و در میدان
و بهر ضایعش مداوم مرکب نیرازند **ششم** دانستن و محبت او و عاقلان
دلگاشتن و او را از همه زیاده باز دارند و او را از همه زیاده باز دارند
و خوشی و لذت را بکاشتن **هفتم** مشک و صبر و استقامت یعنی له او کمال انصاف
از این اوست و در همه شمول بوده آن ستم را و امورش نغز مایه و مرگ
که از نظر برای امتحان تو آید از ایمان و یقین و چون زمان محققانست و صد
زنجار بی واریکایت بقرار بیاوران و بین را در ضبط بدست بیاورد
مملکت و حوض شود که قصه سحر بای بر بنده مسلمان در دنیا نغز
اکبر در آخرت اصفا آن ثواب و ملاحی از زانی فرماید چنانچه در قرآن
آن داده و از بسیار احادیث این سحر صحیح است **هشتم** محبت حق تعالی
و یقین که دنیا بی و در جهان ساری چند دره و محبت امر به معروف
فرزندان آدم که بگویند بگویند و است گوناگون اما چه امر و چه حق تعالی
محبت در محبت که بهر سینه اگر اینرا علم مانست از اندوه جهانی و غیر
که مال و جاه در دنیا زیاده است حساب و کتاب بقیه فردن ترجیح دهد

میخ آمده که فخر این را رعنا در پشت روند بیا نعل سال پس بماند که تقدیر
 این خردوار که بغیر از باری در منزل جا و دیگر کاری نخواهد کرد که بایده اند
از حضرت اخلاص است برای خدا این را که معنی کردن برای شش خلوت است
 و نموده که تعظیم از طاعت کردن بجهت تشویق این خلوت است مرد و حرام است
 و مبطل ثواب بلکه موجب ثواب و در بالا گفته عقاب بر این میم از غیر
 تعالی از شش بر این بیار و ایایانم از خود را در شش محلولی خود را
 نگویید که شش است و میباید که شش است که یک شش است
 پروردگار خوشش بکنند و شش از احاطه اندازه و تقدیر که در آن
 کرد کار خیر فرموده بود که شش خورد **از او** شش است با شش
 مسلمانان تو اضع و فروتنیها پرستند باید کرد و بجهت دنیا یا دین
 خود را از بچایی از برادران اسلام با لایق میاید و است بر این کار
 معلوم نیست و کلیه عقلی در قصه قدرت از دست است بشا که در
 بنده در پیشوایان میزند و بسیار که این رخت بخت است بنا
 شست و در آن که در اویدند عاقبت بی ایمان از بخیان که شست و دنیا
 که از آن سال که در آخر عهد و نذر آن خدا آوردند و از مقربان
 گشتند **از او** فقط هر چهار سال یکبار از زبان را غیبت نموده
 و شش و شست و لعن و کذب این و امثال آن و حقیقت از نظر باز نیاید

بروند

عیسی علیه السلام
 و این کتاب است
 که در این کتاب است

احمدان و زمان بیکانه و دست از من زن بیکانه و از جور و غضب سر قهر
 و نهیب و نظایر آن می پایی را از تویدین و فرض در کار بد و علی بن القیاس و غضبوی
 از کثافتش نکام و دشمنی مان بزد است تا اینجا که دل را از خطرات میوه و
 و میوه چون بیا و کبر و عجب و جسد و بعضی و غضب و حرمت و شرموت الی غیر ذلک
دوازدهم توبه و انابت یعنی رجوع بخدا آوردن و از سر معصیت باز آمدن و بخشش
 طلبیدن و باز آرا ده آن کار نکردن ای برادر توبه عجب است که عاصی
 را معصوم محبت سازد از توبه مگر هرگز باز نمی آید است اگر بیکانه در روز
 صد مرتبه صد مرتبه و هر روز صد بار در عقب هر مرتبه از کثافت کاری
 توبه یا شتر مساری می باید کرد اگر صد مرتبه از کثافت توبه از آن
زبانی باز آید از آن چه هستی باز آید اگر کافر و کبر و بت پرستی باز آید
 در کفر ما در کفر نمیدانست صد بار اگر توبه میشتی باز آید ای
 این و از ده امور که مذکور شد هر یک از اینها فرض عین باید شد و از
 ضروریات ایمان باید دانست که در بسیار آیات و احادیث تأکید
 و تشدید یافته ثابت و مستحکم است و سلام **صلوات** بر فرشتی معجز
 فرموده انما الاعمال بالنیات یعنی غایت نیات که در کارهاست
 و برادر پس در عبادتی قصد دل بجای آوردن برای وجه خدا
 خالصا مخلصا ضروری است و فقها گفته اند که این مستحکم است و در شریعت

بهر لحظی که اسباب نماید پس کسی از اینها که تخصیص آن عربی در میان ما
 لازم است کارند محض سعادت است اینست که بهر زبانی که ملکه عام در میان ما
 و بی را بین حدیث ادا نماید **الامر الله انظر من كل حدث و حسن** و قال
 الملك الخليل ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين و قال رسول
 صلی الله علیه و سلم الطهور شطر الايمان طهارات یعنی پاکی است و
 مجموع طهارت عبارت از هر نعت آمده است طهارت از حدث که در
 بشره قدرت و در عرض او تيمم و طهارت از حیض و نفاس غسل
 است بضم الغین المعجمة بشره طاعت و تيمم بر تقدیر و طهارت
 نجاسته که بغسل است بضم الغین المعجمة یا آنچه فایم مقام او **باب الوضوء**
 فرضهای وضو چهارست اول شستن روی از زنگنه موی تا پیشانی
 زانودان و از گوش تا بگوش دوم شستن بر دو دست با بر دو
 بیوم مسح بر سر و بر کفیه و مسح بر پشت و بر این دست است
 بر این دست که تری پس از غسل بدن معتول یا قیامده باشد یا از آن
 نیست بر آنده چهارم شستن بر دو پای است تا کعبین بر دو پا
 بلند که میان پاها قدم است و اگر موزه پوشیده باشد شستن
 جایز نیست از آنست که بر کلاه و ده له بدایت از جا اکتان
 و نهایت تا ساق بر طیکه بر دو موزه بوقت حد در پایای با

بسم الله الرحمن الرحيم
 توبه کند که در
 و هر سبب دارد

بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم

و حال آنکه طهارت غسل است پس اگر یکی ای شود و موزه در پیش
 و موزه یای دیگر نشسته قضا را و وضویش شکست مسح برین موزه کند
 و همچنین در وضویش ترتیب مثل اگر اول مرد و یای را نشسته موزه نماید
 آنکی چون قصد غسل روی یا دست کرد و وضویش شکست غسل وضو
 نیز در وضویشانی مسح بر موزه نماید و نیز مسح موزه با شرط آن
 که مرد و پوشیده تمام قدم باشد اگر انگشت با بعد و اگر انگشت خود
 از یای در موزه چاک نباشد نه مجامعت متفرقا و نیز ترتیب موزه
 با شیمین یا بایست و بیض باشد که با بستان عاید وضو
 که شیمین و بیض را که حرم یا تمام خلف حرم شدن ضرورت و بیضی
 موزه پوشش اگر مسافر نیست از اندام که بعد یون وضو کند
 یکروز و یکشب مسح بر موزه جایز است بعد از آن موزه را برون
 و فقط مرد و یای را بگوید تجدید وضو لازم نیست و فراتر از شیمین
 روز و ابوداود و اگر مسح کننده را موزه از یای بیرون باشد یا اگر یای
 اش تا ساق موزه براید یا آب بسیار باندرون موزه در آید تا آنکه
 یای شسته موزه را نیز از یای دیگر برون آرد و مرد و یای مایطو نماید یا
 مسح بر موزه فراموش کرد و دوشی یا ران شستن بوی رسید که
 میلند کسی با بهام یا مینشاده کرده مسح موزه نمودیم کافی نبود

بیان آن مرد و جای آنکس است و سنت است که باطن آنکس است بیاید و حق
 معنی کند و لیکن اگر بخواهد نماز کند یا آنکس است بفرموده میسر کند و باشد اگر
 حائض است و مرد که بر عیال واجب اگر چه میسر نباشد یا بشود از هر حیوان
 برای حدت وضو خواهد شد در وضو میسر بر نوزده خواهد شد بلکه نوزده بر
 آرد و بیا بیا بشود و نوزدهائی که بر نوزده ناپوشد در شرایط و احکام مؤمنانی
 که فقط در پاپا باشد و نیز میسر کند چیر را یعنی بپای که بر عیال باشد
 و هم بر عیال به قصد و غیر آن از چیرائی که بصورت بسته و بار بار است
 میدارد و دستهای وضو یارده باشد اول نیت یعنی قصد تقریب الی الله
 تسبیحی در اول وضو نام خدا گویند بیستم ترتیب یعنی شستن روی شستن
 و شستن آرنج و این شستن از سه و این شستن بر روی و بیا بیا چهارم
 یعنی بپایی وضو کردن با حدی یک عضو خشک شود یا عضو دیگر آن
 چشم تکلیف غسل یعنی بر عضو شستن را سه بار شستن شستن مخصوصه
 در زمین کردن و افکندن مضمون کردن بکوب و اگر بنا شد به
 اول واجب است و باینجا جابجایی در بینای بدان در درازی
 شستن متشاقق سه مرتبه یعنی آب در بینی کردن و افکندن در شستن
 تمام بکوب و هم مرد و گوشتی یا زخم خال کردن شستن و انگشتان و اگر بجا
 وضو است که مستقبل قبله شستن و پیش از وضو برود و رانانند و

وضو و این است که در وضو
 وضو و این است که در وضو

وضو و این است که در وضو
 وضو و این است که در وضو

وضو و این است که در وضو
 وضو و این است که در وضو

و گوید ای خود را با من الشیطان الرجیم بسم الله العلی العظیم و الحمد لله علی بن
الاسلام اللهم اغفر لی ذنوبی و وسیع فی داری و بارک لی فی رزقی و عظموا رزقی
را پیش از چیت بید و کسی که صائمیت در صومیه است و صومیت است و صومیت است
از خص صیاف کند و کف آب که مواجده روی نرند و دو کف است آب بر ای
با من خساره و گوشت صرف کند و از یک کف آب شش در تن را ترکند و پس از
مر و گوشت گردن چرخ کند و در ارکان وضو را حلاطه بید زانجه او زانجه
گروه است و بعد از فراغ چیزی از نقیصه وضو نباشد اگر صائم باشد و بعد از
نظر سبوی آسمان کند و به شهادتین بخواند استشهد ان لا اله الا الله
لا شریک له و استشهد محمد عبده و رسولہ و یکبار گوید اللهم اجعل من التوکل
واجعل من تطهر من و غیر یکبار گوید سبحانک اللهم و بحمدک استشهد ان
لا اله الا انت استعزک و اتوکیل **فصل** در نواقض وضو شستن وضو
یازده چیز اول هر چه بر روی شود از احدی است یعنی از اندام نهانی نیست
اگر چه ریج شد یا گرم مگر گرمی که زن از رحم بیفید دوم هر چه بر روی شود
این در دوران شود سبوی چه نه خارج از حکم وضو است این که تا ناخن
در اندرون چشم یا جلوت ناقص وضو نیست بر آوردن چوب شستن
به لنت ناقص وضو نیست و خونی که از جلوت بیرون نماند و در وضو
مکروه ناقص وضو نیست چهارم کردن خون قبل از وضو در بدن نیست

و گوید ای خود را با من الشیطان الرجیم بسم الله العلی العظیم و الحمد لله علی بن
الاسلام اللهم اغفر لی ذنوبی و وسیع فی داری و بارک لی فی رزقی و عظموا رزقی
را پیش از چیت بید و کسی که صائمیت در صومیه است و صومیت است و صومیت است
از خص صیاف کند و کف آب که مواجده روی نرند و دو کف است آب بر ای
با من خساره و گوشت صرف کند و از یک کف آب شش در تن را ترکند و پس از
مر و گوشت گردن چرخ کند و در ارکان وضو را حلاطه بید زانجه او زانجه
گروه است و بعد از فراغ چیزی از نقیصه وضو نباشد اگر صائم باشد و بعد از
نظر سبوی آسمان کند و به شهادتین بخواند استشهد ان لا اله الا الله
لا شریک له و استشهد محمد عبده و رسولہ و یکبار گوید اللهم اجعل من التوکل
واجعل من تطهر من و غیر یکبار گوید سبحانک اللهم و بحمدک استشهد ان
لا اله الا انت استعزک و اتوکیل **فصل** در نواقض وضو شستن وضو
یازده چیز اول هر چه بر روی شود از احدی است یعنی از اندام نهانی نیست
اگر چه ریج شد یا گرم مگر گرمی که زن از رحم بیفید دوم هر چه بر روی شود
این در دوران شود سبوی چه نه خارج از حکم وضو است این که تا ناخن
در اندرون چشم یا جلوت ناقص وضو نیست بر آوردن چوب شستن
به لنت ناقص وضو نیست و خونی که از جلوت بیرون نماند و در وضو
مکروه ناقص وضو نیست چهارم کردن خون قبل از وضو در بدن نیست

و بعد است آن سینه خج عاج بن است نه زردی آن خج می کردن خون بسته
 یا طعم یا آب یا لخته اگر تقدیر پری دمان شد یکبارگی یا ششیا
 و در صورت نزد امام ابو یوسف رحمه الله در جمع کردن نموده در حساب
 اندازد پری دمان در یک مجلس شدن معتبرست و نزد امام محمد رحمه الله
 یک غشیا و قی کردن بغم ناقص وضو نیست از سینه یا از دماغ و قدر که از
 ریح یا غشیا یا کینه وضو نیست ناپاک نمیشد شستن خواب کردن
 یا بریت یا لکیده بر چهره اگر جدا کرده شود آنچه بر پیشانی یا کینه زنده
 میبویست شستن و بویا شستن که موجب لغزشی گردد و در وضو
 در غازی که رکوع و سجود در وضو در غازی که رکوع و سجود در وضو
 و قهقهه صبی یا بالغ نه غازی که باشد ناقص وضو نیست و قهقهه نام خنده است
 میگوید شستند و محل نام خنده است که میگوید شستند و لیلین خود شستند
 این ناقص وضو نیست و باطل غایتست و شستن نام خنده است که خود
 شستند و نه میگوید شستند و لیلین شادلی در سینه آید و این با قهقهه
 و نه باطل شسته غازی که رسم مباشره فاحشه یعنی مالک که معانقه کرد
 مرد بر نه وزن بر نه یا این چشمت که فرج زن و ذکر مرد یا لکیده
 لکته و نعلوطی در الت مرد یا لکیده وضو نیست شسته وضو نمی آید
 بمقتضی وضو شستن کردن زن و شستن کردن مرد و ذکر خوش اخلاقی

فیها ایضا بر اینکه گفته شد در مقام قوی است متیقنان غیبت و کند و نظر
 بشنوده و کلام محشور و هر لمور انا قض و ضو انکارند بلکه مقارن غفل از انا
 اگر آید تجدید و ضو کنند و الله العباد و منه العصمه و مؤسّم بالصبوب **باب**
 فرض در غسل سه خیریت مضمضه و استنشاق و مسنن و تجمیع بدن با استنجاب
 و شافعی و لکین را سنگینید و حضرت نیکر ساند غسل را مانند طعام در دهان
 و درین یا کل در ناخن و زنگ خار کف و اثر روان درین لکین صورت
 بر آوردن آرد و ناخن اگر در آید با ورساید آب استانی استیبل
 و گوشواره مخ و زرد بعضی در قلفه هم سی که خنک باشد را چه کامله سید
 در قلفه ناقصه و افند را در احکام طاهر بدن شد و صورت غریب را لید
 بدن و نه در شکستن ضمیمه خود را بشکند آب نجای مویا سید
 باشد قانامه در این گاه که غدر او در از کردن موی قوی نیست هیچ
 که روی صغیر و در حقیقت و شسته غسل بعد از شستن و دست و نجای
 دور کردن نجاسات باشد و ضو کردن آب معرقی بر آن ریختن
 است از تمام بدن استیعا بایس سمن مرد و یا است بر آن ریخته
 با منک غسل میکند با نجایا بر آب وید و الا فجدار و دوشود **باب**
 غسل و آن پنج خیریت می بر بدن است منی جفده بشکند از
 یا تراب شسته شده باشد و زردابی یوسف شسته و وقت خود

فیها ایضا بر اینکه گفته شد در مقام قوی است متیقنان غیبت و کند و نظر
 بشنوده و کلام محشور و هر لمور انا قض و ضو انکارند بلکه مقارن غفل از انا
 اگر آید تجدید و ضو کنند و الله العباد و منه العصمه و مؤسّم بالصبوب

منی شرط است پس اگر کسی سر ذکر تحت گیرد و بعد کون ششوه منزل شود یا که
 بول نکرده غسل کند و بعد غسل تقیه منی میشود خارج شود وانی بول این
 منی موجب نیا شد و نزد امام ابو حنیفه و محمد و حنبل است و در دیدن
 از سید ایوبی از جواب رایت را در بدن یا در یارچه و اسف در منی
 اصل کرده اند و ابو حنیفه و محمد و گویند تحمل که منی با که سبب در
 گشت است پس عایشه بن خنیف است در قبل یا در بر فاعل و
 مرد و اگر چه اثر است با چهارم بعد قطع خون نفس آن خو
 ست که میشود زن را بعد ولادت یا سقوط حمل که اثر بعضی از
 شده است و ایام آن از یک روز تا چهل روز است نیم قطع خون
 یعنی خونی که زنان از رحم می برض بعد از بلوغ میشود و از پسین
 موقوف میگردد که اگر ششایین ششایین تقدیر کرده اند و میگویند
 نه اگر پس از شصت این خون مسرخر شدت یا سباه شدت
 مینه حیض است یا گفت و ایام حیض از سه روز تا شصت روز و
 بیش از آن اگر در اثنای ایام حیض طهری مینه که از کمترین ایام
 که یا ندره روز است این طهر نیم حیض است و سر یکی که سواست
 درین ایام متشابه اند همه حیض است و حیض و نفاس مرد و عاقل
 ساقط میکند و روز را قضا می نماید و نفع از من در از رحمة

از حیض و نفاس
 از حیض و نفاس
 از حیض و نفاس
 از حیض و نفاس

از از زینست حرام میگردد و در وقت و طریقی که نفاس او را چهل روز کامل باشد
 یا حیض او را ده روز کامل گذرشته اگر چه منور غسل نکرده باشد یا آنکه کم از سیعادت
 و نفاس معصی شده و خون اقطاع پذیرفته و وقتی که رانده که غسل بخورد
 وقتی می تواند شد تا بمغسل از وجاع کردن نیست و عین بدن وقت
 تحریر در وقتی از او قاضی نماید بعد از اقطاع دم موجب نماز اوقفت بر
 زن بجای صوم که از باقی ماندن یک چیز که موجب اقطاع خون
 اکثر مدت لازم میبود و در آن وقت غسل شرط نیست مگر بعد از بیفتن
 خون در اقل مدتی پس برای وجوب ای صوم هر ادر آن وقت غسل در وقت
 و هر زن که در آن ای غافل عارض شد بطریق این نماز غسل بر او واجب
 بجای آنکه عادتش یکروز دم و یکروز طهر باشد یا پنجین روز و شش
 افتاده باشد که اولی آنست که در اولین روزی که خون در
 و روزه موقوف نماید و در روز دوم که طهر بنید و ضو کند و نماز را
 باز چون روز سوم دم بنید ترک نماز و روزه را با چون روز چهارم
 طهر بنید غسل کند و نماز را در باز عین در روز خون کند نماز را در روز
 طهر بنید و نماز را در هر چند این نمازهای و روزه نماید و اگر اعتقاد
 ساقط از راجحه طهر متخیل حیض شد و هر زنیکه عادت خود در
 فراموش کند و اول او را از آخر نشاند و خون است خاصه شش خونی که

که در این روز و روزه موقوف نماید
 که در این روز و روزه موقوف نماید

بسیب مرض شود از خون خصل او امتیاز نماید و در روز خون بوی بقیه بکشد
هر وقتی از نماز غسل کند و نماز را در دو بر سر سیکه غسل و حبس نماید و وضو نماید و در
داخل مسجد و هر یک ایتیه از قرآن بغافل منفصل فاما قراة بعیر من
محدث اوست و محبت را حرام و هر سیکه با وضو یا قضا را بر نواقض وضو و
استحاضه یا عاف یا جرح یا بول یا کسول و دم گیر این پس را بغسل و در وقت
در وقت هر مرض وضو بازه کند و هر چه خواهد از فرض و نقل بخواند و چون
برود حکم کرده شود بشکسته وضو پیش از وضو فجر از طلوع افتاد و
وضو اشراق نرود بدان حدت را تیمم بلکه وقت ظهر نرود و اندک
بالصواب **باب ششم** تیمم بعض وضو یا غسل یا هر دو برای کسی که غایب
باشد از بعضی غرض و مباحات این پنج مرتبه اول آنکه نباید آب را
دوری آن بمیکند که قریب چهار فرس از ذراع میشود و بعضی در جانب
پیشین دو میل را اعتبار میکنند یا سبب دوم در لو و بر سبب
بودن من یا سبب خوف دشمن و یا سبب غلبه آب یا فیه دلیل خوف ضرر است
آنکه مرضی دارد که او را شستن با محال است یا غلبت یا سبب آنکه در
او خود ضعیف المزاج یا ابرو الطبع است یا سبب آنکه می داند که اگر آب
و غسل صرف سازیم من خود و دیگر رفیقان از تشنگی مایک شویم میگویم
هم موجود است و خوف ضرر است و لیکن تیمم فوت شدن نماز است

چون نماز عیدین یا نماز خبازنه کلاً یا بعضاً و فراتیس سیم در نیت اول
 یعنی قصد طهاره و اباحت صلوة پس اگر کافی تیمم کرد و ایمان او در این تیمم
 نماز خواهد گزارد زیرا چه پیش از آن تکلیف نبود نیت او قریبی را صحیح بود و با
 آنکه وضو کرده باشد زیرا چه نیت در وضو فرض نیست بلکه نیت دوم تکلیفیه
 بر حال پال زدن تمام روی است و در سوم ضربه دیگر بر خال یک زنند و
 دست را بالا رخنه کنند و دست مملو در تیمم است که بعد از وضو و تیمم
 وضو ضربه بر خال یک زنند و در دست راست و در انگشت میزنند و بار بار وضو
 بردارد و منتهای نیت را بر منتهای کف چپ زنند تا خال فاضل زنند و بعد
 از آن نشو و بعد از آن تمام روی را استیغاف می دهد و دست را بالا تا آن حد که
 خبازنه و گوش و پیشانی و بینی و لب و غیب همه جا خال زنند بعد از آن
 دیگر همانطور زنند و خال فاضل می زنند و در خضر و بنصره و عطای و در کعبه
 اگر کف مسح است پشت استان دست را کنار کنند و از رخ رسانند و با کف
 با مسیحه و ابهام بگردانند و ششم دست را از رخ تا پشتان رسانند و همچنین
 راست و چپ را مسح کنند و اگر اندک عبار در میان انگشتان مرد و دست نباید
 باشد لازم است بروی ضربه سوم کتان خلال کنند پشتان مرد و دست را و تیمم
 است بر هر خیریک که در خال باشد و دست تیمم بر آن یک و
 وضو و سوره و ترالی و آنکه و کعبه و غایت که یا در شای یا بر چیه یا نیندیم

نشسته و جای نیست بر خاکی که ناپاک نباشد اگر چه سبب ال اثر نجاست غبار
 چار باشد و نه بر سیم و زر که اخته و نه بر خاک و نه بر بار چوبه غبار یا کینه
 غبار و زردانی یوسف و سیمو خاک و ریکت هیچ چیز نیست و زردی است
 سواخی خاک بر سیم و زردی است و ایستاد علم با بصورت **باب نجاست** **طهارت** نجاست
 بر دو نوع است یکی غلیظه چون شایب می و برار او و خون و زهر و
 پاکیزه و زهر و شایب و زهر و گربه و موش و لید و گیس و هر چه در آنهاست
 و دریم خفیفه چون آب و سر و چار یا کینه گوشت و حلال است و پاکیزه
 که گوشت و حی حلال است و حکم نجاست غلیظه آنست که تا لقیقتش از زمین
 که نیست تمام منجمده و سهام از لقیقت است و تفریق از قدر است و دریم که بقدر
 عمق کف است افزون نشود و نجاست و چون از باریده باشد شستن آن
 و صییت و حکم نجاست خفیفه آنست که با بقدر چهارم حصه یا چوبه انداز
 غار صیج باشد سریده است و در افزون نشود واجب و امام ابو یوسف
 فرموده اند از آب یک با بشت عرض پس مر چری که او را نجاست است اگر از
 قبیل بدن یا یا ر چیت و نجاست قمری است بر طهارت آن بدور
 که در آن نجاست است مگر قدر که حمل باشد بهر شی رقیق است
 آب هر که شست و اگر نجاست در رفته نمی دید مانند بول رسه بار
 بشوید و مر بار بفتش دارد اگر حمل باشد و بار سیم و زهر و زهر و زهر و زهر

طول و یک است

صرف کند و اگر قشر در آن تواند برآید که بشوید بگذارد تا آنکه قطرات از کندن
باز آید و مستحبت است شوییده را بر ماری سرد و در حوض نشیند و اگر آن خضر از
موزه یا نعین است و نجاست جرم در است پس باید شستن بر زمین طهارت است و اگر نجاست
از قبیل سیف یا شتره یا سرچه مثل است باشد در طهارت شستن فقط مگر در کمال
و اگر در خضی ثابت یا گاهی قایم است پس طهارت شستن آن است و زمین
میز از خشک شدن برای مازطاس شود نه برای تیمم و بر پوستی هموایست
و پوست خوک و باغش دندان پاک شود و عجین خشک کرده شود و اما
یا بر خاک لیل چون شکر گردد و بعضی روایات نجاستش خود میکند و مر آن
که از بافت پاک شود از دج نیز پاک میکند و عجین گوشت و اگر چه جام
و موی در استخوان و و بی و سم و شاخ و موی آن استخوان و بال
و سوربعی پس خورده ادنی و اسب و چارپایه که گوشت خورده شود است
و سورگ و خوک و دیگر درندگان ناپاک است و سورگر به و خروشن و
درندگان طیر چون زرافه و زغن و باز و مشک و سور سواکن بوی چون بوی مشک
ایمه مکر و مست و ضرورده شود بدان اگر آب بکشد یا پدید آید و سور و بوی مشک
است پس اگر آب دیگر نباشد و ضرورده شود بدان و تیمم نیز کرده آید و
عرق چون سورست و خون مایه نجاست و از لعاب خر و بغل خر و
و لیل مشکوک چون اصلش طهارت بود و مگر عام اندیش است که این

یزدان التک یعنی تفریق از شک زایل نمیشود پس آن آب را حکم است
 نمیشود این داد و بگوید که مانند سر سوزن یا نشان شود و گشتی است
 که بر خاسته بخیمت و خاکستر بر از یا سر گین یا گیت و نمکی که پیشتر بود
 ظاهر است و غار کرده شود بر پارچه که گستره نو نایاک باشد و بر کنار
 بسته که طرف دیگر شش است و در پارچه که ظاهر شود در وی اگر
 پارچه دیگر که بخش و تر بود و از او درین مجید بود و لیکن نه آتش
 که اگر شش افشاندی قطره از وی بگری و در پارچه که در شده
 او را بر زمین که از سر گین و طین مکتش که ده بود و خشک شده
 و در پارچه که نایاک شد طرفی از آن پس گوش کرد و تعین آن
 و بغیر از جری یعنی رای و اندیشه طرف دیگر شش را شش است
 چون سکه کندم و جویت که بر آن سکه و آن یکا و آن نزدیک
 و یا سکه شش است و تقسیم کرده میشود بر سوزان بر آورده
 سکه های پال میشود در پارچه حصصی بصورتی که نجابت سکه و
 و این سکه حصص است **فصل** استجابت از سر حدی که خارج
 از احصا سبیلین سوا یی باد شکم بگو خاتا یا که یال کند آن موضع
 و اندر بر از از پیشین بود کلوخ اولین را و از پیشین است
 کلوخ دومی را و باز از پیشین بود سومی و عین مکرر

ایام هر ماه اول از پیشین آید و دوم را از پیشین و سیم را از پیشین
 بعد از کسوف که در پیشین باید که اول هر دو را از پیشین کند و بعد
 بمیان و میوه است که یکانشت باید و یا شش به شش باشد و بعد از آن
 هر دو در خود را در حبس شود و اینجا باب یک پنجم است که در کسوف را از
 قدر در هر دو است که با جوان و بزرگ و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 و است که باران بوقت خلاصه در هر دو و در آید و است که با بیکر و بیکر
 آید و با بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 یا بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 او و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 چون بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 مثلاً نه بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 آن بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 که واقع شود در اینجا است که بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 قصدی بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر
 طاعت و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر و بیکر

پس می باید دانست که از دستعال برندگان خوشتر وقت نماز وضو کرد
 فجر و ظهر و عصر و مغرب و شام و وقت نماز از اذان بدین سبب است که در
 اوقاتی که آسمان با طلوع خورشید و وقت ظهر از زمین بگردد و در وقت
 دوغیدن شدن به برشی استاده در آسمان و در این سبب است که در وقت
 استواری آنرا نموده میماند و در وقت صبح و آسمان و در وقت از آسمان
 یکجمله از آسمان بیاورد و وقت عصر از مابعد شام تا غروب و وقت مغرب
 از وقت تا غایت آن شب و در این سبب است که در وقت تا غایت آن شب
 و وقت از مابعد مغرب تا طلوع و وقت و در از مابعد طلوع فجر و وقت
 نماز آنست که صبح روشن شود و دلیل آنست که در وقت صبح و در وقت
 چنانست که در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 آنست که در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 فی الحقیقه بتأخیر در ایام و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 متعین شدن بعد و مغرب را تا غایت و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 بر حاضرین مجامع و چنانست نماز و سجده ملاوت و نماز حاضران و در وقت صبح
 طلوع سبب تا روشن شود و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 نزدیک غروب و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح

در وقت منت بر نفی از مقام طلوع صبح صادق تا دم طلوع خورشید و بعد از
 غروب مغرب و در وقت ما فضا فی غایت و بجهت طلوع و بعد از
 خناره در وقت جمع کردن میان ظهر و غایت و در غیر موسم حج و غایت
 و اگر کافی در آخر وقت نماز مسلمان است یا نباشد یا باطل یا صحیح ظاهر
 نماز آن وقت قضا کند نه طاهره که در آخر وقت حائضه **فصل در اذان**
 بدانکه اذان از آن ابر بر فراغ نیست موله است در وقت آنها اداء و قضا
 پس نیست که مؤذن مسجد آن است که او قرا خوش باشد و طریقی
 اذان نیست که متفصل قبله بایستد و در وقت مسجد را در هر دو گوش خود
 و اذان باواز خوش و بلند یا تریل بگوید و لیکن بعضی بدانند یعنی با
 و بعضی در حروف و تفریق در حرکات از برای حسن اواز نماید پس چهار
 بگوید **اے الله** و دوبار بگوید **اے الله** و دوبار **اے الله** و دوبار **اے الله**
 آن محمد رسول الله بعد از قرائت و بطرف راست بگرداند و دوبار بگوید
اے الله و دوبار بگوید **اے الله** و دوبار بگوید **اے الله** و دوبار **اے الله**
 علی الصلوة پس روی بطرف بگرداند و دوبار بگوید **اے الله** و دوبار **اے الله**
 بصلی الله علیه و آله و سلم و بگوید **اے الله** و دوبار **اے الله** و دوبار **اے الله**
 پیش از تکبیر و بگوید **اے الله** و دوبار بگوید **اے الله** و دوبار **اے الله**
 اقامت پس مانند اذان است لیکن زودتر و بگوید و بگوید و بگوید
 بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید

یا اقامت بخون کردن شایسته و میان اذان و اقامت وقف کنند و در وقت
 و اگر نمازی قضاست برای و اذان هم گوید و اقامت را اگر بسیار وقت
 نمی گذراند پس اولین آنها اذان برای بوق فقط اقامت است و جایز
 اذان مجتهد و بگوید اقامت او و بیارد مرد و فراد اگر وقت
 بر اقامت در وقت یک نیک و شریف تمام اند و در خانه خود نماز می کنند
 اگر در محله ن اذان میشود گفت که اذان و اقامت و الا بیاید که اذان
 بگویند و مودن را باید که در از غنیمت اند و نه بزرگوار و بیایند
 یا مقتدیان و قید که اقامت گویند حی علی الصلوة گویند شروع کنند نماز را
 چون قد قامت الصلوة گویند **یا ایها الذین آمنوا** شرطی نماز پنجشنبه
 طهارت بدن از حد و نجس و طهارت پا و دست و مکان نماز و طهارت
 چهارم استقبال به نیم نیت و دعوت بر او از زیر آفتاب تا بزرگ شود
 و عوره بپوشد و نیت با او و نیت تمام دعوت و قره تمام اذان
 مگر خساره و لفظ و قدیم و نیت جوار نماز را اکتشاف چهارم عضو
 از اعضا دعوت و ذکر و بیعت و انقیاد و عضو دیگر و نیت
 دیگر و عضو دیگر و نیت از اذان دعوت و هر سه نیت و نیت
 عضو دیگر و نیت پس اگر چهارم عضو بگوید که از سر شروع
 نمایان شود نماز زن قره تباها گردد و اگر بقدر نیت است نماز

نمایان گردد و عارض نشود و اگر کسی از آنجا بماند بدین یا بصره
 ندارد و بناظر عارض گردد که تواند و قبل در بلاد و دیار باجهت است و بدین
 شرفیه و عیسیت و اگر سافری جهت له را فراموش کند و نیاید بی این
 پس خود را غافل کرده بجای از جهات بعد نماز ندارد و اگر بعد از نماز غلطی را
 ظاهر گردد نماز الحاقه نماید بر آنچه قبله وی جهت ی بود و اگر در اشتباهی
 غلطی او بر ظاهر شود پس بگردد و سوی قبله شود و آنچه خوانده است رواست
 و باقی را تمام کند و عیسی است که رشتی سوار باشد و رشتی او در کعبه
 باشد و او نماز میکرد پس که رشتی بگردد و او نیز بگردد و بیت تمام
 دست متصل بخیمه و اگر لفظ هم بر زبان آورد افضل است و لفظ میلند
 نوافل و سنن است مطلق نماز و ضرورت برای فرض تعیین آن فرض نیست
 عدد رکعات و مقدار رایت شروع در نماز امام کافی است و اشد هم بقول
باب صفه الصلوة همبند نماز فرض است که اگر کسی را از آنواع عارض
 کند نیست که کافر گردد و اگر سهو نماید پس تا وقتی که نماز تمام کرده اگر باز
 آنقدر قضا کند و اگر بعد از تمام نماز یاد افتد نمازش فاسد باید که بجا آورد
 اول تحریمه یعنی بعد از گرفتن قصد انکار کردن نماز و رفع یدین در سجده
 است و دوم تنادش بین وضو و ایستادن و قرائت و اگر چه بقدر است
 چهارم رکوع عیسی در سجده پیشانی و بینی و در روایتی غیر مفتی به سجده

سویستی و در جمیع ممالک و بلاد و سرزمین
یعنی در هر یک از ممالک و بلاد و سرزمین

باینست دست بردارنده گوشه گوشه میسازند و گشتان را میسازند و در دست خود
 من عین بحال خود که از دونه گشت زنده گوشه را میسازند و بعد از آنکه
 دست فرو دارد و زیر ناف تا غام میزند و اینطور که از دست است و دست
 بگیرد وزن برود دست را تا بار سنگین بردارد و بریند و پیشتر بخوانند
 سبحانک اللهم تا آخر بعد از آن شود و دست بلبه تخم خام خواند بعد از آن
 این گوید پستی تشبیه خواند و اگر تراچی از نیاید و بشاید فضل تقاضا
 مقصود است صلوته یا ترجمه شش گوی بعد از آن رفع یدین بکشد در کعبه
 بروی بینی برود دست خود را بر موزانوشن بردارد و گشتان را در دست
 سازد و طالبیکه ترانده پشت است و دارنده دست بر پشت
 از آن میزند و بار سبحان علی اعظم گوید و این کمترین عدد دست است
 لمن حمده بعد از رکوع بردارد و قائم شود و مقتدران ربنا ملک کو
 و منفرد است میان برود و درین قومه دست بنیست و نه درج
 تکیه بر بگیرد افتتاح دست برداشتن بعد از تکیه بعد از سجده و درین
 برود و زانو بر زمین بگذارد و نگاه برود و دست و انگلی سر خود را میان برود
 بنیست باین کیف که در گوش مجازی برود و باشد و گشتان بنویسد
 و اکثر تپای را متوجه بقتل کند و هر دوشم خود را از آن سایه زار
 وزن بطریق کند پس اگر آن گوید سبحان علی الاوایل کمترین عدد است

امام قرار شد در جمعه و عیدین و حج و اولیای عثمایی و مغرب و اذان و قضا
نه غیر آن و منفرد و غیرت میان هر دو خطی اگر اوایلین و تحائف کند و غیر
بالفرد اگر قضای نماید و ادنی جهنت که غیر خود را بشنود و ادنی کجا
مشتوایدن نفس خود است و همین دست است پس اگر ترک کند امام
را در اولین است بخواند سوره را بعد در آخرین بعد فاتحه و اگر سوره و فاتحه
را در اولین اعاده کند در آخرین برای چه قرائت فایده در آخرین خوانده
مختلف ضم سوره و متحن شده اند طوالت مفصل را در مجز و طوطی و آب
مفصل را در عصر و عشاء و قصار مفصل را در مغرب و عند الضرورة بر حسب
و از حجرات نماید و طوالت است و از آنجا تا لم یکن اوسا و از آنجا تا قصا
و طوطی است بعد از آن سوره برای نمازی تا بخواند در آن مکان و قرائت کند
مؤتم بلکه بشود و سکوت و زرد و عجمین خطبه شنونده مکرر قرائت خطبه
صلوات علیه و سلم و تسبیح و تسبیح صلوته و سلام بر امام علیه السلام
و اسلام میان بید **فصل** در تحمید ائمه جماعت منت مولد است
من الواجب علی جماعت است که قائم کرده شود در حد و در حد است
عالیه قومی است پس مرله قاری باشد میان قوم پس که هر یک
ترین شان باشد پس در سزاواریه و طوطی است امامت امامت
و فاشق و نابینا و صابحت در عقیده و ولد الزنا و غیر مکرر است جماعت

در حد و در حد است

زن آن فطری امامی مردی و اگر گفتند زن که امام شود در میان مقتدیان چون
 می بینیم و نیز می گویند حاضر شدن آن جوان در میان مقتدیان و حضور آن در
 جماعت و عصر و صبح است اما مقتدیان می بینیم و فاسد است یا صحیح و فاسد یا صحیح
 اما رجل مرأة یا صبی و نه طاهر بخود و نه فارسی یا بی و نه و نه و نه
 یا یا گفته و نه فرض خواننده به فعل خواننده و نه که از نه که یک فرض
 فرضی دیگر می آید که امام در طول کردن نماز و قصر آن حال مقتدیان
 دارد و می آید که اگر مقتدیان نیست اما شش طرف است و می آید
 کند اینست که ای مقتدیان یا امام اند یا نیست و اگر مقتدیان
 زیاده اند امام نیست که اگر طاهر است که امام می شود نماز میسر و یا
 نماز فساد می دیگر بود مقتدیان نیز فاسد می شود و وصف آنست که
 اول از مردان پس میان پس مختاران پس زنان و مردان می بینیم
 زن مقتدیان اند جماعت است یا نه پس اگر امام است زن می شود
 رانیت کرده است نماز آن مرد فاسد شود و اگر نه نماز زن فاسد
 و اگر امینی امام است کند و میان مقتدیان یک نفر است یا نه
 شود **فصل** در فرائض و رواتب و حایات بدانکه در عار و فحشاء اول
 گفت سنت این دو لغت فرض و در طهارت اول چهار لغت سنت است
 اگر چهار لغت فرض باز دو لغت سنت و در عجز چهار لغت فرض است

مقتدیان را گویند و خداوند مقتدیان را
 مقتدیان را گویند و خداوند مقتدیان را
 مقتدیان را گویند و خداوند مقتدیان را
 مقتدیان را گویند و خداوند مقتدیان را
 مقتدیان را گویند و خداوند مقتدیان را
 مقتدیان را گویند و خداوند مقتدیان را
 مقتدیان را گویند و خداوند مقتدیان را
 مقتدیان را گویند و خداوند مقتدیان را

فاما چهار گانه که از فرضیه منقول است نیست غیر مکرر است و در مغرب
نهیست فرض است و دو وقت نیست و در عشاء هم چهار لغت غیر مکرر است
چهار فرض نیست و دو وقت نیست مکرر و بعد از نماز بر لغت و در آن
و ترقی است و طریق ندارد و در شوق طریقی ندارد و دیگر نماز را که از آن
میگویند چهار خواندن فاتیحه و تائید و ضم سور و قن و تحمید و غیره
مسائل کرده اند البتة گفته اند و بنده در عای قنوت که بنا بر ترجمه در محل خود
نوامش بخواند پس از آن رفع بین یک لک لک و در رکوع او و در این
قنوت در دو وقت و در صیبت که در نماز جمعه و این چهار لغت نیست
از آن دو وقت فرض است بعد از آن باز چهار لغت نیست از این باز
دو لغت نیست و در عیدین فقط دو وقت و در صیبت با یک لک است
ترانه و واجیه و در ماه مبارک رمضان است و یک منون است
که تراویح گویند بعد از فرض و نیست معمول است قبل از و یا بعد از آن
بیخ و روی است هر روز و بیخ و روی و در مساجد بعد از هر نماز
نقد تراویح و نیست که در نماز تراویح مبارک و کمال است و در آن
شروط که حافظی میسر آید که قاری و صحیح خوان باشد و بی مزدوری
بخواند زیرا چه نماز با جرات باشد او چون نماز امام قاضی است
مقتدای آنرا چه حال ما و در ماه رمضان بیعت تراویح و تراویح

نه در غیر آن ای عزیزان من آنچه رب العزّة بر ما و شما فرض کرده اند یا در حقیقت
 و آنچه رسول مقبول او بمنّت نموده فقط شقّی است بلکه در عیوض آن
 اندک ثوابی بسیار بسیار افزون از حد شمار ضعیف و شد و بعد از هر
 و ایضا بدانید که آنچه در ترک آن گناه زیاده است در فعل آن ثواب نیز زیاده است
 پس ثواب فرضی بالاتر از ثواب وصیت و ثواب اجب بالاتر از ثواب
 مستمور و ثواب این بالاتر از غیر مومنه و ثواب این بالاتر از ثواب
 نوافل دیگر که بزرگانش از طرف خود یا احداث فرموده اند و مکرره است
 نقل زیاده از چهار گانه در روز و افزون از شش گانه در شب
 نماز فرضی در هر روز و وقت اولین فرضی است و در نمازهای واجب
 و مستحب و نوافل هر قرائت قرآنه فرضی است و فاتحه و ضم سورته در هر
 مستحب و نوافل هر تنفیعی بود و رکعت حکم نماز علیّه دارد و در هر تنفیعی
 و نوافل کاندان شروع کرد و اما شش واجب کرد و شش این عمل
 گناه است و اگر خود شکند قضای واجب بیک قضای دو گانه
 که در شروع کرده باشد اگر نیست چهار یا شش یا شش است و شش
 و الله اعلم بالصواب **باب فی فرائض الصلوة و مکرره نماز و تباها**
 راست و کلام و آه و ناله و گریه یا و از درد یا مصیبت دنیا و آخر
 بیغور و یاد و نایب آن است کسی که فراموش کرده در تلاوت که چه

باشد که آنوقت که قدری بر حق میخواند و با هم میگویند تراویح و خواندن
 از مصحف و سجده کردن و تحمیل و دعا کردن در نماز شبانه و مالی که از هر ماه
 کرده میباشد چنانچه گویند یا با او روزی و فغان مرا بخور آن بابا که در کتب
 کرده و در هر شبی بسیار که خود آنرا بسیار انکار و یا نمیند و در آن
 حالتی غازی پیدا و وفا نمیکند نماز را بر زمین یا از اگر بر آید باشد
 عمل اندک و گدازشی از پیش روی و لیکن گذر کنند و گدازند و گدازند
 می نماید که اگر در صبح نماز می گذارد پیش خود شتره بر پا کند یعنی چوبه بخت
 و در آن بعد از آن نماز می گذارد و در آن وقت یکی از دو ابرو را در پیش نهاده و در آن
 یا بر خطی کشیده و کف کند و شتره را نام بقیان رسیده باشد و اما اگر در آن
 بر او سخن رود یا بقیان است از هر دو جا بقیان یا بقیان و در آن
 غبار بر چیدن و یا با چیدن غبار بر چیدن و در آن سر را بکشد
 بستر و یا شتره را از کنار بیدار و بستر و چیدن که در آن سر را بکشد
 سرگاه و فغان میگذارد که در آن وقت و در آن سر را بکشد و در آن
 و در آن سر را بکشد و در آن سر را بکشد و در آن سر را بکشد
 و بطوریکه آن بر سرش بکشد یا بکشد که در آن سر را بکشد و در آن
 را بر سرش که در آن و چارزانو بکشد و در آن سر را بکشد و در آن
 یا بر دوکان بکشد و در آن سر را بکشد و در آن سر را بکشد و در آن

این انداز که در آن سر را بکشد
 یا با آنکه در آن سر را بکشد
 و در آن سر را بکشد و در آن

انگلیس

بهره لایحه و غیره از این جهت که در هر روز سه مرتبه

عالمی از این کتاب در هر روز می خوانند

یا ائمه ایستند و استیلا در پیش صفه که منور فرجه میدار و نماز گزار در این مکان
 تصویر حائری انجام می دهند یا در سقف و یا در از و جای این یا در نمازگاه
 متکاملان یا تکبران گزاردن بوقت نماز یا چرخوار و متبدل می گردند
 را از گردن یا گردن و کبریا استن و سجد بر سر و ستار کردن آیات و حج
 را روز نماز و در پوشیدن یا چرخ که در تصویر شد و بر سر و ستار جامع بود
 بر از گردن بر سقف مسجد جامع و بند کردن در و از آن گنج کردن مسجد یا آب
 در مسجد بکار بردن نیست غفلتشان و بر سر و ستار احوال قائم شود و در
 و سجد کند و طاق آن یا سجد کند بسوی نیست سی یا بر سر و ستار
 سجد بر تصویر نیست یا تصویر بخور دهند که در دیده نیانید یا تمثال غیور
 باشد و سرش خم کرده باشد و بر سر و ستار گشتن مار و کزوم و نماز ابدی
 بالصواب **فصل** در نماز سی و در نماز و در صورت او یک طهر است
 وضو کند و تمام سازد همان نماز خود را بشرط آنکه در میان نمی باشد
 زبانه از ضرورت حرکت نماید و اگر خواهد یا فضل آنست که نماز را از سر
 اگر چه این عمل است بعد از شستن اسلام اعطای صافه باشد زیرا چه در حج
 فرض بود که پوشش با قیمت و امام را باید که مقصد را دست سیده بجای
 خود بپوشانند که نماز خود و دیگران عام کند و این را در محل کوفه
 و محاکات امام است و این مقصد اولیت که ضعیف امام میتواند باشد

یا تمثال حواری باشد

بویکده و منند
نمایند

از جماعت بیرون شد و بعد از وضو جماعت را تهنیت برپای دید و قصد تمام نماز
دار و منتهی بپایان و در حق او شت که عود کند جماعت و الا مختار است
خواهد عود کند بمکان خود و اگر خواهد جانبیکه وضو خوانده خود را با تمام نماز
برساند و منفرد بر حال مختار است و ضرورت که از همان کن شروع کند در آن
حدت مستقیم کرده بود **فصل** در رد کردن جامع کسی که فرضی بخواند در حد
قوانین جماعت است پس اگر کمتر از نیم نماز شانی خوانده است قطع کند و جماعت
میوندد و اگر در چهار گانه تنه او را تمام کند آنگاه در حد داخل شود و اگر کمتر
نیم نماز شانی است تمام کند نماز خود را بر آنچه در شرع مسلم است اما اگر کمتر
پس کسی که بسیاری از نماز خود خوانده پس بگوید که آن خوانده بخواند
در باید در ظرف و شش تقوای جماعت میوندد و اگر در حد است بیرون آن از حد
بعد از شنیدن اذان هر کسی را که قیام تمام میوندد و بگوید اذان و اعلان **فصل**
یک کسی را که در عصر یا مغرب خوانده است زیر آنچه بعد از فجر و بعد وضو
نیت و نیت نفل شروع است و اگر کسی نیت کند در آن نیت
خواند از جماعت محال است تا ترک کند و اگر جماعت میوندد و قصه آن نیت
امام محمد رحمه الله و لیکن از بعد از آن اقامه با وقف و ال بر کسی خواهد و اما
امام ابو حنیفه و ابو یوسف پس نیت فراموشی طریقه نیت فرض اگر قبل از وضو
فرض اقصا کند در نماز روز و روز و بعضی میوندد بعد از اقامه و ترک کند نماز

در مرد و حال داقد کند لیکن قضایش کند پیش از دو رکعت که سنت بعد از نماز است
و غیرین مرد و جا سنت را قضایست و هر کسی امام را در رکوع دریافت
پس رکعت را دریافت و هر که از غلط پیش از امام در رکوع گرفت و آتش در نماز
در وقت صحیح باشد نماز وی بجز روز و روز فائده مؤتم در اصطلاح معتبر الگوینده
از سر تا آغاز را با امام دریافت و مسبوق الیک در میان نماز داخل نماز است
و حکمت اینست که بتجیت امام چون مؤتم نماز کرد و بعد سلام داد
امام ببرد و جا سلام داده برخیزد و آنچه از وفوت شده بخواند آنچه
که مسبوق بعد فراغ امام بخواند فائیه است در حکم قرائه و باقیه در حق
رکعتی که رکعت از چهار گانه با امام دریافت و بعد سلام امام بخواند
نمی باید که در دو رکعت ضم سوره کند و در رکعت سوم خوش بگذارد آنچه
آنچه از وفوت همین طور بود و فقط رکعت او خوانده شود و کند
باز دو رکعت خوانده مقده ثانیه نماید زیرا چه رکعت با امام دریافت
و سنتش باقی مانده پس رکعت خوانده مقده او اگر کند مقده او ببرد
شود و اگر دو رکعت خوانده مقده او کند مقده او را او بر رکعت شود
و مقده آخر او بر رکعت و این بار نیست و لا حی الا ان الگوینده که امام بود
و ضیق کرد و باز وضو کرده لا حی است و طاعتش بیکبار تمام شد
فوتش بخواند مقده اخیر کند و سلام **فصل** در ذکر صحت تریب سنت تریب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۱۰

فرضهای پنج و در تمام آنها یا بعض آنها بر وقت خوانده شود و اگر آن را در وقت
نگذارده بود بخلاف آن یک یا چند نیکه فرض تا بیو خوانده و در وقت
با وضو که اگر نیست غش را البته به جهت فرض باز خوانده خواند و در وقت
بزرگتر اوله و تر را خوانده بود و برسم آن خوانده بود فرض غش بر وقت
بگویند بسیار کرد و در غش را بر وقت غش بر وقت با وضو و در وقت
ست تکلیف وقت از قضا و ادا جمیع این درین هنگام ادا می قضا و قضا
فایده وقت و اگر وقت پنج لغت در هر یک از این و غش و در وقت و در وقت
و در وقت غش را باقی دارد و اگر وقت پنج لغت در هر یک از این
و در وقت غش را باقی دارد و اگر وقت پنج لغت در هر یک از این
امکان اول وقت و در وقت پنج لغت در هر یک از این
که اگر از این پنج لغت در وقت پنج لغت در هر یک از این
ما و امیله می باشد از قضا کند و آنوقت البته پنج و باز و این
ث و اگر از این پنج لغت در وقت پنج لغت در هر یک از این
نکته و پنج لغت در وقت پنج لغت در هر یک از این
را بر قضا کند و اگر از این پنج لغت در وقت پنج لغت در هر یک از این
مکلی شش لغت در وقت پنج لغت در هر یک از این
غزایا از پشتر شش لغت در وقت پنج لغت در هر یک از این

تواند

شد با شارت هر کوع و بخود کند و بخود را پست از کوع گرداند و اگر شربت
 پیا آید شرفا و غایب شربت غلط نیده شود و بایا سر غار کند و یا حیوان
 به پهلوی غلط در و خود سو قبل آرد و بایا سر غار کند و اگر شربت بر کوع
 هم از نوعی تواند شد درین هنگام تا خیر کند غار از راجه شارت خوار
 یا اندیش و لراد و تقیام اعتباری نداده اند و هر کسی که از کوع خود
 و بر تقیام و قعود قادر نیست شربت شرافت است و فصل است از شربت
 و هر شارت کند که در شامی غار صحت یافت غار از راجه و در وقت
 که از نده غار اگر صحت یافت استیاد میشود و اندیشی در میان
 غار از راجه و هر کسی دیوانه شود یا میبوشد و یا با شربت
 قضا کند غار آن هنگام را و اگر ازین افرون و غار از راجه و شربت
فصل در غار سفر از الوید که از آبادی شربت خوبین
 شد و راه روزه از راجه یا زیاده از این سفر رفتن میدارد و روز
 در یکجایی از راه سکونت پانزده روز یا از قرون است از این سفر
 بر موزه تا شربت بارز جای نیست و افطار روزه رمضان میانین
 قضایش و بدین از آنکه مقیم شود و همچنین غار فرض چهار گانه را که
 و عصر و غنا است مقرر کردن بدو گانه و صحت قضای آن تا اگر قصر
 کند که نگار شود و مقدر در پیوسته درختی بیشتر است و پیاده سانه

از آن

و در تری اعتدال هوا و در دیار این سر روز را درخت میزدانی کرد
 راه اندازده کرده اند و آمدند به بال صوب و هر یک به حق سفر رفتند و از راه
 تأقیقاقت که پانزده روز نیست بلکه هر روز را ده میدارند و در راه
 و بهینویها کشان آمدند و فرستادند و هر یک در هر یک گاه خواهد رفت
 کرده غار شصت و پنج بجای که بمقتضای خود در حق او خواهد و این گاه
 روحی که درین عکالی و اگر قوه اولین را بر جسم خود فرستد که در غار شصت
 و هر یک که اندک و مقیم به تبعیت نام غار شصت چهار گاه شود و اگر مقیم
 کرد چون باشد و گاه خوانده سلام دهد و بریزد و در وقت خود بر خواند
 و مستحب است که امام پس از سلام خود بگوید که ای یقین شایان خود با نام
 من سلام و سافه مقیم می شود و در رسید در آبادان شهر خود یعنی شهری
 بالفعل سکونت دارد و توطی بدید اعتبار نیست و در هر یک غار شصت
 قضا کند چهار گاه را و دو گاه بخواند و هر که غار شصت را در سفر قضا کند چهار
 را چهار گاه خواند **فصل** در سجده سهو و در سبب بر اسم و یک سلام و دو سجده
 و سلام نماز چون پیش از آن را چنانکه رکوع کرد و پیش از قرائت یا آخر
 رکعتی را چنانکه در سجده او چیزی از کلمات در و در خواند یا مکرر یا در
 حاجت که در رکوع کرد یا بعد از رکعتی را چنانکه در ظهر و عصر و آنکه میگوید
 کند حاجتی را چنانکه قوه او کرد و در وقت میگوید حاجت را و قضا کند

است با سبب بیان و بکلیه با شریعت و طاعت غیر از رفع یدین و بدو نشستن و سلام
 و صحبت بران پس تلاوت کند آیتی از چهارده ایات سجده که هر یک
 و معتمد در مصحف یا بشنود آنرا از کسی یا اقلید دارد و یا می کند که تلاوت
 آن کرده و سجده رقیب پس آن مقصد را هم سجده و منصرف و رقیب تمام و اگر
 کسی خارج از غار نشنود از دیگری که مصطفی است سجده خواهد کرد و اگر
 از خارج بشنود سجده نیارد مگر قضا را از غار و اگر کسی سجده از امام
 لیکن داخل در جای سجده امام شد پس سجده او هم بعد از آن نماز خواهد
 و در سجده تلاوت محلی آن نماز باشد که در غار نشکر در بعضی فروع آنجا
 قضا لازم نیست و اگر کسی تلاوت کرد آیت سجده را بیرون غار و در میان
 تلاوت کرد پس سجده تلاوت کرد در نماز کرده گفتش میکنند دور او اگر تلاوت
 سجده آورد و بعد از آن در نماز عاده اش کرد سجده چهارم که نماز تمام
 خواهد کرد و نیز از جای علی تا سجده او نمی نشود و هر که ملز کند آیت سجده را در یک
 جای خند یا رکعت میکند او را یک سجده و ملزوست ترک آیت سجده و قضا
 ملحق و مستحب است خفی خواندن آن را شاید مستغفر شود و اگر کسی سجده را
 در مصحف کند و از زبان تلاوتش کرد سجده برو و حب و اطمینان و اعلو
باب صلوة الحجة برای هر ضیاع جمیع است هر شرط است مقیم بودن
 بودن و محرم بودن و عاقل بودن و بالغ بودن و ولو بودن و نیک بودن

خارج از مسجد و در هر نماز گفته

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

اگر کسی با وجود فقدان شرطی از این شروط بخواند فرض طهر از وسط خواهد شد
و برای صحت او از جمیع حسیه شرطی که یکی از این شروط منقوض شود عامی
نباشد و اگر کسی بخواند فرض طهر او را اگر در شرط اول یک مصر یا جای
مصر باشد مانند دفن اموات یا غار عید یا آب دیوانه یا تیر انداز و حمار
و غیر اینست که موضوعی که اینجا همان آن بقدر باشد که در بر گزین
آن موضع گنجاین نباشد شرط دوم که اذن عام بدقت وارد دخول در آن
غار باشد یا مانع در پی یابد یا نباشد شرط میوم که مقتدران سواست
کم از سهین نباشد و طریق آن نیست که چهارعت منکر کرده امام مالکی
برود و شنید و موفن در پیش روی و ستاده بار دیگر اذان بدو
بخشید و امام مزبور فرستید و دو خطبه بخواند و خطبه بیست و پنجم
و چه دوست اگر در اوقت دعا کند برای خود و حاضرین یا اگر دعا را
خواند یا بشد یا نند رتبا انتا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
و قنا عذاب النار رتبا انتا امننا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا
عذاب النار رتبا و انتا ما وعدتنا عذاب النار و کلا
تخرنا یوم القيمة انتا لا تخلف المیعاد و بیاید که با
خطبه بقره و ثانی حدیث و صلوة و سلام بر سیدان عالم و اصحاب
بلکه بر ملائکه و انبیاء و عباد سابقین و دعای ای سیدان خاصه برای

جماعت و بریند و نصیحت طهرین و ذکر کبریا و نیای دین و زیکی موت و سخی قبول
 قیامت و محبت که در خطبه یاقین بآیت و تبرک بحدیث نیز کند و در خطبه یاقین
 ذکر اسما و عظام و اعلی کرام نیز مضایقه ندارد و بمقتضای فرض است که عظم
 را بگوشتش و استماع کنند و بخت گیرند و بجز فروع از خطبه ایام فرود آید و اقامت
 گفته شود و حقایق کرامت ائمه بامقصدان دو کثرت نماز فرض و غیره بقرآن
 یا او ساطع بگزارد بعد از آن بکنان چهار کثرت مستند و باز دو کثرت مستند
 دو خطبه بطریق غوغا آیت و حد را ترجمه فارسی کرده برای فقهیه
 و عام نکاشته می آید **خطبه اول** بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
 عباده الذین اصطفی ستایشهای خداوندی بتمت است بسیار است
 را و مدد از و طلبیم و آخرش خواهیم از و نیایه بگیریم از شراری
 گردانای بدی بر سر کس بدارش کند خدا پس بخت کثرتش نیاید و در
 که از شر خدا بکند رنهای او بر سر و گواهی میدهم که نیست بر او از
 پرستیدن مگر خدای یکتا و یگانه و انیکه محمد علیه و آله الصلوٰه و السلام
 بود و پیام رساننده اول فرستاده بود و او را برستی خرده ران
 و ترسان از دوزخ پشیمان قیامت مرگ فرمان بردار شد خدی
 او را پیشیتو که رشت او یا و مرگ نا فرمانی کرد خدا و رسول او و در
 که فرغیست از مگر غرض خود را و سحر فرستاد خدای در قرآن تصدیق

ای گروه آدمیان بزمید پروردگار خویش انکه شمار ایام فریدار کفتم و در
 از فی و جواد و خوار و مشت در اطراف کردار آن مرد و جوان بسیار و زبانیان
 و تهر سید که ایام که رسوگند او می مید و باز نایب از بریدن جمعی
 سلمانی در بستیکه حد شمار انکران است ای آنکه ایمان آورده اید بسید
 حد احق تر سید او و غیره مگر در حال سلمانی ای آنکه مسلمانان سید
 از عذاب حد و گنهار است و زبید نیکو خواهد کرد او که کردای ای
 خواند سر مودگنایان شمار او سر کی فرمان برداشت حد و سید
 پس تنو له و عظیم یافت و فلاح بگری برادران محبت شمار
 زبهارا بشکرگان و کافران و فاسقان و فاجران می بینید و گریه
 و ایمان خود فرو بندید و او شمن کنش و زبست و کید و درک سبطان
 مناع خود در انگاه دارید که او شمار می بینید و ارجح است و در پیش
 چه و سوسه می بیند و دادم در اندیشه تنابی و گریه تنایان
 او مست و شهاورانه می بینید و کار و بار او را با خود با می دانید ای محمد
 پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم افروتن و دوازده سال که میفرمود
 سید من قیامت میوتد مانند این دو انکه است له مسبحه و در سبطی است
 که سوگند آن است که جان من در قیامت تا اگر شمار می بیند ای
 میدانم مرا بجه خنده اند که میگوید و بدو گریه بسیار و میفرمود که بخاک که رفته

میگوید

و چنانچه این دنیا را گناهان من
نی تواند ماند و میفرمود که
دینار کلاه است

بر آب پای خود را برتر شد نگاه نمی تواند داشت و میفرمود که دنیا بر سر
بر آب نشسته هم اگر قدر میداشتی یقیناً این کار نمیجست و میفرمود که وقتی که
دوست میدادند و جدا نموده را از دنیا بر سر برین میداد و چنانکه بی استیلا
بر برادر و برادر خود را از آب پای میسندان عاقبت ریش کشید و فریاد
بخوذه غدا ره دنیا بخورید و هر که را از دیگر شمرید و آتش سوزان و درج را
ملاحظه آید و عذاب ابدی از بهر لذت بخورده دنیا کو ارامش نماید
بارک اسدنا و لکم فی القرآن العظیم و نفعنا و ایاکم بالآیات و الحمد لله
انه مع جواد کریم ملک تدبیر و رفیع رحیم **الحمد لله رب العالمین**
الرحیم جبارک الذی بیده الملك و هو علی کل شیء قیور بآل
تقدیر و جزو است خدای کیا شمسای است برادر و فرادر
و از محمی خور در حق بزرگ سازد و از لطیفه بایال مردمی لطیفه افروز
ملکوت بر شمسای تقدیر و است و از نوره بر افروشن مقدر و از دیدار
و شمسای از چرخینا بالغه بر سر و مغیران نبی خزان احمد محمد مصطفی
جبریل و امین و علی بیت او و ذریه او ای برودگار مایه مار و در دنیا
میروی و در آخرت هم میروی و بندگان را از عذاب آتش و درج می گردان
و ای فریدگار مایه فریدی تاراکر رحمت خویش و مارا صد بخش و لو شش
نسختی مگر بفضل وجود و لطف خویش انمول بامشیت شمسکار از راه

چشم و بر گریه خود در آتش میباید دورخ سوزان الهام حجت کن که در روز
 بفرست بر جیب گزیده خویش و سرور و غدر خواه گناهان با محمد بن عبد الله
 بن ششم بن عبد الله و بران صاحب امانت و خصلت و فضل صاحب حق
 امیر المومنین ابی بکر صدیق و عادل صاحب امیر المومنین فاروق بن
 خطاب بر کاملین مردمان از روحی ایمان امیر المومنین عثمان
 عفان و بر مطلوب هر سالک و طالب امیر المومنین امضی بن ابی طالب
 و پیشوایان دین یقین بر گوشگان رسول الطهین مولینا امیر
 و ابی عبد الله بن برادرشان خاتون جنت سید لیسار فاطمه
 و بر دو چشم زر گوار رسول مختاری علی حمزه و دیگر عباس و بر سران
 دیگر از آن یاران که بیشتر بودند نیست و بر کافه مهاجرین و انصاری
 و تابعین ابرار و انبیاء خدا یا یا خدایا خدایا خدایا خدایا خدایا
 و چهره زن چهره زنده و چهره و یاری و مرگ الی یاری و مرگ و چهره
 و چهره زن مرگ الی یاری و مرگ و چهره و یاری و مرگ الی یاری و مرگ
 خدایا سرمان بپایند شمارا با بصا و ادای ما مورات او و سرمان
 القربی و منع میفرماید از زنا و هر گناهی و از خوردن و پیمیدن و شرب
 تا بابت که پند از و پند پدید یابد و گناه کارانانی و بزرگ را او
 یاد خواهد کرد و شمار او و عالمین را و اجابت خواهد نمود و مشکلی ندارد

این کتاب در روز
 و در روز
 و در روز
 و در روز

افزون خواهد داد و امرش خواهد بود از خواهد آمد و لذت
الله اولی او اعز و اعلى و اجل و اهم و اکبر و ازین
ست غسل و مسواک و پوشیدن حسن ثیاب و در وقت بختن و استسما
باب صلوة العید استحبست که در روز عید الفطر پیش از نماز عید دو رکعت
بعد از نماز و در دو رکعت مسواک کند و خوشبو مالده و بهر پارچه‌ی خود
و صدقه فطر در عید پیش از نماز و در وقت و در عید قرآن بعد از نماز
و در عید اول کبیر مکان خود تا عیدگاه یا و ازین است و در عید دوم و ازین
الحمد لله رب العالمین لا اله الا الله و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین
عید است در موضع که جمعی حاضرند و در وقت در محلی که جمعی حاضرند
و شرط این هر دو شرط آن است و وقت نماز عیدین از هنگام طلوع
است تا بر سر رسیدن و نماز دو رکعت و گاه واجب است با یک رکعت
فایده واجب نیست از نماز عید به دور فرم نفعی مگر وقت و طریق آن نماز
له اولاً امام یا قیمن دو رکعت واجب است و در رکعت اول بعد از تسبیح
تسبیح بخواند بعد از تسبیح یا رفع یدین یا و ازین گوید بعد از آن باز توبه
و تسبیح نمی بخواند بعد از آن قرائت فاتحه و ضم سوره یا و ازین طهور می کند
و در رکعت ثانیة قرائت فاتحه و ضم سوره کند بعد از تسبیح یا و ازین
تسبیح یا و گوید و تصدیک یا و غیر این گفته در رکوع بود و بعد از

فراغت از نماز امام بر سر برود و دو بطور محدود اندر نماز جمعه خواندند که در
 خطبه خواندن پس از نماز و بی نماز و در عید الفطر از جمعه و نماز و در عید
 مسئله صدقه فطر نیز ذکر کنند بلکه قدر از قیاس کثرت شش ماه مبارک رمضان نیز
 که بیشتر از بارک الله لنا و لکم این کلمات در خطبه و لا جمعه زیاده اند ای شیخ
 بدانید که صدقه فطر روز عید الفطر واجب است بر مسلمانان آزاد که مالک بود و صدقه
 را که بقدر سبقت و شرف و غنیه سکه و غیره آنکه کسری بالا معین و یا بالک و دنیا
 را که قیمت آن بقدر مبلغ مذکور بر دفع و فایز بود آن است اصل الرجب
 در شب چونی که برای سکونت باشد یا پارچه ای که نه برای پوشیدن خود
 و نه برای خود یا بالغ که در نفقه محتاج او باشد یعنی مالک باشد مبلغ مذکور را و اگر
 و لیکن خود که محمول او باشد یا شرفی غیر از شرفی نم صاع کند یا
 و قیون یا سوبون آن و یا یک صاع جو یا دقون یا سوبون آن و یا صمیت
 از آن که بقدر اسمانان بدست طبعی باشد یا شرفی صاع چهار
 مجله از شرف سجده کننده معین و ای برادران در دادن صدقه فطر باید
 منت قبولیت روزه و دستگیری از عیالات و عدا قیوم و بدانید که اگر
 روز عید الفطر صدقه فطر از دست مساکین و مسکینان و محتاجین و غنیان
 ماه مبارک که در ثانی است و نمودار و شود و بود و در ثانی و درج و در
 شش طین رطوبت در کل و اود و ثوابها صیام و قیام و تراویح و حج و عبادت

مسئله صدقه فطر
 و از فطرت و جبر
 و از فطرت و جبر

قرآن بسیار منوط و متعلق به این ماه بود و آنرا نهد و انا الیه راجعون
ما خواند که جاگاه ازین ماهی در بر آید و شک ازین ماه ببارد و بگوید
السَّادَةُ عَلَیْكَ یَا شَهْرَ رَمَضَانَ قَاتِلَتْ مَثَابِلَ
یَا شَهْرَ اللَّهِ الْمَثَانِ الْوَدَاعِ الْوَدَاعِ یَا شَهْرَ رَمَضَانَ
و در خطبه عظیمه سوره احمیه و تیلیت تشریف فرمود که در این ماه
بنمودید که قربانی داد و آن صفت از امر و زنا آخر روز و از دم برآید
در تمام سر که بقدر شش می رسد و در آن ماه با آن شود و یا مالک
له بدین است با شرط فراغ از حاضری اگر چه بیت تجاوز باشد که
برویش از یک و دو و شش از نفی آن برای مقیم حصه و اگر از
بطریق و جایز است و گویند از نیل که نشاید و گاو از در و گاو
و شتر از چپا که نشود و در میانید که قربان لشک و گاو و گاو و گاو
بریده و دو بریده باشد بلکه مقدور تر است باین باید و ادله معتبره
در موده فریب زید و بایش خود را را برین سبیل اینها بر یک
حرکه های شمشیر و نیزای برادران که شریف یعنی امیر الکبیر علیه السلام
میداد امیر الکبیر و سید کعبین و حبیب مرضی از غوغا و غوغا
تاریخ ویران است بر سر کاه تغیرات در مصر و عمار که در حجاز
والر فردوس فرم که نوزده مضایقت شکست بداند و فرمود خطبه

در این ماه
باید که
بخواند
و بگوید

از صبر بام

چنانچه بماند و آبی که در وی کافور آید می شود سید با از سر تا پا باز بریزد چون از سر
 بماند فارغ شوند لکن بعد از آنکه در آب آن از پا روی دیگر خشک شود و بر سر
 اول کافور از سر تا پا بکشد و این کافور را کافور نامند یا بر آن کافور
 مخمیان بکشد و این کافور را از سر تا پا بکشد یا بر آن مخمیان بکشد
 یا قهقهه می گیرند و این قهقهه می گیرند و در میان آن شقی باشد بکشد و این
 بر آن خوش آورده اول مخمیان در گلویش انداخته و مقدم شده لکن از وی
 بر کشد بعد از آن از سر تا پا اول از چپ پس از راست بار کافور را بر سر
 و دست چپند و اگر خوف تشنگی باشد بر سر و زدی که در زیر پای
 پا چپای دراز که میماند بکشد و در حق و این بود که شمس
 بالغ و صبی و هر دو عید برابرند و اما در حق آن هر که باشد پس دو بار چپ
 افروتن ای دانی و آن بار چپ است بطول و ذراع و عرض کوچک است
 سر زن مرده می پوشند یا بنفشه که یا بنفشه از موی سر تا و با بنفشه از موی
 چپ و بر سینه زن می کشند و می بینند و آن بار چپ است پوشیده از چپ
 قنایف و روایتی از آن بطول سه ذراع که یا بنفشه پوشیده از چپ
 کفن کفایت پس یک در دست که پوشیده تمام اعضا با دست چپ
 مرده فارغ شود و روی نماز کنند و نماز چهاره فرض کفایت یعنی اگر
 او کنند از همه قطع شود و اگر بپوشد نکند از همه گذارد و بپوشد و بپوشد

منه

که داری و مبارک و شکر برتر است اسمک نام تو تو تبارک و برتر است از اوراک
 جگر بی نیازی و بی پروا و لا اله و لا اله الا انت سبحانک انی تو
 اخذ می نمایم بایستد بخدا من از الشیطان گمراه نشده الرحیم بارها
 از رحمت حق **تسبیح** استم ابتدایم که کار خود را بگریختن بایستد خدا ازین
 بسیار جدا الرحیم رحمت **تسبیح رکوع** سبحان یاکا و برتر از من لا اله الا انت
 برقی پروردگار من العظیم که بزرگست باعتبار غنث شان **تسبیح دوم** سبحان
 شنید خدا لمن را انان که حمد مستود او را بر بنای پروردگار
 ملک برستی الحمد مستایشما **تسبیح سجد** سبحان یاکا و برتر از من لا اله الا انت
 کامل از نقصان و وصف امکان از بهر پروردگار من که برتر است از
دعای من السجده رب ای پروردگار من اغفر عیشتی بهرین **الاشهد**
 التیات همه اجناس تعظیم می در خدایت و الصلوات و بیعت
 دعائما و عازما برای است و الطیب و همه صابند گنایاریده بری
 اسلام سکا وین شرع علیک بر تو از خدا آئیده باد و اینی بفر
 راست ذات مقدس و مطهر می صلی الله و آله و سلم را تصور کن ایما الهی
 ای میماد و حمد الله و نیز حمد او بر کات و هم افروغینا از طرف
 در شیوع و انبساط تو اسلام سکا دین دنیا علینا نازل باد و حاضرین
 مجلس از آدم و ملک علی و بر عباد الله بندگان خدا الصالحین که یو

۳۹

اشهد که گواهی میدهم آن ایکه لا اله الا الله محمد رسول الله
 و گواهی میدهم آن ایکه محمد اکرم عبده بنده خالص است و رسوله و پیغام آورده است
 و درود اللهم ای خدا صل رحمت کن علی محمد و علی آل محمد و علی بنی محمد و علی
 عیال محمد صلیت پیشتر رحمتی بود علی ابراهیم و علی آل ابراهیم برابر ابراهیم و اهل بیت ابراهیم
 انک بدستی که تو حمید ستوده حمید بزرگ هستی اللهم بارک خدا یا بركت و افزونیا
 بفرست علی محمد و علی آل محمد و آل محمد کما عیالک پیشتر بركت فرستاده بود علی
 ابراهیم و علی آل ابراهیم برابر ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید بدستک ستوده بود
 و اللهم اغفر لی خیر ما اولوالدنی و پدر و مادر و برادر و من و اولاد و
 زایدندان مرد و زن و از همه و جسم کن آن مرد و زن که میگویند بر تو
 آن مرد و زن را صغیر و در حالیکه خورد بودم و اغفر لی من ذنوبی و من ذنوب
 مردان و المومنات و المسلمین و المسلمات و مردان و زنان مسلمان
 و لا حیاة لک انما یموت من ذنوب و الاموات و مردگان و بر تو حیا ارحم
 الراحمین رحمت خود ای جسم کفنه ترین جسم کفندگان **اللهم** خدا یا
 ای بدستیک من طلبت بستم کرم غشی برای ذات خویش ظلماتم کثیر
 بسیار و لا یعرف و غی غش الذنوب لئلا یان الا انت مگر تو فاعف
 پیش من اغفر قد غشیت من عندک از خود خویش و از منی و رحم کن مرا
 انک انت الغفور حمیم بدستیک تو توبی بخشای هم گشت اعظم اعظم **اللهم**

بارگشت

در زمان مومن

المستقیم است هر طایفه از راه الدین آنانکه نعمت دادی علیهم السلام
 غیر نه المغضوب غضب کرده شده علیهم السلام و لا و نه الضالین
 گمرازان آیین چنین باد **سوره اضحی یکصد و شصت و شش** **عشر آیه** بسم الله الرحمن الرحیم
 والضحی و قمر یسجد **یا سبغی** او ازل روز و اللیل و قمر یسجد **یا سبغی**
 سبحی بیوشد تبارکی خود ما و دعل نه گشت ترا تبارک و دکار تو
 و ما قلی و نه دشمن داشت ترا شان بزوشل که پایزده روز و دجی بر عیسی
 و الله و م نیامد کافران گفتند که پروردگار محمد را بگشت و دشمن داشت
 و الاخرة و مرانیه خرت غیر نیست یک برای تو من الا و از دنیا
 و لسوف و مرانیه زدیمت که تعطیک بدد ترا این و عده یکد
 پروردگار تو معنی در آخرت قرضی ایس خوشنود بشو آ یا ایلم یک
 یاقوت ترا یتیمانی مادر و بی پدر فاوی پنهان داد ترا در حاله
 تو ایتیک و وجدک و یافت ترا ضالاکم کرده راه یعنی و ما خواست
 محمد پس راه نمود ترا انبار الکرمت سران و وجدک یافت اما یکد
 فاغنی پس تو کرمت ترا یعنی مال خدیجه کبری رضی الله عنها و غنیمت
 فاما پس را آنچه که باو الیتیم بی پدر را فلک پس نه تقدر قمر کن معنی بکر
 مال او یا عیال او اما و مرجه که باو پس سوال گفتند را فلک عیال
 زجر کن معنی اگر خیزی موجودی و منت مننه و اگر خیزی موجودی با من

شیرین و شاد کن و اما و مرجیه که با نغمه ترکب نغمه خوش
 برخیز از بنوت یا غیر آن محدث پس خبر ده **سوره الم نشرح مکیه شان**
 بسم الله الرحمن الرحیم الم شرح آیا نکشایدیم ملک برای تو ای محمد صدر مینه
 به غیر قاف و غیر آن و وضعنا و یعلینم عنک از تو و زل بار ترالد می
 بلکه شکست هر یک پشت ترا و مرا و مغفرت بود و با و غنا یکنیم
 ملک برای تو ذکر یادگاری ای یعنی نام ترا با نام خودیم کردیم در اذان
 و اقامت و تشهد و خطبه و غیر آن فات پس بدیدیم مع بالعصر
 پس فرغتی مست یعنی از غلبه کفران مملکت میشد آخر اوقات
 کرد آن مع عصر سیر کرد بسکه با نغمه فرغتی مست فدا پس وقتیکه رفت
 فارغ شوی از نماز فاضل پس پنج برابر دعا و الی ربک و شوی
 خود فارغی پس غبت کن و میل تضرع دار **سوره العصر مکه شان**
 بسم الله الرحمن الرحیم والعصر قسم وقت عصر است آن الان
 آدمی ای مرا غیبه در خیر زیارت است بخوا کردی خود ایا الذین کرم الله
 آمنوا ایمان آوردند و عملوا و کردند الصالحات کردارهای نیک بینی
 و تواصوا و وصیت کردند یعنی میدادند خلی را با حق پس است که تو
 و تواصوا بالصبر و وصیت کردند بصبر کردن و طاعت **سوره طه**
 مکیه و مدینه مستقیم **بسم الله الرحمن الرحیم** نشان و شاد کن و بی

کفایتی است بر ما صلح کنیم که تو پرستار کنی خدا را من یکبار او را
 پرستش خدای تو کنیم یک بار خدا را غرض در جواب این است که تو بگو
 محمد یا ایها الکافرون ای انما که کافر نیستید لا اعبدهم ای پرستید ما عبده
 آنچه شما می پرستید و لا اثم و نه شما عابدون پرستار نیستید ما عبده
 پرستم و لا انا عابد و نه من پرستنده خواهم ما عبدهم مرچه را پرستید
 و لا اثم و نه شما یان عابدون پرستنده خواهید ما عبدهم مرچه را
 می پرستیم کم دینکم برای شما دین است و لی دین و برای
 من است و این کم بوقت مغفول می گام بود *سوره الاحقاف* *من علیه*
سبع آیات بسم الله الرحمن الرحیم قل بگو ای محمد موت این ا
 احد احد امی لیت الله الصمد الله لا یغنی عنک دجوات لم یلد
 نزلید ولم یولد و نه زائیده شد و لم یکن و نه بود و نیست و نخوا
 بود له و برای تو کفو آفتیده و نجیب و ست ای احد چاکسی *سوره فلق*
خمس آیه *اولیه* بسم الله الرحمن الرحیم قل و ما نشت که لعید بود بر آن حضرت بفرمود
 که در رشته از زبان با خزه دامید و در برقی کرده در جاده ای
 آخر چهره یل علیه السلام معوذتین آورد که مجموع این مرد و سوره یاس
 است یکبار آیت بر یکبار که خواند میشت و مرمره میکشاد
 و ذات شریف خفقی محموس بود بسم الله الرحمن الرحیم قل بگو ای

اخذوا مني نياهم رب الفلح به پروردگار صبح من شتر از بدی ماخل ایله او بیاوید
 از موفیات و غیره و من شتر غایتی و از بدی شب آوا و قب و قیل آریست
 و من شتر التفات و از بدی تان فنده فی العقد در گریه های شسته و من شتر
 و از بدی شکر کننده بیا لبید بود و غیر آن از احمد فتیکه حسنه و زوال
سورة النحل طه اویه متلایات بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب
 الناس کلوا منی سمی نیاهم پروردگار او میان ملک الناس با و شکر او بین
 الله الناس معبود میان من شر الوسوس از بدی شیطان الخناس
 می افتد از دل بوقت ذلک الذی یوسوس الیک و موسه میبوی
 صدور الناس من الخیة و الناس من رینه ای او بین از جنس بیا نیش
 آن شیطان و یا از جنس او میان **فصل** در او را و بدی او او فقط
 صحاح و اثبت ثبوت رسیده آن به انقد است که بر اکثر مردمان
 دوام انهم دشوار است نه در همانقد که موافقتش بسیار و اجر بسیار
 و عت گزیده میاید بعد فرض میان السید و الحسید و اسد البری من
 راسی سار و بعد لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء
 قدیر یکبار و نیز آیه الکرتی عظیم یکبار و معوذتین یکبار یا رب یا رب
 له فضایل بسیار و در حق دنیا و دین بر دنا فاع تمام است و بهر چه
 بسم الله لا یضر مع السمک فی الارض و لا فی السماء و هو سميع عليم

و سوره قمره و جود بکلمات الثمانین مرتبه نا خلق و سوره قمره بر یکایک خاصه و سوره
قمره و سوره سبحان الله و صد بار الحمد و صد بار لا اله الا الله و صد بار الله و صد بار
و در روز قیامت سبحان الله العظیم و حمده و در وقت خفتن این انکه با طهارت
بسم الله گوید برپا شود و ثمانین فریضه و شصت بار آورده و حضور خداوند
پیشمان شده توبه و استغفار کند و سوره یس را گوید استغفر الله لا اله الا الله
القیوم و اتوب الیه و یکبار آیه الکرسی بخواند و هر دو گفت بهم کرده یکبار
اخذ من خلق فاسم الله بدمه و بر تمام اعضا تا امکان شود و در ابتدا از
گند باز عین کند و باز عین کند و نیز بر یکی از ارجحان الله و الحمد و سوره
و الله الکرسی و چهار بار بخواند اینم را احادیثی ثابت است العرض کلماتی
در اسلام که مشهور فضیلت عام میدارند اول کلمه طیبه یعنی لا اله الا الله الحمد
دویم کلمه شهادت یعنی شهادت لا اله الا الله الحمد لا شریک و شهادت محمد
عبد و رسول الله میبوم کلمه ایمان تفصیل یعنی امنت با الله ملائکه و کتبه و سوره
و الیوم الآخر و القدر خیر و شره من الله تعالی و بعثت بعد الموت حاکم
یعنی سبحان الله و الحمد و لا اله الا الله و الله و لا حول و لا قوة الا بالله
العظیم کلمه استغفار یعنی سبحان الله و حمده سبحان الله العظیم و حمده
بنی من کذب و اتوب الیه ششم کلمه اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک
یا هر ضعیف که باشد مفهم کلمه تعویذ یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم سوره

این کتابت تمام

رجب و روز عاشورا و روز عرفه را و دیگر ایام و دیگر اعراس که
 با پیش یک سخن فقیر شنیده اند گوشت که آنجا کتابد و پیش
 اسلام کرد میافزودیت است را سبب است از آنجا در کتاب و گذر
 محض خواندند پس در کتاب نیست به علت قبیله ناحت سبب
 تا با این فرمود اگر در آن کتاب است کفر یا یهودی که با این پیش
 الحذر الحذر الحذر و الا پس اگر در آن تو حید خدا و چون با این پیش
 و العاقب یفکله اشارت و سلام **الامر الخامس الصوم** قال الله عز وجل
جَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أتاكم رمضان شهر مبارك
 فرض الله عليكم صيامه تفتح فيه أبواب السماء وتغلق فيه أبواب الجحيم
 فيه حرمة الشياطين وروز ماه رمضان فرض است وروزه کفار وروزه
 وروزه وروزه وروزه عاشورا وروزه غیر مولده وروزه وروزه وروزه
 وروزه وروزه حرام است یکی عید الفطر ویکم عید الفصح وروزه وروزه وروزه
 تشریف است پس چون ایام ماه رمضان بنشیند یا رجبی شیر له دیده باشد
 بشود وروزه ناصاف بودن مطلع شنبه را یک بنده عدل
 مقیم است پس بر باغی روزه فرض شود مگر زن حائضه وفساد
 ومرض که برایشان حرام کردن است اولین از روزه ویکم آخرین

۹ حضرت

و بعد از این وقت ده روز تا یک ماه
نوشید و فرقی که در این چند روز باشد
و معین است بهر قدر که بخواهد
در میان ده مبارک فایده بسیار
روزه آنرا که در روزهای شنبه و پنجشنبه
و دیگر که در روزهای دیگر
و در هر روز

این کلام را خداوند
 بفرموده است که هر که
 بخواهد از این کلام
 استفاده کند باید
 از این کلام استفاده
 کند

رخصت و چون مهلال عیدین یا از جمعی کثیر بشنود یا در روزی نیم از دیننده
عادل شنود پس در صبح آن روزه حرام میگردد و روزه چهار روز است
که برای خدا از غار صید و قتل و حیوان شریفه در افق شمس آسمان بدین
تا وقت غروب آفتاب از خوردن و آشامیدن و جماع کردن و سرچیدن آنها
مطلقا خود را بازداشتن پس روزه ادا برضای رابر نیست بقصد
بشکستن آن پس قضا و اجبت و کفاره یعنی از او گردان
و اگر نباید روزه داشت دو ماه بی درنگ کند آن را تا روزه روزه عید
عیدین و ایام شریف نباشد و اندرین میان بوقت نیز باطل خود
و این را هم اگر طهارت و طعام و اذن شستن مسکین و بی را بشستن و
یعنی دو آمار بکند یا چهار آمار بکند خود هر سال از خطا روزه اگر
او مثلا گمان بیدار بکند بوقت کمان صبر خود یا آشامیدن
آنکه شب نبود یا منقضی کرد و آب در ظرف یا آب برینی انداخت
و تا خیشوم صعود کرد یا کسی دیگر با کرامت روزه کشاید یا آنکه
منگیزه را بقتل اختیار از صلی فرود یا قی کرد و عذاب پر دانی
نیت روزه نکرد و بخورد و یا بخورد در نیمه صوم تا حفظ قضا و اجبت
کفاره لازم نیست و هر کس روزه خود را فراموش کرد و غیر خود را
یا جماع کرد یا آنکه در خواب محتلم شد یا فقط گاهی سستی کرد و در

یاروغن درین مالید یا سر نه در چشمه یا خود بخودنی رو عبا اید اگر بسیار
 باشد بقصد اختیار خود کرد و لیکن این بقدر و درین یاروغن از روز با
 حیات مشینه یا در سوراخ ذکر خود روغن سر و کرد یا در گوشه یی است
 فروخت یا در خلط غباری یا در دو یا یکساخته اختیار در آمد در منته صوره
 و قیقتن قضا است و نه کفاره و اگر در دو جماع کرد باز قیقه یا ماه
 چهار یا در این یا آنکه بوی کس کسار کرد باز تا آنکه نزل شد فقط قضا و در
 شود درین صورتها قضا نیست بجز جماع یا زن نه یا در و بر که فقط عانت
 حشفه روزه هر دو آیه کند و بارشش نشتر مقدر روزه است نه یا اگر نشتر
 و مکر و متحرر روزه دار را ذایقه کردن و خایید کلام مکرر فرقه و بوی
 زن خوش اگر این از انرا نشتر نه سر نه یا یاروغن یا لیدین در ریش و ریش
 و مموال که دن اگر چه بعد از زوال خورشید تا زوال مسواک بعد از زوال مکرر
 تا حطوف یعنی کوهین صای که خارش و دست زد و دفع شود و در
 منیت روزه رخص و نذر معین تا پیش از شب و نیت تا پیش از
 و نطر است قضا و کفاره و نذر مطلق منیت کردن از شب و معین کردن
 مقف و مکرر عتد و نفعی که شروع کرده شود در این از جنس روزه یا اگر
 رواج مشیوه و واحد یک عداست آن گناه و اگر گناه است از خطا
 یا بفرقه یا عذر چون در حیات در کس روزه نفل نشتر یا بفرقه و نیت

و در این روز و در این روز و در این روز
 و در این روز و در این روز و در این روز
 و در این روز و در این روز و در این روز

پس قضايش واجبست و هر کس که از روزه عاجز آيد افاطه کند و قضا
 براي روزه نيم صاع کند يا يك صاع جو و قضا ديد اگر کافي است و اگر نه
 گشتني فديه و در بعضي وزن يك يا هر ضعه که خايفست به قضا
 گشتني فديه فدية شود و مسافر که جرحي ندارد پس روزه در شريعت
 مسافر بايرين بيم و ميش از آنکه فدية در شريعت طرف شود و مفسد شريعت
 و اگر بعد طرف شد عین قضا نکرد و بعد از او از طرف فديه بدو
 اين فديه بشرط وصيت کردن او از ثلث مال او که بجهت خیر و اداي دين
 و فديه نماز اگر بدو پس فديه هر کار که بماند فديه روزه چون صدقه
 و نذر بعضي فديه نمازهاي بکروز و شنبه فديه فطرت است و بعد از نماز
 و قضاي و نيامي رمضان با اجتناب اگر خواهی در پی بدار و اگر خواهی
 فصل بد پس اگر رمضان دیگر بپاید که آنرا اول کند بعد از آن قضا
 رمضان اول کند بغير فديه خدا گشتني فديه نماز و روزه کند اگر
 راستی او و امساك بقیه روزه خود را جایی بالغ شود و کار
 مسلمان کرد و حایضی که طاهر شود و فیه بقیه کرد و قضا کند
 آن روز را اولان و قضا کند آخر آن و اگر مسافر یا نیت افطار
 بود پیش از صبح بکری بقیه شد ضرورت نیت روزه بر مسافر
 بکند و اگر بقیه نیت صوم کرده بود بعد از آن فرشته تمام شود

گشتني
 فديه
 نماز
 و روزه
 و اگر
 در رمضان
 و اگر
 در غیر
 آن

وحبیب لیکن اگر افطار کند و کفاره بخواند و قضا کند روزی که نیت
 در آنجا کرده بود و لیکن سبب بیخیزی از نیت یا صوم را زود صادر شده بود
 که این روز در ایام منتهیه صحت لیکن افطار کند و قضا دهد و اگر در عین آن
 سکون باشد نیت کفاره عین سر خواهد داد و یا سبب در شام نیت را بعد از خواب
فصل در اعتکاف به ایام اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان است
 عدا ترک آن کند گناه عظمی و اعتکاف تغییر از ترک کردن روزی است
 در مسجد حرامی یا صحنه یا مکانی که در وقت تمام پیش آن گزیده است
 و باز درین ایام غیر حاجت قضائین و حبس و اگر بحاجت ضروری خارج
 و درنگ کرد و از قرون از قدر ضرورت پیش از آن نیت معتکف را حاکم
 نماید و لیکن کلام نمیدگر بخیر و باطل میکند اعتکاف را و طی اگر چه بیجا
 یا نیت و قبل و نشتر از آن نیت اعتکاف کند و رضایابی
 و کسی که نیت اعتکاف ایام را لازم میدوید یا آنجا و در وقت
 نیت کردن روزی فقط و معتکف خوردن و آشامیدن و غسل و حیض
 نیز او را و نزد امام محمد همه اقسام اعتکاف نیت است **الامر**
الکوة والاعتقاف **مسئل** قال الله تعالى مثل الذين ينفقون
 في سبيل الله كمثل حبة استسبغت سبع سنابل
 في كل سنبلة مائة حبة الآية وقال النبي الرأفة لهم

شروع

بهر وقت که نیت اعتکاف
 بوقت صبح و در آن وقت
 یا در وقت ظهر و عصر
 یا در وقت شام و در وقت
 یا در وقت شب و در وقت
 یا در وقت نهار و در وقت
 یا در وقت غروب و در وقت
 یا در وقت طلوع و در وقت

و اگر

ما بر اید

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.

کرد

ما من رجل لا يؤتي زكوة ماله الا جعله الله يوم القيمة في عقر شجرة
 زكوة فوضعت برسله حراشيد وعاقص وبالغ بائس ومفروض بائس بعد
 يكسالى ورايكه نقد نصاب باشد بشره شبيهه اگر نقدست مراد از شجره
 پس اگر در اسم ياد نياز قرض را در شجره است و در شجره است
 زكوة خواهد داد و بشره قصد تجارة اگر خست و بشره اگر از شجره
 از هر گاه باشد نه از دانه دانه خانه و بكام زراعت و بار برداري
 اگر گاه ياست تر يا كوست و مقبر است له بركت در وقت
 حدين آن خست در دو برهان است تمام ماند و اگر نديس في شروع
 تجارت فقط نيك كارت اعتبار ندارد و نصاب است متعالي
 له موزن است و نيم رويه كه عظيم ابادي درين زمان تخمينه و تقدير
 و نصاب سيم و در شجره و شش رويه و نيم و ششم حصه از يك و تخمينه
 و تقدير گاه باشد و نصاب اموال تجارت قيمت آن كسي از دو نصاب
 سيم و در شجره و نيم رويه و در حق فقر باشد پس درين ايمه بايد
 و چون شجره مذكوره در سيم اجماع حصه دادن زكوة فرض عين
 بكمال تا كيد و نهايت شريد و در آنچه كه از نصاب ياد شده مشهور و محمي
 چنانست ضرورت و در كمتر بابين مسخرى تازه است شديدي
 كه است چهار شغال از مبداء و نيم و دو هم متعالي بود و است پس اگر

است و منج شغال شد یا بشت شغال شد میخ افرونی و در قدر و چشمت
 تا اگر بشت شغال شود و درین هنگام یک و نیم شغال یا دو و نیم شغال
 بروی یک هم و نیم و دو و نیم از شغال خواهد و برین قیاس یک را نیز باید مقید
 زکوة در بلاد خویش درین زمانه بخار فقر و مسالین و اینها را بیک و نیم از
 بشت طبله یا شتی ثابت یا شتی دیار درین علویان و نجایان باشد و بیک
 موانع در دیار با هر حاجی شنیده نمی شود و نفعی در نگارش نیست و بیک
 هر یکی را فی نویسم پس بیک مقصد بزمیش چهل است و نصاب فقر و محار
 حشی و نصاب شرح **فصل** در بیان غنی صدقه بدار که صدقه است
 بوجه اندیشه و هر که مرکز و امیرش غنی و بیک باشد پس آنچه در و در
 یاری با چندی یا منتهی مقصود است آن صدقه نیست و اعتبار آن صدقه
 حرکت در آن چنان است که هر که در آن صدقه است و بیک است که
 برای آن چنان است که هر که در آن صدقه است و بیک است که
 و صدقه فقر که در آن در ضمن میان خطبه یا بعد از شت و باقی ظهور
 اتفاق میسر است پس در نهایت نیست و حکم است که از توفیق **فصل**
 در وصف و آن عبارت است از آوردن چیزی از ملک خود و پدید آن
 ملک حصص و این عقدی است که امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله
 بر او فرموده آن در برین است فتوی پس اگر خواهد که با عی را بر فقر او

السلامة على آية الله في الدنيا والآخرة

در آن روز
 علی و حسن و حسین
 و زین العابدین
 و محمد باقر
 و سید الشهدا
 و ائمه اطهار
 و صلوات الله
 علیهم اجمعین
 و علی بن ابی طالب
 و فاطمه زهرا
 و حسن مجتبی
 و حسین
 و زین العابدین
 و محمد باقر
 و سید الشهدا
 و ائمه اطهار
 و صلوات الله
 علیهم اجمعین

در حق ما ومانست و موقوفه است خصوصاً طریق بر ارجه بحر خوراه خوف
و اندر حدادک بسیارین زیادترین صرف وقت حاصل کیف احوال کس
و در دها قلل و دوشن متوفی الریحل فیه و مالی مرکب و الکف صفر
و الطریق خوف و الریحل فضل فریادین بجان کس یا لایزاله الدنیا
باز شمس العین و اندر الکفارة ان **خفت** قال الله یا ایها الذین
أوفوا بالعقود ایضا قال الله قد فرض الله علیکم تحلیه بجانکم للآئین
جسمه الله و الذم لا تحلفوا بآبائکم و لا و آئینهم صدقون و من کذب
فی آخر ما علیکم عین و لیفعل و من نذر نذر لم یبینه فلفارته کفار
و من نذر نذر لا یطیق فلفارته کفار عین و من نذر نذر اطلقه فلیفعل
حلف غیر الله فقد اشرک بداله سوگند برتست یکی عموماً و آیت محمد
ست بر غیر که شده یا جان بدفع عموماً و این گناه بسیار و بیج کفار است
و بیع لغو و آن وقت خوردن بر غیر که در گناش راست باشد و می واقع در
چای کعت سوگند خدمت که درین کورده ثبت و حال آیه نیست و انیت
عقبت بیوم منقده و آن قسم خوردن بر نفس یا ترک خود در زمان
آینده چای کعت سوگند خدمت همان کار و در جوابم که دریا نخواهم
و درین قسم اگر حاش بشو و یعنی قسم خود را شکن کفار لازم
آید یعنی آزاد کردن یک برده یا طعام دادن و کسین بر یک تقدیر

تجربہ

باب الحاشی

یا لبها من داون ده میکنی بی ریا یا چه که است که شده اکثر باین می بیند
پیر این شنگ و اگر ازین مرسته چو عا جریا سینه روز و زده و آرد پس شنگ و
لوا ده لقا ره دادن عا جریا شد و محقق جریا و الا کفار و روز و کات
یا اگر کسی سوگند بر عصیت صایا چون فرود زان شد خود ضرر و کس
میشود و کفار و بدید و اگر کسی سوگند بر فرض صایا چون غایب بگانه یا روضه
میشود خود برض و شنگ که خاشاک و اگر کسی سوگند بر صایا خود و چون
یا با و نجای خوردن شنگ را این سخت است اگر خواهد خاشاک شود و اگر خواهد
خاشاک شود و کفار و بدید و شنگ می شود و اگر کسی سوگند بر صایا یا نام او چون
و حق با صفا او که این قسم مردمان می خوردند چون و صایا و شنگ
و قدرت ریشتم بغیر از چون باقران یا کعبه نیست بلکه صفت
قیم خوردن صایا کاهوت مردمان صلف بدست چون و صایا و شنگ
و مانند آن قسم منع شد و اگر کسی بگوید که سوگند می خورم یا بگوید که سوگند
یا بگوید که سوگند می خورم یا بگوید که سوگند می خورم یا بگوید که سوگند
که کافر شوم یا بگوید که سوگند می خورم یا بگوید که سوگند می خورم
آمد و هر یک که حرام کرد اندر خود صایا را پس سوگند و بدست
باید که اگر آن چیز را سوگند کند کفار و عین بدید و اگر کسی سوگند می خورم
چنانکه گفت بر اخی صایا بر من بدیده است یا سوگند می خورم یا بگوید که سوگند

قوت وادع

که شربت و برود **الامر التاسع** و **فك الارتباط** قال السيد فاد
افهم العقبة و ما ادرك ما العقبة فك قوله الایه
وقال سول مع صلح من اعنى رقت منته اعنى امير كل عضو من عضو
من النار حتى خرج بفرجه من على يد ابله از او كردن بنده و كفاره واجب
و در كفاره نافل است و بسیار ثواب و از صریح لفظ اعتاق ثابت است
واقع میشود چنانچه گفت مثلا از او دم ترا یا مانند آن و در نیایان مشهور
چنانچه گفت نیک بر من طلب بر تو یا مانند آن و بر کس شریکندى رحم خود
چون پدر و مادر و برادر و خواهر و پدر و دختر و شریک بی ایمان و بی عقرب
الکس از او کند بر شیطان یا بت یا بالمره یا در حالت کربانم از او بگوید
و اگر کسی بت کند بیک یا غیره مثلاً گوید که اگر مالک شوم ترا ازادی بگویم
که اگر نمی شود پس تو ازادی در نیمه صورت بود و بیک یا قبیله یا غیره
از او شود و اگر کسی حامله را از او کند حمالتش نیز از او می رود و فرزندش
و مملوکی و رقیه و خریه و متقیقه و فرج آنرا و بر نسلی که از مولای خود فرزند
آن سرزند چریست و اگر از شوم خویس بر آید آن طفل در ملک مولای
است و اگر کسی از او کند چیزی چون نصف یا ربع یا شش یا بیع آن از برده خود
پس از او تمام بوضیف صحیح است و در قیمت آنچه که می ماند بهر دو خواهد بود تا
بیاید بمولا خویش و اگر از او تمام رقیه اوفاع شود بن بکاتب مگر مرقف

کتابت ابو عبیدہ بن جراح
بن خدیجہ بن اسد بن
عبد شمس بن عبد مناف
بن قریظہ بن کلاب بن
فہر بن مالک بن نضر
بن کنانہ بن خزیمہ بن
کعبہ بن لؤی بن غالب
بن فہر بن مالک بن نضر
بن کنانہ بن خزیمہ بن
کعبہ بن لؤی بن غالب
بن فہر بن مالک بن نضر
بن کنانہ بن خزیمہ بن
کعبہ بن لؤی بن غالب

[illegible]

المطابق

که کاتب از بدل کسایت را عاجز شود باز فرقی شود و مقتضی العمل اگر از پدر و مادر
 در قیمت باقی خود عاجز گردد هیچگاه برقیته خود نخواهد کرد و فرزند او هم بویست
 و محض آزاد کردن بعضی تنگم آزاد کردن کل است و صورت کسایت این است
 که کسی گوید داه خود را که نوزادی بر بقیه آن پس آن داه بعد از آن
 آن قدر کسی که بدل کسایت آزاد خواهد شد و یا یک نفره یا کسایت علامت
 بر عین این فرقی که بود که بود و اگر کسی گوید علامت خود را که نوزاد
 مرزین از ادوی پس آن برده بعد مرزین سید خود از نیت مال و آزاد شود
 و بد بر عین را میگوید و اگر کسی گوید نوزاد و آن نسیب از نطفه او بر
 یا اگر کسی دیگر بود که در کسایت این سوس داده بود و نسیب
 انیک و نسیب از نسیب بعد از این کسایت در هر دو حال آن کسایت
 و بعد وفات میوه آن کسایت از نسیب و ارجح علی می فایده نسیب را
 فرزند می باشد پس آن نسیب نسیب نیاید تا خواج گوید که نسیب
 و چون نسیب کی با قرار نسیب شد نسیب و اگر بلا قرار نسیب شود و چون
 نسیب نسیب می شود می تواند بود فرزند مشکو که نسیب نسیب شود
 نسیب نسیب می تواند بود از نسیب اول فرزند ضعیف بود و دوم فرزند
 و سوم فرزند می و اگر کسی را از کسایت نسیب فرزند می و اگر
 بود و لیکن نسیب فرزند از نسیب شود و بر ذمه آن کسایت نسیب

نصف عقرب یعنی اجرت و طحی حرام و اگر کسی نیز سر خود را در زیر تصرف
 خویش آورد و دیگر از نطفه متشخص فرزند زاید و آن تساقط کرد و آن
 کثیر باشد پیش از طحی و پیش از او حلال بود و نیست آن کثیر نیز
 بر پدر و آن کثیر و ولد نشود و آن سرزند بر او سیر نگذار و شست **فصل**
 جرد و اذن حج یعنی است از نفوذ تصرف خود و اذن ضد آن اجتناب
 حجر سه چیز است صورتش یا حیون غالب یا رقیقه یا تصرف ابروین
 باطل است چه طلاق و چه عتاق و چه قرار و اما تصرف ثالث یعنی غلام و کثیر
 بر در حق نفس خود و حج است نه در حق خود پس صحیح شد طلاق و حج
 خود را و قرار او یکی یا مضاعفی نه اقرار و عتاق یکی یا مضاعفی نه
 و میری از آن سه اگر عقد کند بشرطیکه تعقل کند پس کی محاسن اگر خوا
 اجازت دهد یا رد کند و رد عید هم تعقل عقداست و اگر تلف کند
 غیر البته تاوان بر ذر او است و صحیح است اذن و اذن می
 خود را تصرفات قولیه پس درین هنگام تصرفات فعلیه نافذ میشود و ضامن
 و اگر قرض بر ذمه اش باشد در بدل آن قرض میسر کرده شود و بعد از آن
 اگر خواهد بخواهد باز اذن محجی گرداند و قرض او را بر ذمه خود بدارد و منع
 شود و حرجی مکلف بعد از غایت یا فسخ یا درین مورد صاحب حق فسخی نموده
 بر سبب عدم حجست و بر دیون نیز اگر غما و طلبه از ذمه او فسخی محجی او را

خود

و بر فاسق نیز برای زجر او وضع کند قاضی مفتی جان یعنی حیدر امیر را از پیش
 طبیب جان را از طبابت و نکاح معنی را که گرایه مردمان است یا در هر
 سفر نمیدارد ازین فعل و حرکت قاضی میون را تا بفروشد متاع خود را و
 کند دین خود را و هر محرمی که در ملک تصرف ماذون شد این دین اذن
 و اگر دیدخواجده خود را که خرید و فروخت میکند و خاموش ماند پیش
 اذن نیست و نیست برای عید ماذون تصرف در نکاح خود یا نکاح محلو خود
 و اطفال و غیر آن ولیکن نیست او را تصرف در بیع و شرا و اجاره و مرایه
 و ساقا و مضاربه و غیر آن العوض آخر عید و مال او ملک مولی است
 تصرفش نیست مگر در تبدیل و ایزاد نه در تقویت و اضعاف و اقصاء
 فایده بالغ میشود و بی اختیار و مجمل گناید زنی و بانزال و بالغ میشود
 حبیه بجلد و مجمل و کفین پس اگر اینها یافته نشود پس بلوغ مردود
 پانزده سال است و او را بیعت بلوغ حبیه دو بار در سال است و او را
 بلوغ شیش سال است **فصل** در لفظ و لقیط و آبق اگر کسی را یاد آید
 یا مالی را یا تابعی را جای باقیست پس اگر خوف ملک باشد و حبس
 آن و ایستد حبس پس اگر طفل است او را لقیط گویند و حکمش ختم
 است اگر عکامت رقیقه باشد و اگر و ابیه یا بل یا متاع پس این که
 مقامی که یافته دیگر محاسن و مجاس منادی و بد که سن چیزی یافته ام

بپایان رسیدن این مبحث و خدمت و آنچه صلاح است نظر اندازند
 پس اگر در این شرط ایمنی فاما اگر کسی دو خریدن کنیز داند
 او را نظر و پس اگر چه این از شقوق نباشد و همچنین عیب شقوق بر
 دیدن قاضی و شد بر روی اجنبیه برای حکم و شهادت و وید طبیب وضع
 اجنبیه برای و او دیدن خریدن نکاح او یا برای نکاح و مرد از اجنبیه
 مگر روی و کفین را شرط ایمنی از شقوق و مرد از شقوق درین مقاصد القاب
 درین نظر و دیدن زن از زن اینست که دیدن حر و مت از مرد و بی
 و محنت در حکم دیدن اجنبیه مردان اند و خاتون در حق واه خود چون
 و مکره است بوسیله فتن مرد از مرد و موافقه کردن غیر میرا و جائز است
 موافقه مردان با خود و با و بر اینها و مصافحه شرط ایمنی از شقوق **نکاح**
نکاح عقدیست موضوع بر اخلت قضای شهوت مرد از زن و زن
 و منعده میشود و لفظ قضای چون کفن زن که خود از نکاح تو دارم
 مرد که پذیرفته و بیک مستفیل و یکانی چون کفن مرد زن که خود
 در زن من دیده و کفن زن دارم و لفظ صرح این عقد نکاح و تزویج
 و مرجه در معنی آن مرد و با و الفاظ کنایت آن همه ملک و صفت
 و مع است نه اجاره و اعاده و وصیت و شرط عقد نکاح است یا بقیص
 مرد و احد سخن دیگر را و حاضر بودن دو طرف عاقل و بالغ یا یک مرد و دو

محذور و کفر
 فقر خصم برین

عاقلین و بالغین و در سنت نکاح خرمه بالغه عاقله که خود بکند اگر چه یا غیر
 کند و بدین کند و صحیح عقد کردن و کسر و فسخ از یکجا یا مرد و زن
 و لیکن نکاح فسخ و موقوف است بر اجازت کسی که این شخص فسخ نکاح
 بواسطه کرده فاما بر نکاح صغیر یا بیعنه یا مجنون یا مجنونیه و بی عقل
 نمی باید و در ترتیب خصوصیه بنفثه شد الا قرب الا قرب چنانچه در
 فضل عصبای مذکور خواهد شد پسر ام را پسر ذی رحم محرم را و پسر
 پسر مولا مولا را پسر فاضی و این همه در ما بعد خواهد شد از این محرم
 بر مرد اصل و چون مادر و جد و برتر از آن فرع و چون دختر و دختران
 و دختر و فر و تر از آن فرع اصل قریبی و بی خولم و دختران برادر و خواهر
 و دختران سیران و خواهر و فر و تر از آن و صلبیه اصل بعد و چون
 و خالات و خالات ابویین و خالات ابویین نه دختران آنها و مرئی از نسب
 حرام میشود از رخصت حرام میگردد یعنی اگر طفلی شیر زنی در نزد دوم
 سال نموشد اگر چه یک بلیک باشد پس آن زن شیر ده و نموشد
 با محارم خود یا بر شیر خوار و زوجه و فرود و حرام میشود و اینها بر آنها
 حرام میگردد از جانب شیر ده نموشد و از جانب شیر خوار و چون
 و دو طفل که شیر زنی نموشند در میان آن زن و خوة نسبت اگر چه آن
 نموشی مرد و زانی طویل چایل باشد و محبت است حرمت مضامنه یعنی

چون اخوة

و اما متی مان تبیه که اگر کسی باین فی زمانه بیا بکند که بومش کنار بشنود کرد
یا بمش فوج داخل وی نظر بشنود کرد اصول فروع هر واحد در دگر می شنوند
و بحین حرام است حج کردن نکاح با عده یا وطی الرجوع علی عین باشد بسیار
و وزن که با خود ما محرم باشد یعنی نه بر یکی از آن سردوار اگر مرد فراق کرده
نکاحش با دیگر یار و انبوه و بحین جایز نیست نکاح کردن با کسی که
بودن خون در نکاح وی می بخشد و انباشت مرد را از او را فروع از جای
نکاح محرمه و غلام را از دو افرون و نکاح کردن بیکه حامله باشد بخی است
و بحین حرام است نکاح متعه و نکاح موقت و صوت نکاح متعه این است
که بدفع خواهم گرفت از توان بقره مدتی بدین و با او صوت نکاح
است که گوید نکاح کردم ترا بدفعه ترا بدت اینقدر **نفس** مهر که از
درم هر که تقدیر و بیهیزی بالا میشود در دست و زیاده را حدی
است از فزون مهر بعد تشبیه و صیحت ساقط کردن مهر
زوج کلا یا بعضا و از دفعه میشود نصف مهر از زوج طلاق و بدین
ازوطی یا خلوت صحیح که اندران مانعی ازوطی نباشد از روی حرمین
ونه از روی شریع چون روزه رمضان و صیحت نکاح می مهر و لازم
شود ازوطی یا موت هر مثل می مهر زاینکه از قوم پدر او باشد برادر
و در سن و جمال و عقل و دین و در عاقبت شهر و عریان و از روی نکاح

شد بیدار شد و غیرت را بر می داشت و الا ما نقد هر که در کجاست
 شده بود بهر یک افزودن خوانند **فصل** در طریقی کجاست می باید که بجای نهند
 اگر و کس است از طرف و چنانچه پیش برسد و بار یا مسی آن او کاهی در اطراف
 کند و بدو گواهان باشد تا شش رساند بدین صغیه که گوید که فلانی پستی مرا
 و کس خود کرده بر تروج و ختر خود فلان را تو و گواهان گویش بشنید
 و بعد پس ای که خطبه خواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و صغیه و بقیه
 و خود با صد من شتر و غنای من مسیات اعلم انما من بعد ایستادن
 و من فضیله فلان و لدی و شش من لا اله الا الله حمد و شکر و شکر
 محمد عبد و رسول یا ایها الناس اتقوا الله ای خلق من من و احدی
 خلقی من جادیت من جادیت یا ایها الناس اتقوا الله ای خلق من من و احدی
 لوی من و الاحرام ان الله کان علیکم قیماً یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
 فی اعانتی و لا تموتن الا و انتم مسلمون یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
 و قولوا قولا سدیداً یصلحکم اعمالکم و یغفرکم ذنوبکم و من طمع الله
 و رسول الله فافوزوا عظیماً بعد از آن گوید که فلان بخت فلان را
 بیدار هر چنانچه در رویه که شکر از کجاست تو دادم مرد گوید که قبول
 کردم و اگر وی خود کجاست و ختر خود میلند یا این کجاست خود میلند
 مشایخ مقام بلیقظ از و بعد فروع از کجاست با جود گفته یارب الله

این کلام را در هر کجاست که می باشد
 و اگر در کجاست که می باشد
 و اگر در کجاست که می باشد

و اگر در کجاست که می باشد
 و اگر در کجاست که می باشد
 و اگر در کجاست که می باشد

و اگر در کجاست که می باشد
 و اگر در کجاست که می باشد
 و اگر در کجاست که می باشد

و اگر در کجاست که می باشد
 و اگر در کجاست که می باشد
 و اگر در کجاست که می باشد

[illegible]

باشد و نفقه مردی بر محرم مردی محرم موسر بقدر ادا باشد و اعلم
 بالصواب **باب طلاق** بدو طلاق بنفوذ ترین مباحات است غنای
 و آن قسم است اول طلاق رجعی یک باشد یا دو و طاعت است که باعث نکاح
 یا نشوزی صحیح است بقول ایضاً و عده در حق زنایکه حیض نشسته باشد
 کامل است در حرحه و دو حیض کامل در حق امته و در حق زنایکه حیض نشسته
 ایام رسیده باشد یا صبیحه باشد که شش ماه است در حق حرحه و دو ماه در حق
 و در حق زنان طلاق در دویم طلاق بائن خفیف یک باشد و طلاق
 که بغیر نکاح رجوع کرده است اولین نکاح کردن در وقت اینست از نفسی عده
 و بعد آن سیوم طلاق بائن غلیظ و آن طلاق است در حق حرحه و دو
 است در حق امته و در حق حرحه که اگر زمره خود کردن بکاح هم میسر نیست
 آن زن پس از انقضای عده با مردی دیگر نکاح کند و از آن مرد جماع نکند
 پس آن مرد طلاق دهد و عده طلاقش بگذرد یا آن مرد ببرد و عده طلاقش بگذرد
 اگر دو که چهار ماه و ده روز در حق امته است و دو ماه و پنج روز در حق حرحه
 در حق حرحه که باشد بر مرد اگر زن باین لفظ صحیح طلاق آورده باشد گفت
 ترا طاقی و اودم یا تو مطلقه هستی یا ایند آن پس خواه خواه یک طلاق
 بزن خواه افتاد و الرجعه او را داده باشد نه باشد بلکه او را لایقه داده
 نشد لغنه اگر بر زنش لفظ کنایه است چه چنان گفت برون و یا در پیش

یا باینست یا مثل آن پس البته محتاج به نیت و اراده است و اگر خوش بود که
 با زن خود در نیت نیک پس این را ایلا گویند و چون چهارشنبه و آن
 بر سهولت خویش قایلیم باشد زنش مطلقه کرد و نیت در حق کسی که اراده
 طلاق دارد در حق زن مطلقه آن است که اول کسی در طهری که اندازد
 جامع بکند و بعد از آن در طهری دیگر طلاق دویم دهد اگر خواهد بعد از آن
 میوم دهد اگر خواهد و اگر زن بی عیبه یا عیبه بی عیبه باشد **طلاق** در سه ماهه
 سی زن خود تفویض کند طلاق را بگوید که طلاق من و نفس خود را با آنکه
 نیت بگوید که کار تو بدست است یا نیت آن پس زن اگر خواهد خود را طلاق دهد
 از آن پس حکایت یا بکاری دیگر مشغول شده و بعد از آن و اگر کسی هم
 بطلاق بگوید که گوید اگر فلان کار کنم زن من بحیثیت یا مطلق کند طلاق
 دیگری جای بگفت اگر فلان کار کنم یا بگوید زن من بحیثیت یا بگوید
 و بعد از آن شرط در دو صورت شرط شود خواه بیعی طلاق واقع شود
 و اگر کسی زن خود را بیک دو طلاق حقی داده و مسکون در عدت بحیثیت
 صحیح است اگر زن او با او باشد و طهری بحیثیت و دو بارگی ای که زن بگوید
 که من از طلاق خود رجعت کردم دویم ای که و طهری بایستد یا قبله شوق
 و نیت که بر رجعت و گواه بداد و زن نیز خبر دارد بکند و اگر کسی
 خود را در آخر وقت طلاق دهد طلاق او در باره نیت یا قضا شود

خشک و قیق

خام الکوخشت وقتی که این بر سر جوش نهند و تند کنند و لیکن صلا که بخند
 در یک کافور می توان گفت زیرا بر این قطعه منت فاما آتش بر سر کرده و دیگر
 به آب شلک یعنی بنی شیهه الگور که می پزند شش تا دو نشت از او برو
 می دارند تا آنکه غلیظ کند و شد یکدود و لعل آرد و بنید مطبوع جوشی
 یا الکوخشت این منشی شوند پس در آب جام شده و امام فاعی و امام ملک
 احمد ضعیف سه روزه حق قلیل آن و کثیر آن بخورند و در امام ابو حنیفه
 اگر قدر مشکور و یا برای ابو و طرب و در سه روزه است و اگر اندک بخورند
 بر عبادت خود جوارش توان اسکا شت و سکین جبهت مصطفوی
 علی که بر سر خمریت و سرگری حرام دوم اگر آنچه سرگرد بسیار
 اندک او بر حرام است سیوم الکونی کرد و حضرت صلی الله علیه و آله
 از برشته آرنده و مستی دهنده که بر بخت تمام بود چنانچه امام
 بخورن سرش نمایند قوی می نماید و اسد علم باطلوب و صلا است خود
 از طرف که دو و سه و چهار و سیوی که از زان طلا کنند و سیوی
 زیرا چه خیریم اینها بود مگر بعثت اخقا ضعیف که نور اثر خیرین
 مرتفع بود و شبیه آن شود و حال که موانع مرتفع است و خود که
 فصل در فرج حرام است زیرا که تزکیه کرده شود و زکوة صوفیه تمام
 زخمی است بهر حال رسد چنانچه در حدیث آمده که بجاه اندر افتاده

و زکوة اختیار و حج کردن گیرنده نام خداست در میان خلق و بقیه
 گلوهر جاله باشد و رکوعی در حج چهارست یکی حلقوم که مجری است
 دوم مری که مجری طعام و شراب است و دودک و دوجان که در مریه کردن
 پس روز باشد اگر در حج کنند بلایای گریه در حلقوم است و اگر مریه
 شود و آب باشد زیرا چه در حلقوم حلقوم است و حج کردن هر چه
 که رکوع باشد اگر چه پاره از فی نیز باشد یا نختی جدید از سنگ است
 و ناخن خود که بر جایی باشد و متحبت نیز کردن کار و عین از غلط
 جانور و مکرده است بعد از آن چون شنیدن از یابی تا بعد از حج و در حج
 آن از قفاور باید تا بجرم مغز کشید پوستش پیش از آنکه سرود
 و شرط است در حلقوم و بی که در حج و در کار او مردمان شد با لقا
 دیدار و عهد ترک کلمه رسم کنند اگر چه چون باشد یا جشی بیان
 پس اسم است در بیعت و مرتد و بارک شیت بعد از حلقوم
 و مکرده است بکرات شریعی که ذکر کرده شود و نام خدا و نام
 دیگر متصلاً و پیوسته گویند نام خدا یا قبول کن از خدا و حرکات و
 نام و فلان یا بنام خدا و نام فلان و متحبت نیز کردن شریعی
 رکوعی کردن او در غسل گلوهر و یک است زیرا چه گوشت در مقام
 لم می باشد پیشین در ایحای باشد و حج کردن کار و گوسفند و

کتب منتخبه
 در کتب معتبره

آن یعنی برین راهی که می آید در میان کتب و صلیق زیر چاه پنهان است
 و مکرده است درج مشهور و کما و کوفته و نزد امامان است و است
 نیست یکم در ده که در ششم و یازدهم نزد امامان است و در میان
 زیر پرچین گویند که زکوة مادر و عین کوة است و حوام است و در
 از اول یعنی حب چهار دندان در چوبین شیر و گاو و سگ گوشت و سگ و مرغ
 مخلب و غیره چهل گاوین باز و چوبین و شیر و سگ و غیره آن حرام است
 چون بار و کرم و مار و شمشیر و غیره آن می بینی گوشت و غیره
 گفتار و زبور و کلام نبوت که جیفه خوار باشد و کلام بزرگ و کوچک
 و شتی و سحر و شکر است و در خانه آبی جزمی از خون حیوانی نباید
 جری و مارانی که این مرد و زنی از می کنند و صلیق و صلیق
 بیرون **فصل** در صیغه حلال شکار سگ باز و اقبال آن مرد و شیر و خوک
 روانه گوشت آن مرد و صاحب سببه صید که بدون سببه نیست
 اگر تیر دارد یا او را قرار واقعی شرکت نکرده باشد او را سگی یا باری
 که غیر معلوم باشد یا قتل داده کافی یا قتل داده سنی باشد و امتحان
 شود تعیین سگ بیکه سگ است بر شکارش گوشت ندارد اگر با شکار
 فقط جری کند و نمی خورد و از زور و پند که تعلیم یافت و امتحان
 است که از سگش گوشت و پسته بخواند که باید دانند که تعلیم و از خود

باز بخور و در خورده ملک در گز خور و اگر کسی بعد از این میان می آید
 خور و از آنوقت شکرش سر آمد شد تا سگامیله باز فیکم شود و در میان
 آید و نیز از شر و حلت شکار است چه یک و چه بیار و بیجهت و بیار
 آن بوقت از میان و در تیممه را در آن نهد و در آن بگوید که این شکار خود را زنده
 بر من شکر کند و اگر مرده باشد و احتمال موت او بدیگر و چه مرگش را بشناسد
 پس بخور و از آنوقت و بعد از آن **باب الکرامه** که در آنست
 قسمتی یکی تشریحی و آن مباح نزدیک است و دویم تحریری و آنست
 و گفته که کرامات وارده در کتاب الصلوة و خوان تشریح است و در آن
 و آنکه آن تحریر است و بعد از آن **باب فصل** در اهل خوردن چهار
 است اول فرض است و آن بقدر دفع است و دوم محبت و آن بقدر
 یا فین است بر آید از درون باز یار و زده در آن یا دیگر عبادات الهیه
 میوم مباح است و آن بقدر شعولی است تا قوه زیاده گردد و چهارم
 و آن زیاده از قدر است و در آنست که در وقت قوه بر روزه قوا را از آن
 همان جای کند و مکره است و نمیدانم که زیاده خرویش است و خوردن
 و آشامیدن و دروغن بالیدن و خوشبو کردن از ظرف طلا یا نقره و طلا
 از ظرف رصاص و شیشه و بلور و عقیق و از ظرف نقره اند و بشرط بر زمین
 دست و دامن از موضع نقره و عقیق است از دامن عظم نشستن بر سر

نقره آمد و در شش پر نیز این اعضا از محل نقره و نه ایا هم بود و
 مطلقاً از ایا هم محمد در روایت آمده و قبول کرده شود قول این که
 یا خاتم حق در معاد بجای خاتم پیدا گوید این گوشت گوشتند و
 مثلاً یا گوید که من و کین سلطان مستم برای و حق این متاع از این است
 و امثال آن و قول نابانغ در دیباچیه گوید پدر من این طعام را شکر تو
 مدینه و متباد و قول داه در اذن بش که گوید مولا من اذن داده
 و شرط است عدالت بنده و حشر یا عبید در روایات چون خبر
 آب یار و یه ملال رمضان یا عبید و مشباه اینها و اگر شخصی دعوت
 کرده باشد بولیم و نماند در اینجا رفت پس اینجا بود و بدین غایب
 اگر مقتدر است بارگردد تا عوام مندرش نگردد و الا اینها
 او خوردن شرط اعراض از اموال و پیوسته نماید که غنا چهار قسم است یکی آنکه
 سلسله شوقه مرد است بزبان و مسئله زبان است بعد از این چنین
 مثلاً و این هم حرام محض است و مگر گزیده کردن بر این و نیست دوم آنکه
 محض من آواز است چون و میریت تا نرسد مثلاً و میریت و در عیب
 عین سبیل بود و لایب این قسم اموال و نیست و صبر و عین فقره
 متضایفه ندارد و سیوم آنکه در اموال شمعان بوده بسوی حق باشد
 منتهی و این خبر و دلیلی مثلاً و این هم مستجاب است اعراض از اموال

جنبان

٥٤٩

و غزل عبارت از آن است که جمیع کلمات را در اندرون سرخ نموده خوف
 قرار گرفتن نطفه و سر سیکه ناله شود و کینه را باریک یا باریکتر
 بنماید و طبعی و قبل و پس تا سنگامی که رحم او را بکشد و یک خصل
 زن حایض نباشد و بعلیه کامل الکریم یا صغیر باشد اگر چه فایده آن
 شخص کمتر از سیکه است همان سماع از وساطت باشد چون شکر یا
 کبریا بگوید در یابد و سر له دو نیز دارد که با خود محرم اند و با برود و
 و طبعی چون شکر شکر است و حرام است بر آن سوطی بری از آنها
 دواعی و طبعی تا دیگر را بر خود حرام زد باز از ملک و یا پسر و روح او و
 است فروختن بر از خالص آینه شش خال و جای نیست فروختن
 خالص غش که من سر کن جلوه و جای نیست که فتنه خوش خود داری
 با وجود علم ائمه اول از بهای سر فروخته خود میدیدند از منم بر چه
 خوش باطل است نیست حرام با دوست طلاق کار کند
 محقق و اصل شستن می مسجد را و عیاده کردن مسلم دینی و حسی
 بهایم و جماندن خسران بر باد می است حقنه گرفتن یعنی دوا را
 معقد فرو بردن و روزی خودن فاضی از بیت المال باشد یا غیر
 قضا اگر چه عبادت نیست لیکن در منع امتناع مردمان از قضا
 و سفر کردن نشان از ولعهاست و لا یغیر غیر از این معنی نشان می

مسکن ما در خواهر خویش است که ما در قزوین بیشتر اهل کور مسکن
 که میداند اینکه ویش خیمه خواهد بود و حق مسلح حرب است اهل
 و در دست مرد مسلمان را بر دشمن خیمه زنی اجرت گرفتن این خبر
 و همچنین وادان میخادر صحرای کربلا از عداوت مسلمان باشد بر این صحن
 میلده در زمین میان خبر و صحن و اینست و در دست شود و قبول
 کردن مدینه عکله که خبر شد و اجابت دعوت او و استعاره دار و مستحبان و بلو
 ست گرفتن با رچه یاسیم با یزید و وزیر مکرده حد نمانیدن جوگان
 گویند غلامین مردمان است بر خصمه او و آن نان و آن رویت
 مکره است قرض وادان یک یقین را خوف امله کرد و دستش باشد مکره
 میشود یا در و بر و برین شتر که مرگهی خواهد مریچه خواهد بود و دیگر بر
 این ستمی که در و قرض انقی است پس با بابت و غیر مکرده است
 با حسن طرح و خرد و در یک و طوق در کوهی انداختن و احتیاج خبر
 کردن اقوات بهایم و شتر و مرغی که در میان شتر احتکار آن صحرای دلم
 قحط با مید کردن شتر و امده تخمیل نمودیم با بصواب **ایمده**
عشر طیب الکاتب حسن التفاضل بر الناس قال الامام
 عَسْمَاءُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ
 بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ آيَةٌ وَقَدْ مَنَّا بِالْإِيمَانِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَلَبْتُ

خفق
 از آنکه آید و بعد از آن
 با حسن طرح و خرد و در یک و طوق در کوهی انداختن و احتیاج خبر

نی باید

فرقیته بعد از تقیته بدان ای عزیز حال آنکه سبب ملک امر شرع باطل است
 است یعنی سببی که ملک و برسد بی آنکه او را وضعی در این باشد و آن است
 و یا اجباری و این دو قسم یکی آنکه در فعلی از طرف این ملک نیز قبول
 و آن وصیت است و به بلایوش دیگر آنکه در و هم قبول شرط است هم تسلیم عوی
 هم رد و نوع است یکی آنکه در معاوضه مالی مالی است و آن به بلایوش و بیع
 دیگر آنکه در معاوضه نفع مالی است و این نیز رد و وصیت یکی نفع است و آن
 نفیست و دویم نفع استمتاع و اینهم بر دو قسم است یکی استمتاع غشیما
 و آن اجاره عوض و غفارت و دویم استمتاع شهود و آن نکاح است و در اجاره
 اعاره نفع است بلا اجاره و اعاره نفع استمتاع غشیما فی غیره اجاره است
 اعاره نفع استمتاع شهود و غیره را که عقد در نفع نام از باطنی است که می
 آید میان دو قول در دم و پذیریم یا مانند این مرد و سبب افیدن
 ختمی را برای عاقبت یکی از آن مرد و برابر است که قول ختمی باطنی
 است و مثلاً پس نکاح عقد است و بیع عقد است و به اجاره و اعاره
 و حیات و مضاربه و قولی و عقد است و درین موارد و ساقه بمقدور
 ف ق مثلاً زیرا چه در آن قول یک کافی است و عقد است و مثلاً
 مگر با یکایع واجب و آید که حتی از حقوق دیگری بر ذمه نشین و قول
 پذیرفتن و دیگر ایجابی را مثلاً اگر فی نامزدی گفت خود را میداد درم در بری

و اوم را و او است که واجب کردم بر خود حق شومری ترا در بدل ده درسم پس
 گفت که پذیرفتم این زمان عقد منعقد است **باب الوارث** گفت اند علمای ما چه گفته اند
 که متعلق شود به ترک میت چهار حقوق بر ترتیب پس اولاً اگر مردی بخواهد که
 نه با اوطان به نظر طریقت نیست یعنی سه پارچه برای مرد که از او لغو نمیشود
 و پنج برای زن که آن سه و دانی و سینه نیست مری ازین پارچه نیست
 که در زندگی پوشیده میان اقربان خود نیست و اگر مردی بخواهد که
 تر مخوانان را منع از غیر کفن نکند دو پارچه نو یا کهنه در حق مرد است و
 زن و اگر چیزی از تر و کات او بخواهد پس بدین جهت ازین جهت الا جاره
 و عوفش پس آن قسم دین مقدم بر هر چیزی تا بقضا کرده شود و اربعه
 و بی دین مهر و چه عریان و تا ثاجاری کرده شود و عقیقهای بی ارزش است
 مانند بعد از دین و در ابعاقیم کرده شود و باقی در میان فرشته اول و ثانی
 نشان است از کتاب میت یا جماع یا غیره پس هر چه که در شود در ابعاق
 یعنی آنکه مهر و شام شمعین و مفروض است از شرح رسته معصیت است
 عصبیت شام بخت و رتبه باشد و عصبیت آن است که داشت و در شام است
 و سهیمی را و مفروض نیست و چه که پس از این از ابعاقی که است
 و اگر مفروض دیگر و عامی ال ارکیت و اگر نباشد عصبیه پس
 عصبیه بیکه مولا عتاق است پس اگر او کفنهان میت بر کبر که مرد یا زن

و اگر نباشد او نیز پس عصبه او بگوید اگر باشد و اگر او نباشد پس باز در دوزخ
 شود و بر ذوی الفروض نسبت به تمامشان و اگر نباشد ذوی الفروض
 شوند ذوی الارحام یعنی دیگر اصحاب ایت میت که وراثتشان جدا جدا
 شرع دارد نسبت نه مقیده و نه مطلقه و اگر ذوی الارحام نباشند بگوید
 موات یعنی آنکه میت با وی عقد موات باشد یا بی طور که من ترا چو
 گرفتم و ارث من شود اگر بمیرم و تا وانکه در زمین اگر خدایت منم و او بگوید
 باشد و اگر آن هم نباشد پس اگر یکی هست که میت پس از من بماند
 خود میکند اگر چه آنان انکار میکردند پس او وراثت وی خواهد شد و اگر از
 کسی نباشد پس بگوید کسی را بی می بیع یا خود میت ارد و وی
 هم نباشد پس مال بیت المال است و محلی که مسلمانی **فصل** در موات
 و آن چهار چیز است یکی علف و گنیمت یا فتنه چون مکاتبت بر کرم
 و احوال انبیاء و ائمه است یا کال حوین قن و قنیم قتل موت که
 شود بدان قصاص قتل عمد مجدی یا مشق یا یفاره یعنی قتل
 و آن قتل است با بیخاطره از بر بابت قتل غیبت و حیوان و فاع
 است که از اعیان رقیبه مومن است یا روزه و موات یا چون
 بر قلعه اولیا مقتول و قتل خطا که عبارت از نادانسته قتل
 است که مثلاً یغیر انداخت و ناگهانی بانی رسیدن جاری می

چنانچه
وقل شنبه

چون در خواب از سقنی بر نی بر افتاد و او نشسته و مویان بر دو قتل گرفت
ست و دیت مخطبه بر عاقله پس این چهارم قتل شد و قتل خطا و قتل جایی
از موانع است این قتل قتل که قبل است و صورت آن نیست که شخصی جامی کند
غیر ملک خود یا منگی نماید و غیر ملک خود و در آن جای یا از آن ملک موت و می
شد زیر آنچه موجب لغو مینماید و دیت بر عاقله پس مانع از ارادت باشد
بنات که قتل کند موت خود را حق چون قصاص یا حد حکمت دفع از نس
یا بعدت یا فوت بر اهل حق و نیز سب بر مانع باشد قتل کردن مجبی چون
و مانع میوم از ارادت احلا و دیت یعنی لغو سلام و چهارم خطا
دو است چون فرمی و کافر بی **نفس** در فرائض و احکام آن قتل
سهام مقدره در شرح شش است نصف ربع و ثمن و ثلث و ثلث
مسد و احکام آن دوازده اند چهار از حال پدر و جد و صحیح یعنی
یا بالانسان و برادر و فرج و شمت از سر و وجه و دست و پایی
یا فروتر از آن و اخت عینه و اخت علامیه و اخت خیافیه و اخت
یعنی جده که دست او باقیمت حد فاسد خیل یا فاسد اندک
باقیمت زنی حامل باشد چون پدر مادر و پدر مادر و پدر مادر
اب یعنی پدر پسر که روی حامل است یا کم فرض محض یعنی قسمه آن
لهیب یا پسر پسر که گشته باشد دویم فرض و عصوب بهم دان و قتل

که میت نیز گذرشته و لیکن دختر یا دختر یا فرزند از آن گذرشته میبود و میت
 صرفه و آن وقتی که میت را ولد فوت کرده **و اما** **جد** یعنی آنکه در پیش میت
 و خیم یا پس در حالت نبودن پدر او خود همچون پدر است مگر در چهار مسئله یکم آنکه
 مادر پدر میت و ارث نمیشود با پدر میت و ارث نمیشود با جد و دوم آنکه
 اگر ابویین و احد الزوجین گذارد و مادر ارث را بقی بعد فرض احد الزوجین
 رسید و اگر در محلی پدر جد باشد ارث کل خواهد گرفت مگر نزد امام ابو یوسف
 و میگوید که بنوا لعین و بنوا لاس قاطعی میشوند با پدر و قاطعی
 با جد مگر نزد امام ابو حنیفه رحمه الله چهارم آنکه پدر متوفی با پسر او میگیرد و
 ولاعتاقه را نزد ابو یوسف و جد صحیح نیاید بنزد او نیز و اما اولاد میت
 برادران و خواهران اخیافیه پس حال میدارند سنی ای میگویند
 برای دو یا اقربان مردان فرزندان میت در قسمت و تحقیق این
 میشوند بفرزند و فرزند پسر و فرزند از آن به پدر و پدر و یا از
 اتفاق و اما زوج سنی و صاحب دارد نصف اگر میت را ولد سنی
 اگر او را ولد یا ولد الابن باشد و اما زوج سنی نیز دو جا دارد ربع
 یا ولد الابن و ثمن در حال نبودن ولد یا ولد الابن یک روچه بن
 و اما بنات سنی پس حال دارند نصف برای و دو و ثلث برای و یا از
 و عصبه بنده برادر خود را که مثل خط است یعنی برای مرد با حصه میت

و اما بنت الابن پس شش حالت دارند نصف برای کی و دو شش برای
 یا افزون و شش یک شصت صبیحه برای تکمیل شش و شش و شش و شش و شش
 و مقابل او یا افزون و شش که عصبه و اندا و او و عصبه با چشمن کی و شش
 الاثین و مقوط با بود این بیت و اما زخت عینیه پس شش احوال دارند نصف
 کی و دو شش برای دو یا افزون و مقوط بالغیر یا رخ عینی و شش و شش و شش
 مع غیر یا بنت الابن یا افزون و مقوط سبب یا لابن یا افزون
 از ان و پدر و جد و اما زخت عینیه پس شش احوال دارند نصف برای و دو
 برای دو یا افزون و شش یک شصت عینیه برای تکمیل شش و مقوط و شش
 عینیه که نباشد با او و شش که عصبه با او و او و عصبه بالغیر یا افزون
 به چشمن و شش و الاثین و مقوط مع غیر یا بنت یا بنت الابن یا افزون
 از ان و مقوط سبب یا لابن یا لابن یا افزون و پدر و جد و شش و شش
 و اما زخت عینیه پس شش احوال او در ضمن اولاد و اما ام و اما در
 احوال دارد شش یا ولد یا ولد الابن یا افزون و شش یا ولد و شش و شش
 یا افزون از دو عینی یا شش یا عیله یا اجیه و شش آنچه که باقی مانده بعد
 احد الزوجین و این در دو صورت است زوج و ابوه یا زوجه و ابوه و شش
 هر که اگر نباشد میت را اولاد و خوة و اخوات و در فغان و اما جد و جد
 مادر یا پدر یا شش یا اگر میت خوانند میت جد قری محسوب خواهد شد بعد از

[illegible]

مع غیر پس آنی که عصبه گردانیده شود یا آنی که در که عصبه باشد و آن یکی است
 یعنی اخت یا نبض پس نبض نصف باعتبار فرض خواهد گرفت و اخت عصبه خواهد
 شد و در ذوی الارحام دورتر است میگویند که در شش در شش معین مذکور است و در
 وایشان نیز چهار قسم اند اول جزو میت و آنها اولاد نبات و اولاد نبات
 و ذوات از آن باشند و دوم اصل میت و آنها اجزای بدن و جرات میباشند
 متیوم جزو بدن میت و آنان اولاد اخوات و نبات اخوة و غیر اینها
 میباشند پس اجزای بدن میت و جرات میباشند و اینان نبات و جرات خواهد
 و اعظام اجزای بدن او و صنف اول است پس دوم پس سوم پس چهارم و او
 اولی است از بعد و فرزندان و از قبیله او میباشند از فرزندان غیر و از قبیله
 حکم منقول کسیکه سبقت و نفوذ اخوت را پس در خود زنده است
 تا مدتی که مردمان زمانه آن قدر زندگی میمانند پس کمال کرده خواهد
 او و قیمت کرده خواهد مال و متاع او و خرج کرده خواهد اجاره او و
 بر مالند را که قبض کنند حقوق او را و نگاه دارند مال او و نفوذ چیزی
 که خوف تلفش است و نفقه از او بکنند بر فرزندان و والدین و زوج و
 و پس آنکه مرده است پس چون منقضی شود مدتی که در آن اجتماع
 یافتن او بود تا مدت پس کمال کرده شود بموت او از همان روز منقضی
 شده جز او چه در حق خود و چه در حق گران پس قسمت کرده شود و او

و هر چه که اینها در مشاع است و تمام میشود و هر چه که در دست موب است
 و در یقه یا عین یا غصبا غیر مشاع و قرض جدید و بهیچ بطل خود داده و
 و این بیکانه بدان فعل داده بقتل اگر عاقل است یا قرض پدر او یا پدر
 یا وصی ازین مرد و یا مادر آن طفل اگر وی است یا بیکانه که تربیت میکند او را
 و وی را و است یا زوج صغیر بعد از فرستادن صغیر بجا او و صحیح است
 و کس که در این یک شخص و عاقل صحیح نیست زیرا چه در آن بیع است
 و در این بیع است و در دو صاحب مرد و در دست و عیان مرد و تمام اگر
 صدقه کفایه در مرد و تو که روانه بود و بود و فقیر و بود و برادر صغیر
 تو که میت و میت جانز میت و بهیچ صدقه است چه جای صدقه
 و با مشاع آن را برادر از صدقه و با صدقه و صدقه صدقه صدقه صدقه
 و صدقه واقع میشود در کف رحمان پیش از آنکه واقع شود و در فقیر
 شیوع نیست **فصل** در رجوع از میرسی که بکنند باز رجوع کنند از آن
 باشد و منع میکند رجوع را از باز رجوع چنانچه و است
 نه باز رجوع چنانچه که بکنند و نیز باید و نیز منع میکند از آن
 از دو عاقل و عاقلی مضاف شود و بهیچ مذکور و از چنان بیکانه که
 گفته شود بیک از این چیز و در عوض خویش و اوقض کند آن عوض را
 موب که نیز بوب یک چیز میده و عوض به او پیش نمیشود

رجوع یس و هم مانع رجوع است خروج موبوب از ملک موبوب را در رجوع
 به پس اگر اول به کند و بعد از آن کج نماید رجوعش سبب و اگر منکوح در آن
 باشد که در رجوعش غیر یس و هم مانع آن است قرابت محرمه و ملک موبوب
 گفته این نیست موانع رجوع حروف و منع حرف باشد و از یاد و تنقیص
 موت یکی از پدر و عاقد عین عوض نصف به خارج خروج موبوب از ملک
 را در رجوع بوقت قبایف قرابت محرمه یا ملک موبوب را رجوع کند
 بروب بصف عوض مضاف اگر نصف موبوب متعلق دیگری شود رجوع
 واجب موبوب بصف موبوب اگر نصف عوض متعلق دیگری شود رجوع
 آن نصف باقی و درین هنگام رجوع از همه کل موبوب خواهد کرد نه رجوع
 آن مگر آنکه از اول امر عوض گرفته بود مگر نصف موبوب را و هم اگر رجوع
 موبوب نصف موبوب واجب رجوع کند بصف باقی و بجز رجوع
 واجب عوض از موبوب نصف آن و علت آن اگر چه تمام موبوب
 در دست موبوب باشد و ضمیمه رجوع مگر تراخی با حاکم قاضی است که اگر از آن
 موبوب برده موبوب را بعد رجوع واجب و پیش از قضا صحت از او دارد
 او و در آنجا اگر ملال شود ضمان بر ذمه او نیست و رجوع تراخی نیست
 فتح است از پنج نه چه دیده پیش شرط نیست قبض و دست متعلق و چنانچه
 عقد تبرع موبوب را بروب رجوع نمیرد اگر ضمان ملک موبوب

مستحق داد و بیهوده طر الوضی نیست بدار پس قبضه بدین شرط باشد در هیچ
 کی بیش از حد و انتابت و هیچ انتابت پس برود و خواهد نمود و بیهوده
 رتبه و ثابت خواهد در مرد و صدقه **فصل** در بکند نیز را که حل او را باین
 که باز سرش کند یا آزاد کند یا که ام ولد خویش سازد یا کسی بیهوده
 یا صدقه کند بر شرط که رد کند بروی پاره از آن یا بقیض آن عوض دهد یا بکند
 صدقه باطل شود مستثنای و بشرط و اگر کسی آزاد کند حل را بکند بکند
 صحیح است زیرا چه محل ملک عانده و اگر مرد بر از حل را بکند بکند
 درست شود زیرا چه منوط محل ملک و بکند و بقیض ملک می تواند
 از پس بکند باشد و هر کسی گوید قرضه خود را که چون در بکند
 آن قرضه بی است یا توازن بر بیستی باین بطل است زیرا چه
 صحیح در برابر غیر ضمیم است و جایز نیست عجزی بقیض بر کسی که بکند
 این جوئی را برای بکند عجز تو شرط است که چون بکند رد کرده شود این
 بکند یا شرط باطل است و جوئی برای عجز و ورشده او با بقیض خود
 آمده و باطل است بقیضی بقیض بر کسی که بکند بر کسی که بکند
 برای است و اگر تو بگیری می از پس چنان بی است زیرا چه
 راقبه و انتظام موت و دیگر باشد و این بطل است و صدقه در چون
 صحیح نیست مگر بقیض آن و در انتابت در می که بقیض باشد و بقیض

میان صدقه دار و بیه ارادت است که رجوع از بند در صحت و از صدقه دار
 صحیح نیست زیرا چه در صدقه گو یا از صدقه دار پس فتنه منقاد منقاد
الاجاره اجاره مع کردن نفی معلوم است بعد معلوم دین باشد آن
 و معلوم میشود نفع بزرگ مدت طویل باشد یا قصیر لیکن در وقت از سر
 زیاده مدت نباید کرد خوف آنکه متاجر بالاجره دعوی ملک نماید و بزرگ
 علی چون زکری و حیاط و بار بزرگ قدر معلوم بر دانه حتما معلوم بقول
 بماند از اینجا تا اینجا و در این میشود اجرت پس العقد ملک اگر شرط کرده شود
 بجز آن راستیفا کرده شود نفع حقیقه یا حکما یا طبعی که ممکن نیست
 راستیفا میسر میسر و حب شود اجرت برای آن که قبض کرده
 کرده شد و ساقط میشود اجرت از منصوبه و اگر متاجر به بعد فوت
 انتفاع می توانست برای معجزی طلبیدن اجرت دارد و از برای
 و اجرت دایم بر هر حله و اجرت خیاطی و گذار مع تمام عمل کرده
 در خانه متاجر و اجرت نان پی بعد برین آوردن نان از متاجر
 سوخته شود نان پی از برین آمدن نان بر اجرت خواهد داشت و اگر
 مت پیش از برین آمدن اجرت نخواهد داشت بلکه نزد صاحب برود نان
 و اجرت یا اینکه نان پی آوردن در اجرت بگذرد و بقیه نان نزد او
 تاوان است بر زکری یا گذاری که بمقتضی شش شده و برای اجرت خویش

اگر چه عمل

کرده و اگر همان بار چه غارت شد یا دزدی رفت پس اگر خواهد در آن بار چه
 نامی بر دزد و اگر خواهد بار چه بدید و اگر خوش بگذرد نیست
 خوش شایع از هر چه خوشی که برای سبیل و اثری در عین تمام
 حال و گازی که فقط در آب میشود بجای گیرنده علامت گریان بر آید
 در عین اگر چه ظاهر نیست لیکن وی گویا که از سر نو غلام را پیدا خست پس حق
 جیس غلام بجهت سره خوش نامیت و اگر مستاجر در عین عقد اجاره
 بود که موجران پس از دست خود بکند پس از خود مشکنانند آنکارا
 نباشد و الا پس مختارست خود کند یا از دیگری کند و اگر کسی چری کرد
 آوردن عین خود از وطن خویش مثلاً و حال آنکه بعضی از عینش مرده بود
 اجیر باقیان را بیاورد و اجرت او در حساب خود کند و اگر خواهد و اگر اجیر
 مقرر کرد برای سالیان از وی بید شد و زید مرده بود پس او باز آورد و سالیان
 برای او نیست بکافی آنکه اجیر فقط بر نفس انجام بود و زور سازد یا نه و هیچ
 اجاره گرفتن در این دوگان بخیر ذکر کردن پس عین در صورت بر بیرون
 محسبی است مگر عین است کند بنا بر این بیاورد و اند عمارت را و اگر اجاره
 زمین را برای خانه یا در خانه نصب کردن پس در صورت بیاورد
 میعاد بکند پس موجر را فارغ از بنا و شکار مگر آنکه موجر را راضی کند
 موجر شش قیمت عمل بدو بنا و شکار از آن خود گرداند و اگر بنا را باغ

[illegible]

۸۰
بیت

برای دیگری با تنفیص حب و عامی بین برای غیر صاحب بذر و در صورت آن
برای صاحب بذر و او با آنکه زمین از آن کی باشد و گاو تخم و شکاری
و دیگر یا آنکه شکاری از آن یکی و در آن دیگر یا تخم و زمین از آن یکی و در آن
از آن دیگر و باطل است اگر باشد زمین و گاو از آن یکی و تخم و شکاری
و دیگری یا تخم و گاو از آن یکی و باقی از آن یکی یا فقط تخم از آن یکی یا فقط
از آن یکی و دیگری که صحیح و منعقد شود عقد خراعت پس محصول
حب و میوه و غیره برای شکار اگر چه حاصل شود و بجز کرده شود
با کندار کار خود ملک صاحب بذر و چون با عقد خراعت پس محصول
حب تخم و میوه و غیره از زمین و حاصل اجرة عمل و اگر با کندار کار
صاحب زمین صاحب تخم و حاصل محنت کرده باشد پس محنتانه او از روی
داد و الیه در حکم قاضی محنتانه اش لازم نیست و باطل میشود عقد خراعت
یکی از علقین و منعقد میشود یعنی که از آن موضع زمین فرو شود و اخراج
کشت بر مرد و با از وی سهام چین جز عصاره و میوه شکار اگر شرط
کرده شود این اخراجت بر کارنده فقط میشود عقد و اگر امام ابو یوسف گفته
صحیح است شرط نکور محنت تعاملش و امام شافعی گفته که همین صحیح است
فصل در ساقه یعنی دفع کردن درختان که اصلاح کند از آنجا که
اشاره او این عقد هم چون عقد خراعت است در حکم و در شرط ملک و زمین

و اشتراد و کرم و ادراک تنه در کارها چون ادراک شمر و شمر و شمر
 میسند این مقدار را که میگوید اندران شمر بقین حاصل شود و میسند
 در الگو و مرد و رفت می شخ و مرد و رفت شاخ و در کتاب نیز کار بسیار
 با دینان و اگر میروند از عاقدین و بنور خرام است پس اگر عاقل بوده و نه ابله
 عاقل باشد اگر چه ملک افی باشد و اگر ملک افی بوده عاقل باشد
 قایم ماند اگر چه در زمان افی باشد و فسخ کرده نشود و عاقل ماند
 و مردن عاقل نیست اگر او و زرق بودن عاقل نیست از طرف ملک
 روانیت دفع کردن زمین بر انصب کردن در خیابان شمر که زمین
 درختان شمر میان مرد و باشد بلکه ملک بین ملک شجر و اشجار خوانند
 و برای غرض قنیت عاقل است و اجاره عاقل و ابله با بقول
البی بدانکه هیچ مبادله کردن مالکین بدو لفظ با فی و فو قنیت و عاقل
 آن و با بقا می که عاقل است از ادراک است و عاقل است و عاقل است
 صحیح است پس چون ایجاب می قبولی و دیگری در همان مجلس میسند
 عاقل است و در مکر و قنیتی که میان کفیه های میسند را از بیعت متعدد میسند
 پس درین سگاه روش قبول بعضی از بیعت بعضی از بیعت میسند
 و ما در یک قول کننده حاضر است پس ایجاب کننده و عاقل است
 شد و مجلس ایجاب قبول معا منعقت عقیدت و لا یمکن کثرت صلوات

و اشتراد و کرم و ادراک تنه در کارها چون ادراک شمر و شمر و شمر
 میسند این مقدار را که میگوید اندران شمر بقین حاصل شود و میسند
 در الگو و مرد و رفت می شخ و مرد و رفت شاخ و در کتاب نیز کار بسیار
 با دینان و اگر میروند از عاقدین و بنور خرام است پس اگر عاقل بوده و نه ابله
 عاقل باشد اگر چه ملک افی باشد و اگر ملک افی بوده عاقل باشد
 قایم ماند اگر چه در زمان افی باشد و فسخ کرده نشود و عاقل ماند
 و مردن عاقل نیست اگر او و زرق بودن عاقل نیست از طرف ملک
 روانیت دفع کردن زمین بر انصب کردن در خیابان شمر که زمین
 درختان شمر میان مرد و باشد بلکه ملک بین ملک شجر و اشجار خوانند
 و برای غرض قنیت عاقل است و اجاره عاقل و ابله با بقول
البی بدانکه هیچ مبادله کردن مالکین بدو لفظ با فی و فو قنیت و عاقل
 آن و با بقا می که عاقل است از ادراک است و عاقل است و عاقل است
 صحیح است پس چون ایجاب می قبولی و دیگری در همان مجلس میسند
 عاقل است و در مکر و قنیتی که میان کفیه های میسند را از بیعت متعدد میسند
 پس درین سگاه روش قبول بعضی از بیعت بعضی از بیعت میسند
 و ما در یک قول کننده حاضر است پس ایجاب کننده و عاقل است
 شد و مجلس ایجاب قبول معا منعقت عقیدت و لا یمکن کثرت صلوات

و اشتراد و کرم و ادراک تنه در کارها چون ادراک شمر و شمر و شمر
 میسند این مقدار را که میگوید اندران شمر بقین حاصل شود و میسند
 در الگو و مرد و رفت می شخ و مرد و رفت شاخ و در کتاب نیز کار بسیار
 با دینان و اگر میروند از عاقدین و بنور خرام است پس اگر عاقل بوده و نه ابله
 عاقل باشد اگر چه ملک افی باشد و اگر ملک افی بوده عاقل باشد
 قایم ماند اگر چه در زمان افی باشد و فسخ کرده نشود و عاقل ماند
 و مردن عاقل نیست اگر او و زرق بودن عاقل نیست از طرف ملک
 روانیت دفع کردن زمین بر انصب کردن در خیابان شمر که زمین
 درختان شمر میان مرد و باشد بلکه ملک بین ملک شجر و اشجار خوانند
 و برای غرض قنیت عاقل است و اجاره عاقل و ابله با بقول
البی بدانکه هیچ مبادله کردن مالکین بدو لفظ با فی و فو قنیت و عاقل
 آن و با بقا می که عاقل است از ادراک است و عاقل است و عاقل است
 صحیح است پس چون ایجاب می قبولی و دیگری در همان مجلس میسند
 عاقل است و در مکر و قنیتی که میان کفیه های میسند را از بیعت متعدد میسند
 پس درین سگاه روش قبول بعضی از بیعت بعضی از بیعت میسند
 و ما در یک قول کننده حاضر است پس ایجاب کننده و عاقل است
 شد و مجلس ایجاب قبول معا منعقت عقیدت و لا یمکن کثرت صلوات

کند بر راجحه دست در بر دوا و در صورت افشش مشی صندل را بصدف در بر
بکند و این را فرو در جراب است و اگر بکین واقعه در صورت جابجی و یا جیه مشک
پسین در مش که را بیهوش کند و اگر فرو در پیش افشش از آن اوشت بر این
را حق نیست و او فرو در دست بر این صندل در گندم بود و در این در بار صفت
پس اگر در بیضوت این کف که در ذراعی بدر می پس در صندل بکند خواهد کرد
که را بجهت او یا تر کند و یکی افزون را بجهت او تر کند شکر یکدی که یا برون افشش
نباشد بجهت نیم ذراع را چون می کند در بین خود و صفت او ذراع است
عین شده و عینیکه خردید شکر یا برون جی که می مشک و یا فیه در صندل اگر
خواهد که فرو در شکر شبنم می یا تر کند خواهد کرد زیر چاهان در تقابل
ست نه او صندل صندل بود و در صندل است و در شکر است و در شکر است
از آن فرو در صندل بود و در صورت و بار و یا صندل بکند و در صندل
و حال آنکه از آن که باشد یا برون و یا برون اگر باین کرد و یا برون و یا برون
نیصوت بر نقد بر می صندل است بجهت از شکر و صندل باشد و بجهت
افرونی باشد و در صورت که برون و یا برون و یا برون و یا برون و یا برون
بدر می و بنا بر آن که یا برون و یا برون و یا برون و یا برون و یا برون
گرفت پس در صندل و یا برون و یا برون و یا برون و یا برون و یا برون
اولی در بر و در صورت که یا برون و یا برون و یا برون و یا برون و یا برون

[illegible]

و مریضان

عیبیم او پس در خیال مشتری را که طلبی رسیدند و در کمال آن مکرر بایع
 پارچه را خرید و قطع کرد و پس در وقت در بخت آن پارچه چالها را با مشتری قیاس
 فروخت بزمی و پس طلب نقصان نمود و در این بایع را بزرگ گوید و چون بایع
 من بایع پارچه مقصود را از فروشنده پس گرفته و از اندیش مشتری بایع
 کند بایع و غرض از اینست تا بویستیر ظاهر شود عیب بایع را بزرگ گوید
 کرم زیر این خطوط شد ملک مشتری بایع آن بایع خواهد بود اگر مشتری
 بخواهد ملک فروخته شد و بچشم مشتری از بایع بگری خواهر گرفت اگر از
 کرد بویستیر مال یا بد بزرگ و یا کم و یا دست یا بجز آن هر دو شد و یا
 از این نه اگر از او کرده باشد یا قتل کرده باشد یا خوردن طعم را کلام
 یا پارچه پوشیده و یا درخت زیر این عتاق بایع در حکم موت است
 مستحکم و اعتقاد مال در حکم قتل و اگر خرید بویستیر یا خرید یا جبار
 یا جوز پس است پس مرشد غنی و از این پس اگر فی محله بایع
 است پس بگری و الیس عامی من خود را بایع و ستاند و بکلی با بویستیر
 که یافت و بعضی از بویستیر پس و نند کل را یا اخذ کند کل او اگر بویستیر
 بعضی از آن بکلی یا موزون پس و نکرده خواهد بود باقی زیر این بعضی
 و مسحا مانع عامی صفتی بایع پارچه زیر این بعضی و در این
 مشتری اختیار است در باقی و در کردن مشتری معیت و سواران

در کمال آن
 مکرر بایع
 پارچه را
 خرید و قطع
 کرد و پس

در حاجت خود رضایت نه برای رو کردن برای علف یا سفاکین شتر غروره
 و اگر قطع کرده شود دولت هیچ قیل کرده شود بی بی بود و نیز باید رو کردن
 شد برو و من طلبیده خواهد از و اگر کسی مسایق و خرد گوید که من می
 از هر عیب او و شتر می پذیرفت این را به راهی است اگر چه شترده با عیب
 و انول شتر را خیار عیب نماند **فصل** در بیوع قاصد باطل است بیع
 مالیت و شتر را بر این چون خون و مردار و غیره بیع است و در بیع
 و بیع مالی که در شتر قبیله داده یا چون خس و ضرر و بیع ملک و غیره
 و در بیع که با هم کرده شد یا هر دو اگر چه نامیده شده باشد بهای مری علی حده
 بیع ملک که با هم بیکبار یا با هم غلامی و بیکبار یا با هم ملک علی حده
 شود و بیع مالی که فروخته شود با هم و قبی و باطل است بیع بی که شکار کرده
 یا انداخته شده و در خند لی حمله از آن نتوانش گرفت و بیع بی که
 حیوان شتر را گرفت یا اگر خواندانی مانی در آن خندق داخل شده وین
 پس کرده باشد باطل و اگر از راه دیگر درین سگام از طرف این فرو رفته
 اختیار می سرزده که بیع می توان افتاد و فاسد است بیع غلام
 و حمل آدمی و تیراج بافته یا با ویت و شیر و ستیان و شمشیر
 بخت نامرین بدن بریدن گاه شمشیر و گاه شمشیر و شمشیر و گاه
 از بار چه بدون تعیین موضع قطع و لیکن بیع بخت یا بخت اگر مکرری بود

بیع بی که شکار کرده
 یا انداخته شده و در خند لی
 حمله از آن نتوانش گرفت و بیع
 بی که حیوان شتر را گرفت یا اگر
 خواندانی مانی در آن خندق داخل
 شده و بیع بی که تیراج بافته یا
 با ویت و شیر و ستیان و شمشیر
 بخت نامرین بدن بریدن گاه
 شمشیر و گاه شمشیر و شمشیر
 و گاه از بار چه بدون تعیین
 موضع قطع و لیکن بیع بخت یا
 بخت اگر مکرری بود

را بر آورده و گویا پاره کرده با سیم بستن کند و نیز فاست اینچ نیز
 در یک شش نام شش و بیست و یک پاره و دو پاره بی اختیار تقصیر و معجزاتی
 و چهاره آن و بیست و یکم ابرشیم و بیست و یکم و غلام که بخندید و بیست و یکم
 قادر است و شیرین در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 مع موی آدمی و نفع گرفتن این و بیست و یکم جانور و در کاسه موی و در کاسه موی
 نه استخوان بی و شصت و موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 نمی کند و پیل چون جانور این در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 شود بدان و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 افساد و زیرا چه حال از حق تعالی نمانده و در کاسه موی و در کاسه موی
 که گیر است و حال که غلام است و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 و حال که ماده است و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 ارد است بمانش و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 بود یا چیزی دیگر که فروخته بود و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 باقیست و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 قدر بهین و قدر وزن او بدان و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی
 جمع است و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی و در کاسه موی

آن خداوند عظیم و قهار شد و شیخ طریقه را بمصداق عقایدش چنان بیان کرد
 مثنوی یا قبض او و نیز شمس طریقه نفع ندارد و در حق آن عاقدین و نه در حق شیخ
 که آدمی شد و فایز طریقه را نافع نیست چون طریقه را در حق شیخ برساند
 و دوست یار چنانچه در حق او شکر کردن یا شیخ شتری نهادن شیخ در میان
 او یا خدایان غلام شیخ را برینک شکر فاما طریقه را در حق شیخ یا شیخ
 بر او موی حق حقیقت از این است که شیخ را در حق او شکر و شکر و شکر
 یا شیخ و دفع حج و نفیست طریقه را در حق شیخ یا شیخ یا شیخ در حق خود
 یا غلام را مثنوی از او کند و هر چه که متنازع و خود شود و متنازع آن را
 مفید شیخ چون و حق و حق و حق او را و شیخ را فاسد کند و شیخ
 موقفی له عاقدین یا در حکام عقد معلوم نیست چون نور و نور و نور
 بسیاری و فطر میوه و یا جرات اندیش ضروری است چون وقت و در وقت
 و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 پس نیست و رجوع میکند به صحت امر و قطعه شری از این جهت
 پس از طول و دردی که موجب از دست رفتن و قتی معلوم صحت است
 و حق را چه درین هنگام فرض قرین باشد و عیال و عیال و عیال و عیال
 عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 چیزی را که در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال

اندک مالک شود او را لازم شود بر ذمه او مثل آن در فروات الامتثال
 آن در فروات الیم اگر مالک شود در دست او نیز در مطالبه بایع و عاقدین
 و خراج است و باید در ملک مشتری و اگر مشتری در ملک بایع
 یا از او کرد صحیح است و بر ذمه مشتری مطالبه بایع مثل قیمت است و صحیح
 باقی مانده و بایع نگیرد آن چیز را تا آنکه مشتری روز از آنجا که اگر بایع
 بایع پیش میبرد پس بایع بیستون شصت و برابر فرضه آن دیگر بخوابد
 و بایع است برای بایع بایع که بعد تقاضا باین دلیل از او بر میآید
 است و طیب است زنجی که مشتری از عین بایع برشته بلکه از تصدیق
 که عین حکم اموال مشتمل باشد و اگر بنا کند خانه را در حوالی شهر
 فامش خریده بود و بایع میگوید پس نزد امام عظمی ضمانت قیمت
 را که فروخته است و در وقت که بنا را خود را بر میکنند و حوالی بایع میآید
 و بگوید است نزع کردنی شاعی که اراده خریدش ندارد و بگوید که
 نزعش از من نزع است و نزع افرین کردن شاعی اراده میآید پس
 با عین بایع بایع نزع اندک را فسخ است و تلفی بایع یعنی آن
 کردن سودا گران از بیرون مقر یا بایع را با بسیار از آن را خود از بیرون
 بخرد و اهل شهر ازین جهت میفرستند و شهر را اگر از آن وقت غلبه
 در آنجا خط و نیز ملوکه است بایع بعد از آن مجبورند کردن غلام صغیر

از روی جسم محرم او هیچ باید غیرتی از آن با چاشنی چون نیت یا دوست
نه علامت کبریا را و اسرار با بصواب **فصل** در مبدء الکر با نام زیادتی
از غرض که شرط کرده شود برای از غرض و معاوضه یعنی باید شد
از عینش روی گزینی معیار شرعی که لیل و روز نیست پس باید شد
رو به یک شرفی یا یکبارگی در دو صفت و همچنین باید شد که اگر چنان
بزرگ که از آن زیادت زیر آنچه که معیار شرعی نیست و همچنین در غرض
یک روی یک شرفی بود و باید و در شرفی زیر آنچه که معیار شرعی نیست
بزرگ شرفی یک روی در یک و در شرفی و یک شرفی در یک و در شرفی
را اگر شرط کرده شود و فضل را می غیر عاقلین چون فروختن یک روی یک روی
الک شرفی بدین فلوس پس نیت که نباید است بر دوگان یا مع شرفی
نیت را باز نیت خالی از غرض که در مبدء الکر یا چه مبدء معاوضه
نیت عاقلان یا اگر اجتماع دو چیز می قدری می باشد یا در نیت دوم
بهر یک صنف بودن مراد محبت اگر چه و صفت باشد چون چند در
پس نیت یا بستی میسر نمی توان کرد و اگر بار بار می رود در نیت
مربوطی و در نیت اگر چه مطوم باشد مثل یک و یک و این غیر آن و در
عقل را مطلوبه یا تمییز است پس در الکر و این زیادت و در
نزد صغیر در صورتیکه که از معیار شرعی باشد چون نیت اندک بود

گندم و یک خرما بدو خرما و مری که یافته شوند قدر و جنس هر یک را
 پنج تم تقاضی کا عفت و نیز سبب که در آن یک یار و دو یعنی جل و در آن
 یک رویدیم بیکر و بعد کاین یار و دو بعد کاینه بکاف و ض که انجا اصل میشود
 قرض میان پنج نسبت قرض نیت مگر تعیین اجل در اول و ایش در بی
 و چون یافته شود یکی از قدر و جنس اصل میشود تم تقاضی و نیز کاین
 قرض کتبیان مشوع در وقت بدو همان جواب پس از انجا که
 یافته شود یکی از آن دو وصف که قدر و جنس اصل میشود تقاضی
 مانند قرض کتبیان مگر باریک کاین که در آن مگر کینه و بیک
 صاع جو و حرام شدت مانند قرض کتبیان مگر کینه و بیک
 مگر باریک بعد کاینه و بیک صاع جو از آن بیک صاع گندم بکاش و عدم
 و جو و خرما و نعل نزدش کاین است پس شش کینه اگر چه
 مردمان بکاش شود و زویم و زنی بکاش پس بیک صاع
 ناس تغیر شود پس رام تا ربع چهار آنرا جو چهار آنرا باد و بیک صاع
 نه بیک و حرام است بیک صاع نقره بیک صاع نقره نوزاد و موزاد
 بیک صاع حرام است و آن شش بیکه باندازه بدون پس در کاین و وزن
 در وزن بایکان کیل و وزن و اما در غیر شش بیکه باندازه پس
 و وزنی بودن تا عرف و عادت و باریک است و بیک صاع بیکه

مثلیه معی کیانی و وزنیه اخصار است در چنین عقدی قرض مکرر در هر طرف
انجا قاضی بر این طاعت و جایز است مع لعل و شحال از چینی
منصوص علیست بحد و ران و دانی خلاف الحرحمه الله علیه است
گوشت جانور زیند امام محمد اگر گوشت میخیزد از آن گوشت است که
جانور است و او را زیند چنانچه گوشت میخیزد در عرض چرب و پوست
جانور است و او را زیند چنانچه گوشت میخیزد در عرض چرب و پوست
خوبی تر خجری تر باشد انکو تر باکو تر و باکو خشک و گندم تر بود
مساکن خشک و منقوع تر از چشکی و تریشی مثل حیوان و عود و اوق
اوشت خلاف آنها و بدست و صحت با قاضی فروختن گوشت شمشیر
گوشت و شیر میوه دیگر و سرکه انکو بی سرکه قندی و چرب هم چرب است
و نان نمته بگندم یا باد اگر چه گندم یا آرد نهند و نان چته نمته است
قوی تر است گندم یا آرد یا سبزی نه متفاضل است و یا با بخت
را و زیند است چنانچه دروغ این اگر زیاده باشد از این کج و قرض گرفته شود
چنانچه در نامه عدد از رایج در اخلا و تعاضل است و بهرین است
فصل در حقوق و استحقاق و افضل میشود و بکار و کلیه و یا لا خایه در این
و از نه بیهوشی که آنکه در کثرت باشد حق برای آن دارد و از
مراقت یا قلیل و کثیر از آن است یا در وقت و داخل شود و در حق

گوشت

نقد

ثبت و تفهیم

زین کشت نه شود در هیچ شجر مگر بکرا و بلبلت حصیص چه از حقوق و مفت
منجبت و نه طریق و نه شرب سبیل مگر بکرا و حقوق و حراقی حلالا
که منبای آن بر انتفاع مدوین این خیر نامتصور و هر چه ملک فروخته
مشدی ازین او برای و بی حقوقی اجازت مدوینت ندادام له عاقدان
منیع اند و من نیز اگر بشلی نباشد و همچنین را بیع فصولی نامند و این نیز
حقیقان منعقد است اما موقوف بر اجازت مالک و بیع است از او کردن
علامه از فصول دیگر نیز از اجازت مالک باطل است و بیع او بیع
ناقد شود اعاشش معش
که بیع نامش در هیچ شجر ایستاده پس بیع را هم فیه و مدوین
را اس المال نامند و بیع را هم ایستاده و شریک است اصطلاح سازد
بیع است در چیزی که قدر او و صف او معلوم چون میل و موزون و غیر این
بیع در هم و دینار و موزون مانند یارچه بیان کرده موزون و غیر این
و غلط او و موزون متقارب چون غنیه و فلو و شش نیمه نامی است
معین معلوم پس و باشد در مایه حکام شکا و شش و میان بیع
آن اندر طشت و اخایه در موزون و شش و طشت و مقدار بیکی نامیده
شوند در شایانی که بیع قدر و صفش قرار واقعی متصور باشد چون
و کاه و شکا و بیع تفاوت و افرادش از شش است و از شش و بیع

بیع

مسلم است باین جنس او چون گندم یا جو شل و نفع او چون آب خورده و چنانکه
وصفت او چون خید یاروشی شل و قدر او مانند از روی کبیل یا وزن او اصل او
وقت شیم او و کمترین اصل مسلم برین صیغه یکایه است پس باین جنس مسلم
باید کرد و قدر مسلم مال پس اگر در دو چیز مسلم کند پس مال هر یکی را جدا گانه
محاسبه کند و مکان این مسلم فیه الزم که از بارش و از تر و طبع مسلم
مسلم البیه اس المال را از دست نمیشد از افرق محاسبه کند که مسلم کند
که گندم مثلاً بصدر و یکصد و یک و درین مسلم بر مسلم البیه باطل شود
و در مسلم البیه باطل بود و محاسبه بود و محاسبه بود و محاسبه بود
ضعیف است پس و محاسبه بیج در حصه دیگر خواهد شد و اگر است محاسبه
کردیم او را بخار ویت باشد و محاسبه بیج نیست زیرا که این مرد و ضایع تمام
است و جایز نیست در عقد نیک کرد این است مسلم سی و اندک فیه سبب
که من می رود اس المال از من بیج کردن آن بکفر من مسلم المال از دیگر
و از تبدیل اس المال و نه مسلم البیه تعمیر مسلم فیه را چه تا ناقصین البین
الجانین محقق نیست تفهیم الصفت قبل التمام لازم آید و الرافعه البینه
عقود مسلم البیه یا به هر دو مسلم اس المال ضری مسلم البیه تمام است
المال را مسلم البیه یا به بتنازه و اگر مسلم البیه را که از گندم است که
و اگر در دست است ناقص آن از باغ خویش که اگر خورده مسلم فیه خواهد بود

این دو عقد است پس در هر دو جاری شد و دو کیل می است بجا فاقه مقرض که متضمن
 آن کند قبض یک کمر از کدوم از باغ خود قرض او زیرا چه قرض منزه از عاریت است
 نمی قرض یا متضمن است و استقناع یعنی حرفه نمایند از اصل حرفه چون حی
 آنکه و کلال در و شکر و غیر آن است اگر چه حی معین شود و الاصل موقوف
 بر تقاضا است اگر تقاضا شد مانند فلورین پس است و اگر تقاضا
 چون جوابه و شرط بی نایف و صندوقچه فروش مثل پس است نیست بی
 رجلی معین شود بلکه وعده بخیر لازم الیفا پس بر تقدیر اول در هر
 بر حرفه که در جوع امر صغیریت خلا تقدیر ثانی و بر تقدیر اول در هر
 آن شی متضمن است عمل صنایع پس بجا که صنایع را چای و دیگر
 یا خود که پیش از عقد استقناع ساخته بود و یا در وقت متضمن در هیچ
 معین نشود تا جانش را بگوید **نصل** در بیل متفرقه صحت بیع
 ملک و در جابور در زنده معلوم باشد و در می در میان چون ملک
 و در مسئله که در بیع سه و خضر شخصی خرید و بی قبض که در بیع
 داد بیع است و لیکن بیع قبض متضمن است و بیع کرده شود بیع شخصی
 خرید و تقاضا بدو و بیع هم قبض بدو و بیع و عایشه که در بیع
 معلوم است با مع را مطابق از و میسر و بیع بدو که در بیع
 مجموع است مع کرده شود آن ضرر و بیع کرده شود متضمن با مع از آن و در هر

[illegible]

و لا تشل و اوازند و غیر شمن جایز انکارند **فصل** در هر آنچه و تولیة حرامیست
 از فروختن متاع برج یعنی بنفع و تولیة کنایه از فروختن متاع حرام
 برج و مرد و جابریت و شرط مردان است که بشای خریدند و صاحب برج
 آخر اجازت ضروری را ضم کرده بشتی خواهد گفت که این متاع بر من قیام
 نمیدونم و من این برج می خرم بقدر و تخمین حسب تولیة و مرد و
 صفت و اما نیت طاعت **فصل** در بیع صرف در مطلقاً حرام و
 طلا و یا نقره است بطوری که بقره متجانس باشد و ضرورت یا غیر
 ریختن فصل بیع یا مرد و جابریت صرف کرده خواهد بود و
 یا بیع و جابریت ضرورت که جنس منفرد و فروخته شود و بیف و طلا و
 و غیر باید دانست که هرگاه که اعمان مثلیه متعین نباشد و غرض بیع
 تعیین منفرد است عقد صرف بدون اعمان دلیل از طرفین منعقد خواهد
 بود از بیع صرف بنساختن نیت **فصل** در شفعات میشود و شفعه
 فروخته شود بدست بیگانه و حال آنکه شریک یا همسایه بین است
 که همان شمن که بیگانه شش خریده خود بخود شرطیله و همان مجلس که عا
 خریدن شخص بیگانه آن زمین بعلی با فیه دعوه شفعه کرده باشد و اراده کرده
 خوش موید آمده و الا حقش باطل گردد و نیز حق عا به در شفعه باطل
 میشود و از فروختن یا بیع مابین خود را سوا طوطی باشد از چهار شوی

در عقیده منافی شود مگر با جاریه یا مثل آن فرض کرده باز با جاریه
 پس اگر در بند و بی نام من نکند و بند و بی نام من نکند و با جریه یا جریه یا
 معلوم از خود و خود بدین عالی که می باشد و الا پس اگر جریه یا جریه یا
 مالش من غیر طایفان شود که مسلمانان در باب جریه که شدت پس
 و اما علم بالصواب **باب دوم** در سرعیت نام حبس کردن و غیره
 زانکه ملک را من باشد تا وقتی که مستحقا کند و من خود را از این قبول
 میور این من از این فاضی همان جریه من و خود من
 را خواهد داد و این عقد منقذ می شود و یا جاب قبول و لازم می شود و نقیض
 پس اجابتی که در حفظ مال من و خود من و در این من
 و اگر اجابتی که در این اصل و عید من و یا جریه من و خود من
 را من نیست و اگر ملک شود و مال من و خود من قیمت آن باشد
 خواهد و دلیل بر تقدیر نیست پس بر اقرار و اگر کم از آن باشد
 طلبه و اگر از من نیست و خود را بر این بدید و حرام نیست
 حرام من و خود را بر این بدید و حرام نیست
باب چهارم در عاریت دادن مال کردن منقذت بغیر بدل و جوع
 عاریت و بده را بر کسی که خواهد و بر مستقر وانی نیست اگر ملک شود
 مستقر یا مستقر یا غیره و الا پس و این خواهد داد و مستقر را بر کسی که

مال مستور را بدیگری عاریت بدم بگوید و خود را بگوید که مستور را بگوید که
 بهشت و بهشتش معین کرده که تو فقط نفع فلان از او گری و **باب الوعده**
 و وعده چیزی که از برای نیکبانی برده کرده شود پس بدان خواهی داد و خود
 اگر و دعوت مال شود در دست او بی تعدا و مستور است و نیکبانی
 او بنفس خود و بعیان خود و میرد او را سفر کردن بدان اگر مستور است
 و خودی نیست و او پس اگر در سفر بود و مالش در دستش بود و چون اگر
 بیکانه نیکبانی کند بگوید که خوف حرق یا خوف یا بشد پس نهند در خانه
 یا در شتی بیکانه **باب الغصب** و اگر قتل مال متقوم و محترم است و آن
 مالک باز از قبض او پس در گرفتن متبیه یا خیر یا مال حرام یا مال رعیت
 یا مدعی یا غصب و شستن بر سر غصبی غصب بجل حدت است و غصب
 غلام و بار کردن بر دانه بر آید در این لاله مالک است نه در آن و غصب
 گناه است و حرام است و نفعی که از مال موصوب گرفته شود و در غصب
 اگر قایم باشد و در شل در شلی و عود و غیر متفاوت بر تقدیر مالک
 قیمت در و غصب ذوات قیم و اگر ارشای مثل منقطع شد و اگر
 در و در خصوصیت باید داد **باب عقد الشریکه** و آن بر چهار وجه است اول
 مفاوضه آن نیست و در مکلف بقدر برادرند یا خود یا بحد برادرند
 که یا پس و تو شریک بگویم در جمعی معاشرت و بر بگویم در فقر و

و مطالبات پس از واحد و کین و کین دیگر است و هر چیز که است از آن
 بر دو برابر است و این عقد یا قمار نامیده می شود و باقی دارنده یکی از طرف
 مثل پس مالش از دیگر فروخته می شود و دویم عنان و آن بدین نوع است که
 دو نفر یک مال باشند و در تجارت یا در نوعی از آن و بایک که تعیین نمایند
 و هر یک بعضی از مال و با وجود کم و بیشی در مال هر دو و هر یک در مال
 مالین و تفاوت در ربح پس هر واحد مطالبه می شود شش شریک
 نه شش شریک شریک خوش و بیک چون شش شریک خود خواهد
 به حصه شریک از شریک خواهد گرفت و این مردو ششم یعنی عقد معاوضه
 و عقد عنان می گویند که در نقد یعنی در اسم و در مال یا فلوسهای دیگر
 و باطل می شود و عقد شرکت از مال مال شرکت یا مالی از شریکین است
 آغازیدن خرید و فروخت و برای هر یک از شریکین بدین دو وجه است
 حق و بیعت بیرون و مال مضاربه یا بیعت دادن و بیع کردن
 شرکت صنایع است و آن این است که دو یا چند نفر در یک کار
 با هم عقد بندند که عمل میان من و تو انقدر و اجرت انقدر و هیچ
 با وجود است و می رسد و شش تفاوت در جزی و مطالب
 را مطالبه می شود و هر یک شش چهارم شرکت و جوهر است که دو نفر
 عقد بندند که بایک دیگر از وجهی خود را امتعه من و من و من و من

تجار تمامی کنیم و از اتمان خود ما اتمان با عین خود ما داده در با قسمت کرد
میگیریم پس این شرکت هم شرکت مفوضه می تواند شد و هم همان
مطلوبی آن عیان است پس می تواند و پس دیگر باشد در خود و خود
باب المضاربه و آن عقد شرکت است در ربح بر مال از آن می باشد
عسل از دیگری و این عقد و بعیت می بیند در اول حال و اول
ست بوقت عمل و شرکت است بعد حصول ربح و غصبت اگر مضاربت
می افتد کند امر را مال او بقت است اگر شرط کرده که ربح برای
و قرض است اگر شرط کرده شود تمامی ربح از بر مضارب و اوجه
ست اگر شرط مفوضه عقد در میان آید باید یک طرفه و در عقد شود
بر تقدیر فساد عقد مضارب را نیست هر ذری عمل و صاحب مضارب
چه در مضارب به صحیح و چه در فاسد و چه مضارب به مال می باشد
می باشد یعنی بقدر و بکم کردن آن مال مضارب و شایع کرد این مضارب
تجارت قدری معلوم پس فاسد مضارب به اگر شرط کرده شود و چه
مشارکتی یا برای مشارقه متظار بر اوجه است که ربح از ده روجه
نباشد بایم از آن است و همچنین شود از شرط طبع قطع کند شرکت را
یا موجب باشد ربح باشد فاما ما و آن از شرط که مضارب است مضارب
فاسد کند بلکه خود آن شرط فاسد شود **باب القسمة** قسمت معین کردن

از میان حقوق بسیار و اکثر است نیز و علی که درین در شکیات و شکایات
 و غیر شکیات پس بگویم هر حق خود را بجهت صاحب خود در شکیات و غیر
 و نصیب کرده شود قسمت کنند که عالم و عادل و اجرت او نیست و اگر او را
 بیشتر که است و در حق و مرز حق است یا در دو کانی است قسمت کرد و خود
 هر دو را جدا جدا از یکدیگر حقوق همه در حق و تقصیر قاضی می کند
 حصه را و بپایش کند همه را و بپایش کند یا با او جدا کند بر حق یا با راه او
 و شرب او و لقب اول و ثانی و ثالث و غیرین و بنویسد نام هر کار را و در حق
 بر اول برای آنست که نام او اول خارج شود و ثانی برای ثانی و غیرین
 کند در نام او و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
 مقر کردن در خانه کوتاه و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
 قسمت کند و اعلم با بصواب **باب الفصل** صدق عقدی است که رفع میکند
 فیما بین او و بپایست بعد اقرار و از انکار و با خودی پس اول میجوید است
 در حقوق و احکام پس خصما شرط و ریت و غیب شفعه متعلق شود و در حق
 شفعه در حق پس شفعه که متعلق شود و قدیه سوگند است در حق
 پس شفعه در این حق و ریت متعلق نباشد و در حق صدق عقدی است
 مگر آنکه در عوض باقی بماند و در حق صدق است صدق از قوه مال و شفعه و طایفه
 و ریت و از قوه زوج کاج زن یا عکس آن زیرا که این گویند که صلح است و نداد

صلح از دایم ندانید مگر چه چیز است که گویا که بیع صرف نیست و نشاء
 در مصرف روان بود کما حق و اگر کسی مرگیده شود یا با نصف دین که بهر ذمه
 در خود برین بشرط که وی بایک شود در نصف و او قبول کرد پس اگر وفای داد
 پال شد و الا نه و بیعت کما حق معنی خارج کردن بره و از آن بیعتی
 ایشان چیزی را علی الحسب و باقی را با خود یا بقتل کردن گرفتند و بر تمام
 علم با بصلوب **باب** اگر کسی کاره بود را در برستی بود و بر کسی
 و ضرب یا بقتل و قطع پس اگر در شل باشد شتر است یا جاره یا اقربا
 بعد رفع جبر اختیار دارد اگر خواهد که در بران و اگر خواهد که غایب
 عقود در حالت جبر فاسد است و باین مالک شود و شتر است بعد اقبص
 فسخ یا فسخ یا قبیض و اذن آمد و اگر در مانند نکاح یا طلاق یا اعتدای مانند پیشین
 از جبر است که بهر اسم منعقد میشود یا در اسلام است یا فسخ و حق
 فسخ نیست و اگر اگر برای مرتد شدن است عیاذ الله بکلیه و اگر کسی
 است پس نه از زنا رخصت نیست و اگر بقتل و قطع است رخصت نیست و
 غمیت آن است که اگر بکند و جان ببرد بر اسلام اعظم شهادت کرده
 و اگر در خوردن حرام است پس اگر بقتل و قطع است فسخ نیست خوردن آن
 جائز و جایز نیست با کراهت تلف کردن مال مسلمان یا بقتل او و زنا با او
 مستوجب شرعی نیست و در زنا مفتی ابو عبد الله با بصلوب **باب**

سیدان و انوار کونین و بیاض و احمر و سبز و زرد و بنفشه
 و اینها را در کتب قدسیه و کتب معتبره مذکور است

عنه و در کتب معتبره مذکور است
 و در کتب معتبره مذکور است
 و در کتب معتبره مذکور است
 و در کتب معتبره مذکور است
 و در کتب معتبره مذکور است

نبوت مکرر با این معنی تا مقدور و محو است پس مردم کردن و کوشش کردن
 بر او مشایخ بود و او شانرا خود را کون و سار و طریقی و مشایخ و مشایخ
 کافران را بدین مشایخ و از محبت آن با اینها مشایخ و مشایخ و مشایخ
 دشمنان دین با این مشایخ و با این مشایخ و با این مشایخ و با این مشایخ
 تعظیم و تواضع حضرت جبار تبارک و تعالی و در این مشایخ و مشایخ و مشایخ
 از مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ
 خدای و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر
 و رسول او نیز بود و در این مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ
 مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ
 دوست و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ
 دوست و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ
باب اول فی التمسک بالحق و هو هیئ الیه الابرار و العابدین و الساکین
باب اول فی التمسک بالحق و هو هیئ الیه الابرار و العابدین و الساکین
 و قال رسول الله ﷺ انما المؤمنون هم اهل الجنة و اهل الجنة هم المؤمنون
 فرج الله عن الحق ففضی ابو رجل عرف الحق فجا فی الحکم فمضى النار و اهل
 قضی النار فمضى النار فمضى النار فمضى النار فمضى النار فمضى النار
 النور ان له امر و فی الحکم و فی الحکم و فی الحکم و فی الحکم و فی الحکم
 بیه حاصل مع هذا بقدر ضرورة محلی بکلمة مفصلة بکلمة مفصلة بکلمة مفصلة

و فی کتب معتبره مذکور است
 و فی کتب معتبره مذکور است
 و فی کتب معتبره مذکور است
 و فی کتب معتبره مذکور است
 و فی کتب معتبره مذکور است

او امری ای اندکی باقی نماند پس بدانکه حکم قضایا بر دو نوع است نوع اول
در خصوصیات مالیه و غیر مالیه و این دو را بر دو مان عدالت و انصاف گویند
التر قضایا یکدست نبوی صلوات الله علیه و آله که کافی است الدینیه و الدنییه
الحادی علیه بی الرکبی استی جمیع بی باشد و دیگر علیه بی اول از بی
دو که راه عدل طلبید شاید اگر نیاز در عویش ثابت و اگر نیاز در
مدعا علیه ننگد باید خوراند که بی خود و دعوی علیه باطل و اگر باطل
پس بخیله مدعی برود و عده کرده مدد و لیکن اول مدعی را این حد است
مصطفوی صلوات الله علیه باید بشواید من اقری بالیس فالیس فالیس
معهده من النار یعنی هر کس که عده کند چیز را که نیست برای او
او پس نیست از امت من و بگویند چای خود درون و بعد عای
نیز حدیت دیگر تخمین باید پس از قطع حق افرامیم بمیند
او جنب الله النار و حرم علیه یعنی هر کس که بر حق مردی
را بکشد خود پس بختی که واجب حد است برای او آتش و قرح را حرم
گرداند بر وی نیست و اگر بینه بر وی محض باشد اگر خوانند قضا را از میان
گیرند و سو حلیش و قرح گوارا فرمایند و اگر خوانند از دفع دنیا
نگیرند و برستی نیست یا بنده در صورتیکه دولسن یا یک چیز دعوی
باشند و دو گوانان خود را ببازند پس اگر یکی خود را بید و دیگر قضا

تا ندن

پس گویان خدای از گویان و البتد تو نیز اندر این چه دوا میدی گویان
 هست و اگر مرد و خواجه و مرد و گویان بر این بیارند غیر مرغی و مرغ
 هیچ نوعی پس اگر مدعی این نیست چون کجاست مثل اینست کرده
 از مرد و جانب و اگر لایق نیست میان مرد و بر اینست کرده لایق
 قضا و مرد و قصاص و دیات که از او برین زمانه علت و
 فایده و از اینست که میگوید و در کفایت و در کفایت و در کفایت
 از ملک و شایسته است پس اگر از ملک و در ملک و در ملک و در ملک
 یعنی بنامش خندان زنند و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
 باشد و لیکن اگر داشت تا آخر کنند و او را تا آخر بیاورد و در ملک
 باز دارد و اگر از ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
 تا زمانه میان و بیمار را تا آخر کنند و در ملک و در ملک و در ملک
 باز گویان چنان گویان که در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
 مر سیکه هست و نادر و مرغی و سیکه با جیره و سیکه و سیکه
 نتواند و تا زمانه بخورد و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
 تا زمانه بخورد و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
 اگر چه یک قطره باشد یا از این عرق و مانند آن نیست شود و تا زمانه
 مر سیکه و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک

شود دست راست او را بنزد دست چپ او باز کنند بریده شود و با چپ
 پس او باز کند قید کرده شود تا او را باز آید اگر گرفته شود و یکبار قطع
 میکند و همان پس او را چپ میبندد و مان نیز یکبار در چپ میبندد
 و از تیره در شکم چپان خود کند که میرد و سه روز همان حال را بجا بیاورد
 و گویان گذارند و اگر فقط مان بقدر نصایت افزون بگیرد و بی
 کشیدن بریدد شود دست راست و چپ و اگر کسی بیاورد میبندد
 یا در میانی بغیر میبندد و یا مثل عقده و این را قفل گویند پس
 گرفته بیکر آنکه اولیا بقول صلح بر بال کنند و اگر قصه از ده یکبار بچینی
 که از آن موت متصور بود و ناگهان مغرب بعد از این بر آید
 گویند یا تیری بصبی می انداخت و با آن میزد و این را خفا یا یاز
 در خواب بر آنی بفیاده و او بعد از این را جراحی محرمی الخطا گویند
 هر صورت قابل فایده و بدعتی قبیله و منزه از فحشه و و باه و بدعت
 برای اولیا بقول عقده یعنی زمین را با شایع میوزار یا باه
 در جمیع یا صد شتر و اگر در ملک غیر چینی کنند و در آن در می انداختند
 و این را قفل بالمیبت گویند پس در تیفافه عقده را اگر در دست
 برید یا پی او یا پشت او را زخم برین یا مثل آن پس اگر قصه
 باشد قبیله و اگر در دست را زخم برین یا مثل آن پس اگر قصه

و بعد رسیدن آفت بر دو کشته بر قدر که می بایست عاقبت دریت او دست
 اگر قیامی یافتند و قاتلش معلوم نیست پس او را قسامه کشید یعنی بچاه
 پس را قتم خود را بعد از آن در تیره غلطه بر عاقبتش برای او یک تن
 و الله اعلم بالصواب **الامر الخامس عشر** **استماع من البغی علیه السلام** قال یوم
 تبارک و تعالی لقد کان لکم فی رسول الله ائمة حنيفة لم یکن
 الله و ایلوم الا فی الامایة و قال سوله ی الله و هم من اخب نسی
 کان محانی فحبه و من غیب عن نسی فحبه بدان ی عوفقه
 الله ما که رسول خدا صلعم بر دوش است یکی در عبادات و از آن
 بی گویند و دیگر در عادات و از آنرا من زواید گویند و از آن
 سن حضرت صلعم و متعذرت انا قدری بقدر ضرورتی که می باید
 و خوشتر است که در ضمن احادیث چند که ترجمه هستند بیان نموده آید و با
 التوفیق فرمود صلعم که در چهار فطره سلامت یشت کردن بروت و در
 کردن بقدر قصبه و میوه که در آن و از آب بنی راحه که در آن میوه
 کانه را آن و سیم میباید چون بغل مشاء و کوفتن موی و یا که
 از موی زمار و استنجاء بکلوخ و ختنه کنایه ختن و ناخن حیدر
 صلعم بعبادت بیمار آن و میروی خبازه و بر جمل الله گفتن در جواب
 که الحمد لله گوید و علیهم السلام گفتن در جوابی که السلام علیکم گوید و قبول

من سنکله سکر افکار و پیر
 مودت سکر افکار و پیر
 مودت سکر افکار و پیر
 مودت سکر افکار و پیر
 مودت سکر افکار و پیر
 مودت سکر افکار و پیر
 مودت سکر افکار و پیر
 مودت سکر افکار و پیر
 مودت سکر افکار و پیر
 مودت سکر افکار و پیر

کردن و عوایه آسمانی و زمینی را شنیدند و خوردند و با مقدسین کون
 در کافرتسم و بنده و یارای کونستم سیدم چون سرزمینی متولد شود و او را
 گوید و در دگرگوشتش و در کنارش که در دگرگوشتش بخار دارد و دعا کند برای
 و برکت طلبد پس از آن چون در مقام این نام بخواند و در نماز و در
 و در چهاردهم این را در وقت و بزم این بخواند و در وقت و بزم این بخواند
 گویند که این شریفی باشد و از خیرگی و طریق حقیقه چون بگوید
 یعنی آنکه خواندنی و جهت و جوی کند فی سماء و الارض حقیقا علی
 ابراهیم و ما از انانیتش کین ان صلواتی و رحمتی و محبتی و عبادتی و
 العالمین لا شریک له و بزرگوار است و ما از انانیتش کین اللهم منک ملک
 پس گوید خدا یا این حقیقه فلا می است و در آنچه گوید که حقیقه فلا می است
 بسم الله تعالی و کند و شریط و در فضل و در ذکر کرده بعد از آن
 معوی و ناخن طفل نقره را سجده تصدیق کند و گوشت حقیقه خود خورد و
 خواند فرمود صلی الله علیه و سلم که چون نزد فصاحت کرد و تصدیق کند
 الا الله الا الله و غیر قل محمد صلی الله علیه و سلم و لا اهل بکرت
 فی الملک و لم یکن له ولی من الدن و البتره و بکیر فرمود صلی الله علیه و سلم
 فرزندان ابرایما چون هفت ساله شوند و جدا کرده و میدهندشان چون
 نه ساله شوند و نکاح کرده و میدهندشان هفت ساله شوند بعد از آن

عصیه

کتاب

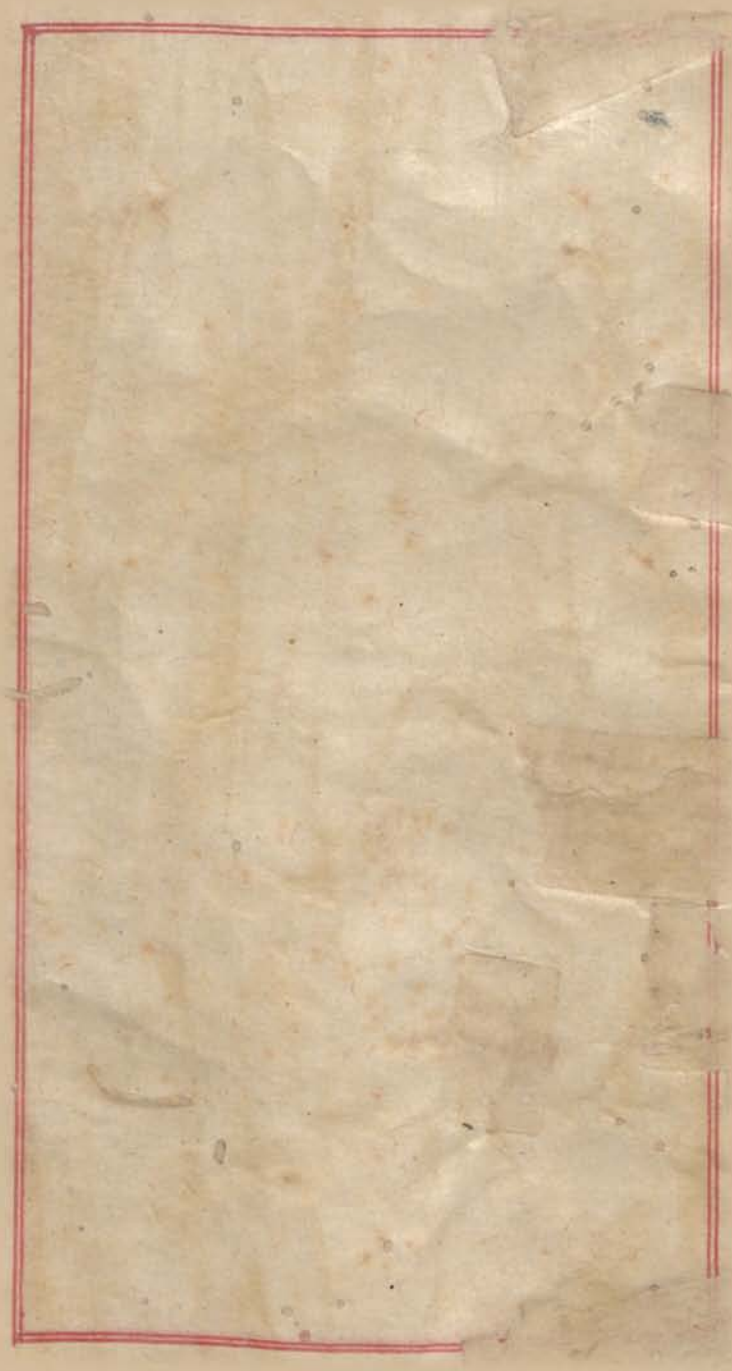
بنشاند و بگوید که نگردد خدا سزا یافته را می بیند **چون** ملائکه بگویند
اسد البرکات علیکم وعلینا بالیمان و السلام و التوفیق
و ترضی ربی و ربکم **چون** سی برده سفر کنند بگوید اللهم یکمل لی
اصول و یکمل لی سوره یس که ایمان است از مردی سفر کنند و اصل
خود را و دین و ولایت و خاتم نبی را بخند پس بگویند و آن را بخند پس
چون طعام میشنید بگوید بسم الله و علی برکت الله و چون شود و دست
بگوید الحمد لله الذی هو شعبنا و ارواؤنا و نعم علینا و فضل **چون** بر کاری
که شروع کرده بنمود نام خدا را بر نشود و بر کاری که شروع کرده نشود
و حمد خدا را بر نگردد **چون** زیارت قبر بگوید که سلام علیکم دار قوم
مومنین و انانیت را بگویند لا حقون یا بگوید سلام علیکم اهل القبور
اسد لنا و لکم انتم سلفنا و نحن باشر فاکت **بنده** مولف فقیر و غنی
از دران مسلمانان که بطاعت کسب یافتند امیدوارم عاقبت
و آرزو مند استغفار و بعد از آن بگویند که انجم ادام الهیه است
خود فقرا و ضعیفی معلوم درین کتاب بوضوح معنی زیاده است
و اگر نویسی الهیه معلوم کردن مقصود است بیکر سار و دیگر که از معنی
الحاتم گردانیده ام و در آن گنایان کبر و صغره بسیار ایم از حقوق الله و هم
حقون العباد و برشته ام و ملک ما بنده و علیکم السلام و غیر الله و لکم ابی

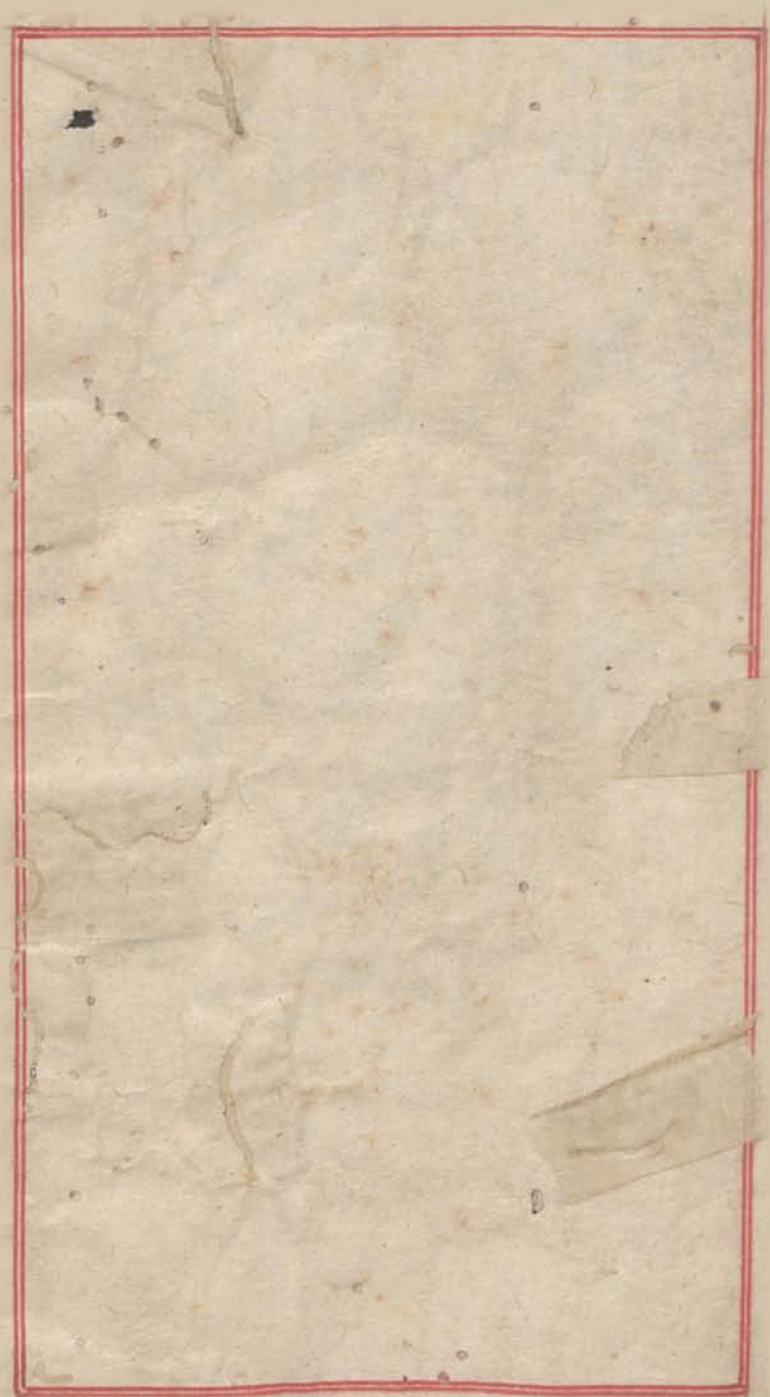
٢٨
٩٥

ثم تلي بقية هذه السجدة المباركة المباركة التي نادى بها طلبة العلوم الدينية
وكما في نصيب القلوب كعلم اليقين ونافع لا يتابع شرع رسول الله صلى الله عليه وسلم
بنسخة الاوامر من تصديق مرشدنا ومولانا حضرت جلاله في حق اهل البيت
في وصاته علينا وعلى كل من تابعه الى يوم الدين متوطن قصبه بلوارى انا
العاصي الراجي الى رحمة الله سيد جليل الدين احمد دانا بكونه فتم في يوم
من شهر المحرم في سنة مائة وعشرين بعد الف مائتين من هجرة الرسول
الكرام صلوات الله عليهم اجمعين في دار الكتاب في دار المصنف في دار الخزانة
نعم الوكيل نعم المولى
ونعم النصير
ش

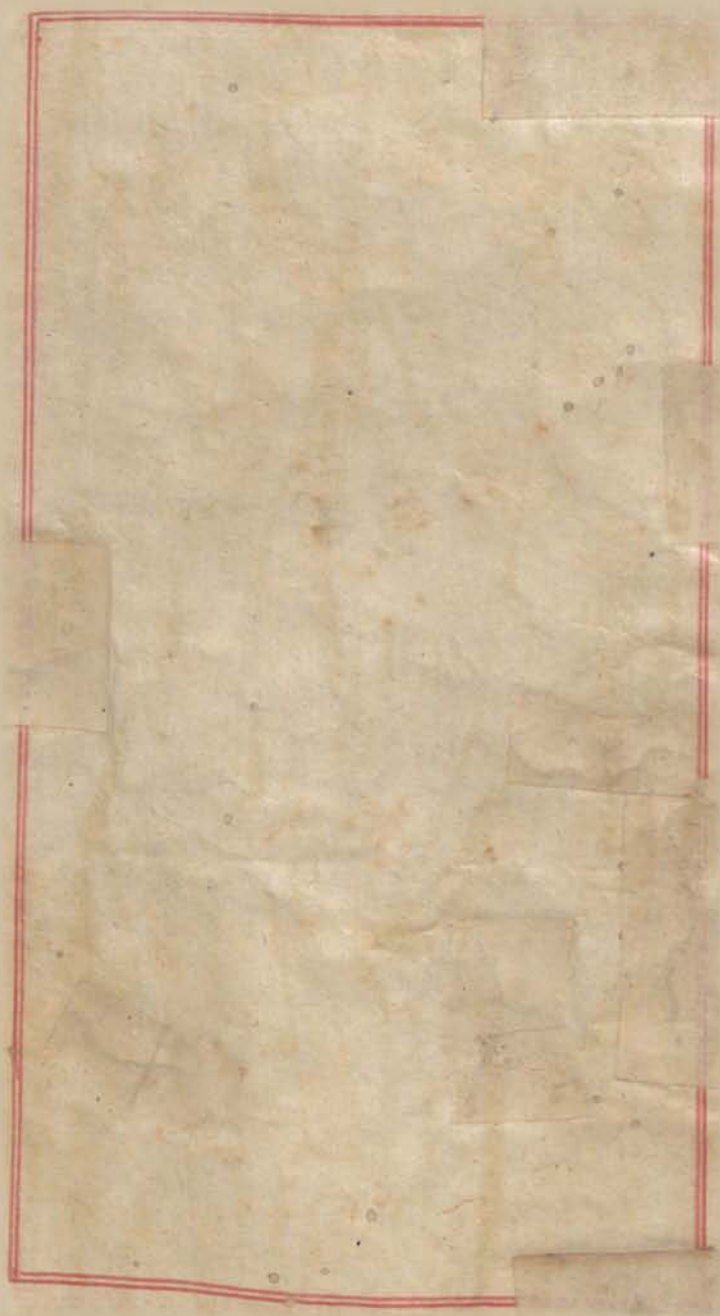
Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page. The text is written in red ink on aged, yellowed paper. The script is cursive and appears to be a form of Maghrebi or Andalusī script. The text is arranged in several lines, with some words being larger and more prominent than others, possibly indicating a title or a significant phrase. The paper shows signs of wear, including tears and discoloration.

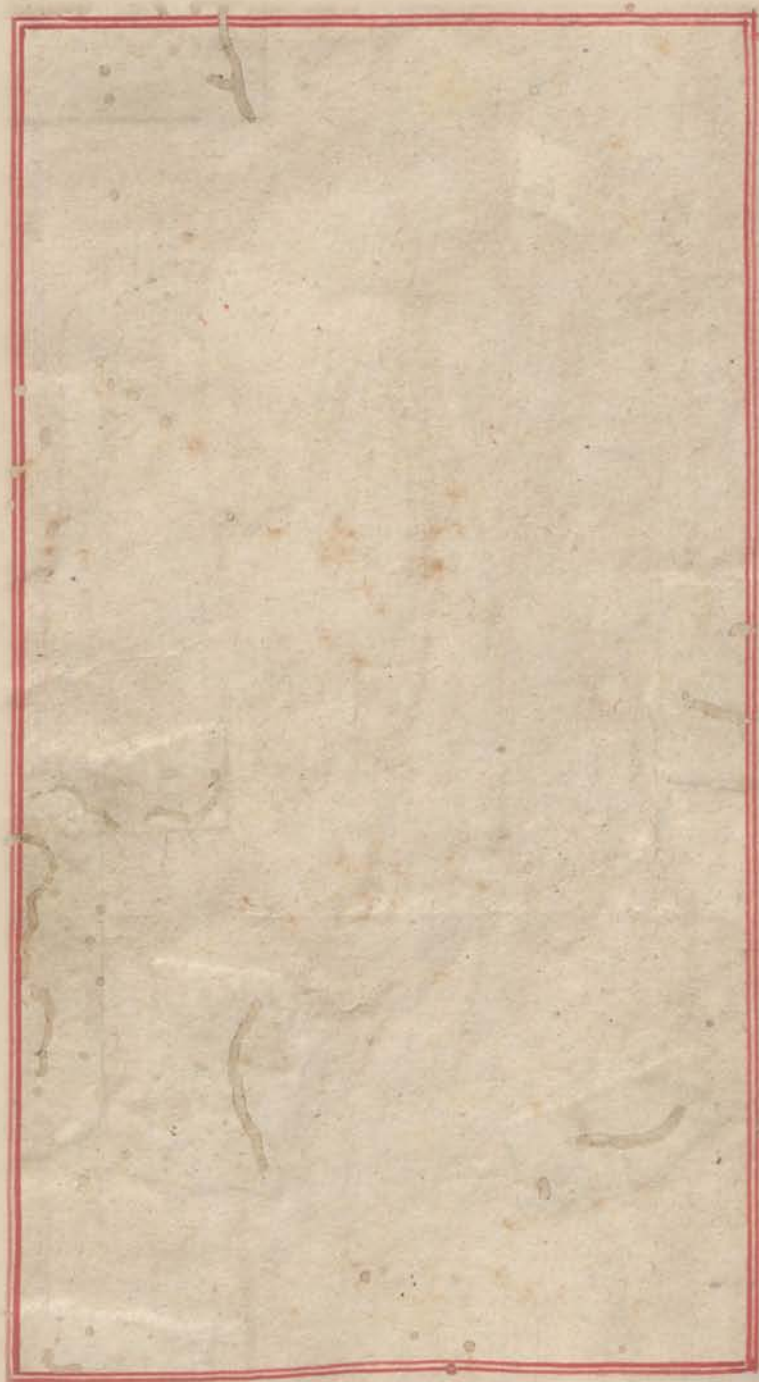
Handwritten text in a rectangular frame, likely a manuscript page. The text is written in a cursive script, possibly Persian or Arabic, and is densely packed within the frame. The paper is aged and shows signs of wear, including creases and discoloration. The text is enclosed in a red rectangular border.





9.





Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or letter, written on aged, yellowed paper. The text is arranged in several lines, with some words appearing to be in a different script or dialect. The paper shows signs of wear, including creases and discoloration.

بسم الله الرحمن الرحيم غوثی بابا غوثی مانی غوثی غوث پکارو
بهائی غوثی زونجی غوثی پونجی غوثی سب شکل کی کوئی میر سر
غوث کا چتر میرا دشمن جانی نکلے داکر برادر دیکر بولند کابر
میری نام آن سچھی بگوید با بیدار دشمن و اسیر غوث و صوفی و دیگر
یکصد و پانچ بار بولند بعد نماز بعد وقت و روز بولند و در شمار دایر است
پانچ بار بولند و بدید و ترکیب زکوة آن است که یکصد بار بولند
با اول و آخر در وقت یا بعد از نماز بولند و فاکر اول و آخر یا سیم
حرف غوث العلوی علی الله علیه بولند و غوثی حرف جو و نند غوثی
پیکر شمس و شمس و اجارند غوثی و سوار غوثی
میر غوثی و سوار غوثی و غوثی

در کتاب معتبر از نظر آمده که هشام بن عبد الملک بن مروان
 ایام ایالت خویش را در حکومت برادر خود ولید بگذارد و
 قیام نمود و در وقت طواف خانه کعبه هر چند سعی کرد بسبب
 طوایف امام استقامت حلال نمود و سپری نشد و بر منبر نشسته
 خدایین مشغول شد و در آن مقام جمعی از اعیان شام و مدائن
 بودند درین اثنا امام سید الصابر بن حضرت زین العابدین علیه
 السلام در کسار بهاد و حد نور بحریم حرم فکند عبور هر طرف
 که شتاب بر طواف در صف خلق مسقیم و سکاف زدند
 بهر استقامت بحر گشت عالی از خلق را گذرگی از اهل شام
 که امام را نمی شناختند ایشان پرسید که این شخص کس است که زنی
 نام او را اینقدر اعزاز و احترام می نمایند هشام از خوف آنکه
 مبادا اهل شام بدست آن امام عالی مقام میل نمایند بجا
 کرده گفت که مرا ببال این کس معرفی نمیدانم و فراموش که سید
 بغزوفت و در آن محفل حاضر بود و به گفت من پیشین

زوچه پر سی بسوی من کن رو شامی را بجانب فرزدق
 فرزدق قصیده عربی و شقبت امام سیدنا جدین از جانب
 درسلک نظم کشید که حاصل ابیات آن قصیده فصاحت ابیات
 ازین ابیات ستفاد میگردد

این است که پیش از این
 ازین است که پیش از این
 ز منم و بوی و بوی و بوی
 حرم و صفت و صفت و صفت
 باورن و نظام و نظام و نظام
 مناسبتی و مناسبتی و مناسبتی
 هر یک از اینها و او و او و او
 بر علو مکان او عارف بهایان سید فضل کرم

در ده و شصت سال او با چنین عز و دولت ظاهر
 و در ده و شصت سال او به عورت و محبت و نور و قاهر
 و در ده و شصت سال او به عورت و محبت و نور و قاهر

چرخ از روی لایم و باغ از روی شاد
در عجب غنچه و نغمه و شور و نشاط
کوی بهار و گلستان و بوستان
بعضی را بستان و بعضی را بستان

خاکستری از روی زلف و رخسار
به عالم گرفت بر چهره و رخسار
سپیدی که در آرزو چه صبر
و شیرینی که با لب و دهن و رخسار

چرا و صدایت حق شنیده است
که بلند آفتاب از فلک
از خیال مصدق شده است
که آرزو نیاید هر چه از دل و رخسار

ز جفا بگریزی و پندیده
که شکوه سیران و دیوان
که نشانی از کس نیست در راه
که ای جان و جان و جان و جان

کرنا پرور و کیستی
که شکوه سیران و دیوان
که نشانی از کس نیست در راه
که ای جان و جان و جان و جان

حلقه از زنجیر و بند
که این ان ابرو و چشم
که این ان ابرو و چشم
که این ان ابرو و چشم

همیشه بی شکم
که این ان ابرو و چشم
که این ان ابرو و چشم
که این ان ابرو و چشم

علاهی قلم حکیم
که این ان ابرو و چشم
که این ان ابرو و چشم
که این ان ابرو و چشم

که گشته اندام
که این ان ابرو و چشم
که این ان ابرو و چشم
که این ان ابرو و چشم

مرا حشمت زلم دعا حدیث صلوات الله علیه و آله و سلم
 لَسْمِ اللَّهِ حَبِيبِ خَابِسٍ وَشَجَرِ يَابِسٍ وَشَهَابٍ
 قَابِسٍ مُرْدِدَةٍ عَيْنِ الْغَائِبِ عَلَيْهِ وَ
 عَلَى أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيْهِ فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ
 لِرَبِّينِ يَنْقَلِبُ الْمَيْتَ الْبَصَرَ خَاسِئًا
 وَهُوَ حَسِيرٌ هَارٍ مِنْ دُخَانِ عَظِيمٍ أَوَّلُ دَرْجٍ دَرَجَةٍ
 وَبَعْدَ دُخَانٍ أَسْفَلَ دُخَانٍ خَوَانٍ دَمِ كَرْدٍ دِهَرٍ وَوَلَدٍ تَوْنِزِ
 دُرْ كَلَوَانِ دَارِ

نام یک حضرت مفت خواجه رضوان الله علیه عجیب
آقل حضرت خواجه یحیی بن عیسیٰ مدنی الله علیه هم حضرت خواجه ابوس
خواجه مدنی الله علیه یسوم حضرت خواجه یوسف مدنی الله علیه
بسم حضرت خواجه عبدالخالق خجندی مدنی الله علیه بیستم حضرت خواجه
ابوسعید ابوالخیر مدنی الله علیه ششم حضرت خواجه ابوالفضل مازندرانی
مدنی الله علیه هفتم حضرت خواجه ابوجعفر مدنی الله علیه نهم حضرت خواجه
مفت الله علیه عجیب

94

9L

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْمَدُ لِلَّهِ وَالصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَجْمَعِهِ
وَالِهِ وَأَهْلِبَيْتِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ
كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

فَخَافَ مَفْخَمًا مُعْتَدِلَ الْخُلُقِ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ

الْبَاسِ وَلَا بِالْقَصِيرِ كَانَ رُبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ

يَادُونَ مَتَاسِكُ حَسَنِ الْجَسْمِ كَثِيرُ الْعَرَفِ

كَانَ عَرِيقَهُ اللَّوْلُوءُ عَظِيمُ الْهَامَةِ لَمْ يَكُنْ

بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ وَلَا بِالسَّيْطِ كَانَ جَعْدًا

مَجْدًا حَسَنُ الْوَجْدِ لَمْ يَكُنْ بِالْمُطَقِّمِ

فَخَافَ مَفْخَمًا مُعْتَدِلَ الْخُلُقِ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ
الْبَاسِ وَلَا بِالْقَصِيرِ كَانَ رُبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ
يَادُونَ مَتَاسِكُ حَسَنِ الْجَسْمِ كَثِيرُ الْعَرَفِ
كَانَ عَرِيقَهُ اللَّوْلُوءُ عَظِيمُ الْهَامَةِ لَمْ يَكُنْ
بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ وَلَا بِالسَّيْطِ كَانَ جَعْدًا
مَجْدًا حَسَنُ الْوَجْدِ لَمْ يَكُنْ بِالْمُطَقِّمِ

مَجْدًا حَسَنُ الْوَجْدِ لَمْ يَكُنْ بِالْمُطَقِّمِ

وَلَا بِالْمُكَلَّمَةِ وَكَانَ فِي وَجْهِهِ تَذْوِي
 أَبْضَى مَشْرَبٌ مَلِجٌ أَيْ هُوَ اللَّوْنُ يَتَلَوُّ
 لَوُّ وَجْهِهِ تَلَوُّ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ
 عَظِيمُ الْخَفَةِ وَاسِعُ الْكَيْنِ أَيْ نَجِ الْخَوَابِ
 سَوَائِغٍ مِنْ غَيْرِ قَرْنٍ بَيْنَهُمَا عِزٌّ يَدِي
 الْغَضَبِ عَظِيمُ الْعَيْنَيْنِ أَيْ عَاشِلُ الْحُلِّ
 أَهْدَبُ الْأَشْفَاءِ أَقْنَى الْغَرَنِ لَهُ قُوَّةٌ
 يَغْلُوهُ كَحَسْبِهِ مِنْ لَمْ يَتَأَمَّلْهُ أَشَدُّ كَثَرَتِ
 الْحَيَّةِ سَهْلُ الْخَذِّ تَنْضَلِغُ الْفَمُفْلُجُ
 الْأَسْنَانُ أَشْنَبُ إِذَا تَكَلَّمَ رُبِّي كَالْتَوِي
 يَخُجُّ مِنْ بَيْنِ ثَنَائِيهِ وَإِذَا ضَحَكَ تَلَوُّ
 فِي الْجَدْرِ جَلُّ ضَحْكِهِ الثَّمَمُ يَفْتَرُّ عَنْ مِثْلِ

وَتَلَوُّ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ
 وَتَلَوُّ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ

حَبِّ الْغَمَامِ حَسْبُ الصَّوْتِ كَانَ عُنُقَهُ
جَيْدُ دُمِيَّةٍ فِي صَفَاءِ الْفَضِيَّةِ سَوَاءُ
الْبَطْنِ وَالصَّدْرِ عَمِ نَضِ الصَّدْرِ بَعِيدُ
مَا بَيْنَ الْمَنْكَبَيْنِ رَحْمَةُ الْكَرَادِيْسِ الْفَوْسُ
الْمُتَحَرِّدُ مَوْصُولُ مَا بَيْنَ اللَّيَّةِ وَالسَّرَةِ
بَشْعٍ حَرِيٍّ كَالْخَطِّ عَارِي الثَّوَابِ وَالْبَطْنِ
مَمَّاسَوِيٍّ ذَلِكَ أَشْعَرُ الَّذِي أَعْيَنَ وَالْمَنْكَبَيْنِ
وَأَعَالِي الصَّدْرِ أَبْضُلُ الْبَطْنِ بَيْنَ
كَتِفَيْهِ خَاتَمُ النَّبُوَّةِ ظُهُرُهُ كَأَنَّهُ سَبْكُهُ
فَضْلُهُ طَوِيلُ الزُّنْدِ بَيْنَ رَجَبِ الرَّاحِلِ
شَيْئِ الْكَفَيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ سَائِلُ الْأَطْرَافِ
وَلَكِنْ

وكان حموشة أحسن البشر قد ما من هو شح في ساقه
 العقبين خمصان الاخمصين مسيح القدر
 ينو عنهما الماء يمشي هونا اذا مشى تقلم
 كائنا بخط في سبب فروع المشية كائنا
 الارض تطوى له اجود الناس صلبا
 اصدق الناس لهجة والينهم علة
 واكرمهم عشرة من نيله بديهة خا
 ومن خالطه معرفة احبده يقول اناعته
 لم ارفيله ولا بعدا مثله صلى الله عليه
 وسلم تسليما لنذر النبال

خسب فيج يمينه
 ينز رقتار

بسم الله الرحمن الرحيم

عبدالمطلب بن عبدالمطلب

از غولابند

فردین

الحمد لله

١٩١٥

e.

الحمد لله

وَبِالْأَسْمَاءِ

اور میری

عبدالله بن محمد

درماندگی

سید

١٥

100

۱۰۰. *Handwritten text in Urdu script, likely a title or chapter heading.*

الاسماء

...الملك ...

در هر روز

فصل في بيان

و در یکی که

الحمد لله رب العالمين

طریقی است

وہی ہے جس نے

رقیہ مرستی

Saraband

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً

فقه
موسس
استاد
ابن علی

مکتبہ

[illegible][illegible]

نیم سوار و سواران
موفقان حاصل ارض و عمار

ای صفا ملک انجوائی حلیم سار مصطفیٰ

100

1-1

~~100~~

رباعیات حضرت ابو سعید الواحیدی قدس سره العز
جهت دفع اذیت و ظلم ظمان و مکر دشمنان هر روز صبح یا بگوید
جهت گشتن از این امور و اوردن رزق

من چه کنم که در صدمم اندازد
من چی کنم که شاکل بسوزاند
ای جان من ای جان من
ای جان من ای جان من

کار من بجا ره کرده و کرده است
لطیف بنا کرده گشت ای دوست
جهت حصول سعادت و بهجت
جهت دوری از عالم منی و درد عاید

ای که در دنیا و آخرت
ای که در دنیا و آخرت
ای که در دنیا و آخرت
ای که در دنیا و آخرت

جهت حصول در دنیا و عقی بر دوزخ است
 جهت و نشانی چشم بر دوزخ دارند

من بی نوری از نورم
 ای یارب بدو نور ده
 جان از ناز تو زخم
 بعضی عود مع
 گریستن من با نیت
 ای یارب بدو نور ده
 اینک که از ناز تو زخم
 بر حال من زمین غم
 دارم نطی

جهت حصول در دنیا و دین هر دو را
 جهت کس طوفان باد نقد میخوانند

کرمی و کمان و نذران دانی
 ای باد خال مصطفی کند
 دحوال دل شکسته جان دانی
 یاران بجای و نصیب کند
 کز خاکت ازینید سوزان
 ای یارب بدو نور ده
 کز دوزخ ز زبان لالان
 ای یارب بدو نور ده
 و یا شمشیر بیا

جس سے دفع ہوئے دفع شد

ای فضل و کرم
و نور ملک مقصود
میرزا حسن علی
بیگ قزاق کرمان
نظم طبع عارف

فصل
در بیان
تاریخ
و احوال
ایران
در
حدود
۴۰۰

جست و خیزش موسی و کی حقیقه از علی خاک قبر بیت سرور است به کمال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين المعصومين
اللهم صل على محمد وعلى آل محمد
وعلينا معهم جميعا آمين

تبرکات

جب حصول برادری ہو تو اس وقت تک کہ

سجده کبریا
الحمد لله رب العالمین
والمصطفیٰ خاتم الانبیاء
صلوات الله وسلامه
تعالیٰ علیهم اجمعین

سجده کبریا
الحمد لله رب العالمین
والمصطفیٰ خاتم الانبیاء
صلوات الله وسلامه
تعالیٰ علیهم اجمعین

جهت انکالکات مجروح و در کمال
جهت طلب بدن باید چنانکه استعدادهای

که در غایت اینست
درین جهت

بسیار است جهت جوانی
و جوانی است جهت جوانی
و جوانی است جهت جوانی
و جوانی است جهت جوانی

و در غایت اینست
و در غایت اینست

جهت غایت اینست
و در غایت اینست
و در غایت اینست
و در غایت اینست

جهت غایت اینست
و در غایت اینست

و در غایت اینست
و در غایت اینست

و در غایت اینست
و در غایت اینست
و در غایت اینست
و در غایت اینست

و در غایت اینست
و در غایت اینست

و در غایت اینست
و در غایت اینست
و در غایت اینست
و در غایت اینست

و در غایت اینست
و در غایت اینست

و در غایت اینست
و در غایت اینست
و در غایت اینست
و در غایت اینست

و در غایت اینست
و در غایت اینست
و در غایت اینست
و در غایت اینست

[illegible]

نور و نور و نور

نور و نور و نور
نور و نور و نور

نور و نور و نور
نور و نور و نور

نور و نور و نور
نور و نور و نور

نور و نور و نور
نور و نور و نور

نور و نور و نور
نور و نور و نور

نور و نور و نور
نور و نور و نور

نور و نور و نور
نور و نور و نور

نور و نور و نور
نور و نور و نور

امانت بندهای بر سر محبت عباد و دین از احد و خصم
 باغ صبر و باز خودنیز دم کند بجزایر و بحر
 عجز و حیرت و کبر و غرور فرزند حصرت سلیمان
 ملک روبرو صد لشکر و سپاه و صف و پیکار
 ز نبرد و غولانیدن و غولانیدن و بخت دادن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْيَقُولُ اللَّهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا

نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي

يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ

كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا

وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا

و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

—

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

—

الله عز وجل

هُوَ الْغَرِيبُ الْحَكِيمُ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

الْمَلَكُ الْوَكِيلُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

الله عز وجل

هُوَ الْغَرِيبُ الْحَكِيمُ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْغَرِيبُ الْحَكِيمُ

الله عز وجل

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا

رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا وَلَمْ

يَكُنْ لَكُمْ إِلَهٌ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ

الله عز وجل

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْكُلُوبَ

مِنْ بَنِيكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْشُرَائِكِ قُلْ يَا أَيُّهَا

النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ

١
مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَهًا هُوَ يَحْيِي وَيُمِيتُ
فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَعَلَامَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَمَا أَمْرُ
إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا إِلَهًا هُوَ سُبْحَانَهُ
عَمَّا يُشْرِكُونَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
وَجَاءَ وَرَثَاتُ بَنِي إِسْرَءِيلَ الْيَمْرُوتَ فَاَتَّبَعُوهُمْ فَوَعَدُوهُمْ
وَجَنُودَهُ بَغْيًا وَعَدُوا خَتْنًا وَإِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ
قَالَ صَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُوا
إِسْرَءِيلَ

١٥ سورة البقرة

١٦ سورة البقرة

١٧ سورة البقرة

اسرائیل

وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا

در کلام بود

أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ

بصفت

در کلام بود

مُسْلِمُونَ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ

در کلام بود

وَالْيَدِ مَتَاقِبٌ يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ

أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا

أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُوا اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَأَنَا خَتَمُ النَّبِيِّينَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُقَالُ

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ

لَذِكْرِي إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ

در کلام بود

كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ
 إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي
 وَذِ النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَنْ يَنْجُوهُ
 فَقَدَرْنَا عَلَيْهِ قِنْدَارِي فِي الظُّلُمَاتِ أَن يَخْلُجَ
 إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَتَعَالَى
 اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَهُوَ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَإِلَيْهِ
 تُرْجَعُونَ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا

۱۴
در میان رابع

در میان نصف رابع

۱۶
در میان نصف رابع
نور عالم

۱۷
سوره نوح

در میان نصف رابع

در میان

هُوَ كَلِمَتِي هَاكَ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ

سورة النور
نصف

تَرْجَعُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ

سورة النور
نصف

مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَلَكُمْ

عِلَالَةٌ هُوَ قَائِلُكُمْ تَوَفُّكُونَ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ

سورة النور
نصف

لَهُمْ عِلَالَةٌ هُوَ اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ وَيَقُولُونَ

سورة النور
نصف

أَيْنَا التَّارِكُوا إِلَهِنَا الشَّاعِرُ مَجْنُونٌ ذَلِكَ

اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَائِلُكُمْ تَقْبِرُونَ

لَهُمْ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ عَا

لِالذَّنْبِ وَقَابِلُ التَّوْبِ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ وَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْغَيْبِ
 وَكَلِمَتِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَاتِي تَوَكَّلُونَ هُوَ الْحَيُّ لَا
 فَادَعُوهُمْ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ
 آبَائِكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَاتِلُ الْأَلِ الْأَلِ اللَّهُ
 وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ هُوَ اللَّهُ
 الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
 هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِي لَا

سورة صافات

سورة صافات

سورة صافات

سورة صافات

سورة صافات

اَلَا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّامِدُ الْمُؤْمِنُ
 الْمُؤْتِمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ وَبِحَسْبِ
 اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ
 الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ
 فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعِزُّ الْحَكِيمُ
 وَتَعُوذُ بِاللَّهِ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
 فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاءُ الْمُبِينُ اللَّهُ لَا
 إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَى اللَّهِ فَلَيتَوَلَّ الْمُؤْمِنُونَ رَبَّ الْمَشْرِقِ
 وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَلِيًّا تَبَارَكَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِالْصَّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

التَّحْقِيقُ

KHINDA B-K... LIBRY
L-1000
Prog No 5806... (Old S-i-s)
Date 21-8-1955...
Section Manuscript